**مجموعه مکاتيب حضرت عبدالبهاٌ - ٨٩**

اين مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ايران

شيداله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثير

شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نميباشد

شهرالشرف ١٣٣ بديع

اين مجموعه مکاتيب مبارک حضرت عبدالبهاٌ جل ثنائه که بخط

متصاعد الی اله اقاميرزا حيدرعلی اسکوئی می باشد را خود آنمرحوم

بمحفظه ملی آثار امری ايران تقديم فرموده اند

ص ١

اله ابهی

الهی الهی هولاٌ عباد توقدت افئدتهم بنار محبّتک وانصرم حبل

اصطبارهم لهجراتهم عن مشاهدة انوار طلعتک وانجم دموعهم من هيجان

الاشواق الی ......... واظطرم نيران الحسرة فی اشحائهم بمااخذتهم

شدائدالفراق عن ساحة عّز لفريدک ای ربّ ادرکهم بنفحات قدسک

وانسهم بايات انسک ونّور قلوبهم بلوامع اسرارک وطّهر نفوسهم

بمغتسل باردو شراب من انهارک وانرابصارهم بمشاهدة اياتک واشرح

قلوبهم بظهور بيّناتک واشددا زورهم ببثبوتک وفّو ظهورهم بقدرتک

واحفظهم فی کهف حفظک وحمايتک واحرسهم بعنايتک واجعلمهم

بعالم ميثاقک وحراّس حصن عهدک انّک انت المقتبدر العزيز ا....الباقی

القادرالمهيمن القّيوم ای ياران الهی صبح است ومشامها بنفحات رياض

ص ٢

ملکوت ابهی معّطر وديه ها بملاٌاعلی متوجّه ونسيم خوش از مهّب عنايت

ميوزد وفيض الطاف از مکلوت غيب ميرسد وجنود تائيد متتابع

وجيوش توفيق مترادف از عايات غيبّيه حضرت مقصود و مليک

وجود روحی لاحبّائه الفدا اميدواريم که دراين قرن عظيم وعصر مجيد

که نشئهٌ اولی وحيات ابديست موفّق بعبوديّت استان مقّدس گرديم

وبانچه از اسرار واشراط اين عبوديّت است قيام نمائيم تا ازرحيق

مختوم سرمست گشته رقص کنان پاکوبان در ميدان پيمان جميع

دوستان بحرکت ايند وکل بعبوديّت تامّه قيام نمائيم وبنشر نفحات الّه

پردازيم ودراعلآٌ کلمة الّه بکوشيم يااحبّاٌالّه وامنائه قدان

الاوان وخان الحين ان نفدی الارواح ونبذل کّل الشئون فی سبيل

ربّناالحنون بماايّدنا بشديد القوی فی هذالامر العظم جّنی انسی

ونجهد فی بذل الارواح والفوز بالشّهادة‌الکبری والّتقرب الی ملکوته

الابهی والّتجرع من کاس الفدا والّتوسل بالعروة‌الوثقی الوحا

الوحا الی هذه الموهبة العظمی البدارالبدار الی هذه الّرحمة الجلی

العجل العجل الی هذه العناية‌الکبری عليکم يااحبّاٌالّه بالانقطاع

عّما سوی الّه عليکم ياامناٌالّه بالاشتعال بنار محبّه الّه عليکم

ص ٣

بانقياٌالّه بنشر نفحات الّه عليکم يا اصفياٌالّه باعلاٌ کلمة الّه

عليکم يا اثقياٌالّه بالتمسّک بم الی الّه فاّن الو.... سيف قاطع

سريع الانقضاٌ فلاتضيعوه فيما لاينفعکم ولايجدی شيئا

ای پروردگار اين بندهٌ ضعيف را بادوستانت در استان عبوديّت

مقّر وماوی بخش تابشروط عبوديچت قيام وجان ودل وتن

در کال سرور نثار نمائيم توئی معطی وموٌيّد درجميع شئون ع ع

هواله مراغه جناب امين وخليل عليه بهاٌالّه الابهی ملاحظه نمايند

هوالّه

ای سليل دخيل جليل نامه ات ملاحظه گرديد معانيش فرح ومسّرت

بخشيد زيرا ذکر ياران الهی بود ووصف خلوص وصفا ووفاٌ احبّای

جمال ابهائی البّته نفوسيکه در ظّل اسم اعظمند بايد چنين باشند ولی

اميد چنين که ياران هريک چون نسائم صبحگاهی در نهايت لطافت

سبب بيدرای واگاهی ديگران گردد زيرااليوم مدد ملکوت ابهی

متتابع برمخلصين از مبلّغين است زيرا اين سپاه روحانی درميدان

حربند ومنظور نظر پادشاهی لهذا بدرگاه جمال ابهی عجز ونياز

منيمائيم که احبّای ان اقليم کريم رادرجميع شئون موفّق وموٌيّد فرمايد

ص ٤

الحمدللّه رايت تقديس درجميع افاق بلند است وصيت حّق مشتهر

درشرق وغرب ای احبّا وقت هّمت است وهنگام جانفشانی

وقيام بروفای محبوب روحانی واّما قصور عبدالبهاٌ در تحرير ورسائل

از کثرت غوائل ومشاغل وشدّت فتنه وفساد وغرور اهل فتور

خدا هدايت فرمايد که فرصت دقيقه ئی اسايش ندهند جمعی هستند

بی کار ومستريح واسوده نه تبليغی نه ترثيلی نه تسبيحی نه تقديسی

نه ثعبی نه مشقتی نه زحمتی نه تجارتی نه صناعتی نه فلاحتی شب و روز

در فکر فتنه وفساد هرروز ازاين انبان ماری از فساد بيرون

ايد وعبدالبهاٌ فردا وحيدا باامم شرق وغرب در هر نفطه در گيرو

دار گهی در معموره امريک صف جنگ بيارايد وگهی در مطموره افريک

در ميدان حرب درايد گهی درهر نفطهٌ ايران هجوم ورجوع اهل فرقان

پردازد وگهی بمدافعهٌ اهل بيان برخيزد گهی درهندوستان سپاه را

پناه گردد وگهی در رنگون وسواحل جيحون لشگر وقشون کشد

وشب وروز بمخابرات ومجاوبات و حل مسائل وفسخ عزائم و

جواب معضلات پردازد ودائما ليلا نهارا اتش فساد اهل غرور را

در هر نقطه ئی بنشاند ودفع شبهات کند وجواب متشابهات دهد

ص ٥ و ص ٦ جا افتاده است ! تايپيست

ص ٧

ملحوظا بلحظات عين رحمانيّتک ومنظورا بنظرات طرف الالطاف

بين بريتّک ولم يزل کان خادما لامرک ناشرا لذکرک وناصحا لخلقک

و هايا لعبادک ومناديا باسمک وخادما لبابک ای ربّک لک الحمد بما

جعلت هولآٌ خير خلف لذلک الّسلف الّصالح وجعلتهم متاسّين بذلک

الّشخص الخطير الّشهير بحّبک فی الافاق ای ربّ وفقّهم فی جميع الامور

والّشئون واجعلهم ايات موهبتک بين العموم وانصرهم بجنود من ملکوت

قدسک يا حّی ويا قيّوم واشدد ازرهم علی خدمتک ياربّی الحنون ونّور

بصرهم بمشاهدة ايات عطمة امرک انّک انت المقتدرالّرحوم ع ع

هوالّه

ای بندهٌ استان مقّدس جمال اعلی وشريک وسهيم در عبودّيت استان

مقّدس عبدالبهاٌ عليک ثناٌالّه الحمدللّه چون متصاعد بجواررحمت

کبری پدر بزرگوار درملکوت ابهی باستان مبارک منسوبی وبخدمت

عتبه الوهت موفّق و موّيد ومشهور دراقليم ملاٌاعلی بمحبّت جمال ابهی

روحی لاحبّائه الفدا شهيری ودر ملکوت احدّيت حضرت کبرياٌ بندهٌ

مقبول خطير شکر کن جمال قدم واسم اعظم را که بصرف موهبت ان خانواده را

اکليل خدمت استان احدّيت برسر نهاد وبنيادی بجهت ان دودمان

ص ٨

نهاد که ابدالاباد بنيانش همعنان کيوانست وکنگره اش متصّل باسمان

از فضل ربّ الميثاق اميدوارم که درهر شئون موفّق باشيد ع ع

بواسطه جناب اقاميرزا حيدرعلی تبريز جناب اقاميرزا علی خوش نويس جناب اقا محمد

صادق عليما بهاٌالّه

محقان جناب اقا عزيز جناب ...عباس جناب ... جناب زين العابدين .....

هوالّه

ای نفوس مبارکه اگر درهر دمی صد زبان بگشائيد وهر زبان هزاران

نطق نمائيد که از عهدهٌ شکر عنايت وهدايت حضرت رحمانيت بذرائيد

ممکن نه زيرا مويّد برعلّت خلقت موجودات کشيد و موفّق بر هدايت

کبری شديد کاس الطاف از دست ساقی بزم الست نوشيديد و صهباٌ

حيات را در خمخانهٌ عشق جمال ابهی نوشيديد در حلقه خاصان

در امديد واز شيدائيان دلبر لاهوتيان کشتيد کوس محبّت الّه بکوفتيد

وخانهٌ دلرا از ماسوی الّه بروفتيد ودرعرفان بسفتيد وراز نهان

بشنيديد وبگفتيد وقت فرح و سرور است و هنگام جذب و طرب يوم

الّنثور که تاج عبوديّت جمال ابهی وبندگی حضرت اعلی روحی لعبادهماالفدا

بر سرنهاديد وبر جميع شهر ياران مفتخر ومباهی گشتيد وهذا هوالّسلطنة

الابدّية القرار الّسرمدية الاثار ع ع

ص ٩

ميلان جناب هوالّه اقامحسن عليه بهاٌالّه الاعلی

ای ستمديده در سبيل الهی هرچند ستمکاران ستم نمودند وجاهلان

سهم وسنان روا داشتند يکی لعن نمود وديگری طعن يکی سزاوار جفاست

گفت ديگری مستحّق هزار بلاست فرياد کرد يکی بعقاب حکم کرد ديگری

بشکنجه وقتل وعذاب فتوی داد ولی کل اين مصائب درسبيل معطی

المواهب بود لهذا بايد مسرور باشی ومشعوف وممنون باشی وخوشنود

که الحمدللّه درراه محبّت جمال قدم روحی لاحبّائه الفدا هدف تير بلا شدی

و صدف لوٌلوٌ وفا اذّيت در محبّت حضرت احديّت ديدی ومشّقت در طريقت

حقيقت کشيدی اين درمان بود نه درد صفا بود نه جفا ای کاش جميع

بلايا دراين راه بر عبدالبهاٌ وارد تا فدای جميع دوستان جمال قدم گردد

هوالّه تبريز جناب اقا.... هوالّه ميرعلی اکبر اسکوئی عليه بهاٌالّه الابهی

ای بر همه عالم مشهور بشيدائی الحمدللّه درسبيل محبّت الّه درخانه بسوختن

دادی تا مشهور جهان گردی وشهير افاق و بنام عبوديّت استان مقّدس

معروف شرق وغرب و رسوای خاص وعام خليفهٌ ثانی دری شکست

وان شکستگی مظلوميّت حضرت علويرا تا ابدالّدهر ثابت ومقّرر نمود

حال ملاحظه کن ان شکستن عين ساختن بود لهذا اين سوختن نرد حديث

ص ١٠

باختن است والبهاٌ عليک ع ع جميع دوستان

وياران را بعون وعنايت ملکوت ابهی بشارت دهيد والبهاٌ علی

اهل البهاٌ الّثابتين علی الميثاق ع ع

هوالّه تبريز جناب هوالّه خيّاط باشی عليه بهاٌالّه

ای مقبل و مقبول درگاه احديت هيکل انسانيرا برازنده ترين قبا

رداٌ بخشش يزدان وموهبت رحمن است واين قميص معّطر پيرهن

هدايت است که رائحه طيبّه اش شرق وغرب را خوش بوی ومعنبر

مينمايد پس حضرت پر موهبت را ستايش ونيايش کن که از اين ديبای

فردوس الهی بر قامتت رداٌ لطيف رحمانی پوشانيد و درکمال سرور

وحبور اين خلعت پر لطافت رادر بردار وتاج عنايت رابر سرنه و شب و

روز بدوختن اين خلعت برقامت ديگران بپرداز و بپوشان

تا مظهر تاٌئيد گردی ع ع

ارض خا بواسطهٌ جناب اقا احمد ابن المتصاعد حضرت نبيل قاينی

احبّای الهی عليهم هو الّه بهاٌ الّه الابهی ملاحظه نمايند

ای دوستان بهاٌ وياران عبدالبهاٌ چون نفحهٌ جانبخش اتحّاد واتفّاق

والفت و محبّت احبّای خراسان بمشام اين معتکف استان جمال ابهی رسيد

ص ١١

دماغ معطّر شد ومعّز معتبر گشت محفل مشگبيز شد وانجمن روحانيان

فرح انگيز که الحمدللّه باشراق نور عنايت ربّ ميثاق دلبر وحدت

اصليّه والفت روحيّه شاهد انجمن وشمع روشن محفل ياران

گرديده وکل در ظّل خباٌ احديّت درکمال فرح وسرورند اين مطرف

از کجاست که اين نغمه ساز کرد واين ترانه اغاز باری از اين خبر چنان

وجد وسروری بقلوب رخ داد که تحرير وتقرير از ذکرش عاجز است

اين نه کار قلم واوراقست و نه شيوهٌ تقدير واهل بلاغ باری ای احبّای

الهی اعداٌ چون وحوش صحرا وحشرات غبراٌ و ذاب بيداٌ بجميع قوی

مهاجم واهل فتور واصحاب غرور در نهايت فتنه و فساد وافترآٌ

وبغضاٌ وعبدالبهاٌ فريد ووحيد دردست اهل جفا گهی نسبت

شرک دهند وگهی تهمت انهماک در فسق گهی مرکز بغضا نامند وگهی

مرّوج ضلالت بيمنتها گهی بطعنه واستهزاٌ مرکز پيمان گويند وگهی

بنهايت جفا زبان گشايند گهی رئيس فسّاق خوانند ومرّوج هرگونه

فسق وخطاٌ که صد سال قلم برداشته وجميع اعمال قبيحه را حلال

ومباح نموده وگهی فتوی بر قتلش دهند و سوف مبعث الّه عليه

من لايرحمه واضحا جهارا ومشهودا نگارند ديگر معلوم است که عبدالبهاٌ

ص ١٢

در چه طوفانی مبتلا و تسلی جز محبّت واتحّاد ويگانگی احبّا واعلآٌ

کلمة‌الّه نه لهذا اين خبر بسيار باثمر بود وسبب فرح وسرور و حبور

گرديد والبهاٌ عليکم ع ع

هوالّه

يامن ادخره الّه لنشر الميثاق انچه مرقوم نموده بوديد ملاحظه گرديد بارها

درخصوص اتّحاد مرقوم شد اين امر اساس دين الّه است واگر اين محکم

نگردد عاقبت بنيان بکلّه برافتد وکّل نفوس در خسران مبين افتند

البّته دراين خصوص جهد بليغ وسعی شديد نمائيد که الزم امور است

زيرا کارهای بزرگ درپيش است وعدم اتحّد ايادی وعدم الفت دوستان

با يکديگر مانع وحائل گشته واگر چنين بماند وقت از دست خواهد رفت

و من بعد ثمری ننمايد وسبب ندامت وپشيمانی کل گردد ومذّلت عموم را

احاطه نمايد زود تدارک اين کار را بنمائيد اين عبد نهايت تاّثر وحزن را

از عدم الفت ياران دارم وبقسمی محزون ومغمومم که وصف نتوانم

زيرا ظهور مظاهر مقدّسه بجهة الفت واتحّاد است چون اين نتيجه منسلب

گردد ديگر چه خواهد ماند باری البّته صد البتّه تدارک اين کاررا بنمائيد

که درميان ياران قلبی محبّت والفت حقيقی حاصل گردد نه لفظی وکل بتبليغ

ص ١٣

امرالّه مشغول شوند ع ع

هوالّه

ای اديب دبستان الهی درميان دوستان چنانکه بايد وشايد محبّت

والفت ويگانگی و وحدت موجود نيست واين بسيار سبب حرقت و حسرت قلوب

گرديده که بيگانگان متفّق و متحّد باشند وياران مختلف و بسبب عدم

اتّحاد امور کلّه معطّل ومعّوق مانده ووقت ميگذرد واگر حال اين

امور عظيمه تاٌسيس نشود در مستقبل ممکن نيست وکار بسيار مشکل

ميگردد البتّه دراين خصوص نهايت بذل همّت لازم

انحضرت بايد تحّمل زحمت نمايند ومشقّت کشند ملاحظه نمائيد

که مشّقات و زحمات ومصائب ومشکلات عبدالبهاٌ بچه درجه است

باوجود اين محض عبوديّت استان مقّدس درکمال رضا متحّمل

شما نيز صبر وتحمّل نمائيد اگر چنانچه در مشّقت افتاديد ربّ

صبّرني علي البلاٌ بفرمائيد والبهاٌ عليك ع ع

بواسطه سيد علی اکبر عليه بهاٌالّه هوالّه جناب محمد حسين ابن حاجی رضا عليه

بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

ربّ انت الحکيم وانت الّرحمن الّرحيم قدر لعبدک هذاکّل خير قدرته فی ملکوتک

ص ١٤

واخترله ما هو خير له فی الاخرة ولاولی وثبّت قدمه علی صراطک المستقيم

انت الغفورالّرحيم ع ع برادر محترم جناب محّمد را تکبير برسان وتحيّه ابلاغ نما

هوالابهی

ای منجذب بکلمة الّه طهارت وتقديس از اسّ اساس دين الهی است

واعظم وسيله وصول درجات عاليهٌ غير متناهی واين جوهر لطيف

ونظيف چه در ظاهر وچه در باطن بسيار محبوب ومقبول ودر عالم

وجود از جملهٌ شئون جسمانی که تعّلق و تاٌثير در مراتب روحانی

دارد نظافت ولطافت وطهارت است چون بمحّل پاک و طيّب و طاهر

داخل شوی يک نفحهٌ روحانيتی استشمام نمائی لهذا دراين کور اعظم

اين امر اتّم اقوم را نهايت تاکيد جمال قدم روحی لاحبّائه فدا

فرموده اند امّا اصل تقديس وتنزيه وپاکی طهارت قلب است

از جميع ماسوی الّه واشتغال بنفحات الّه اين است که ميفرمايد حتّی اجعل

اورادی واذکاری کلّها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا هنيئا لمن

فاز بهذاالمقام الاعّز الاعلی عبدالبهاٌ عباس

هوالابهی

يااحبّاٌ الّه واصفيائه ومنجذبی نفحاته اگر قدری تفّکر نمائيد

ص ١٥

و درحقيقت امور تعّمق و تدّبر کنيد ملاحظه مينمائيد که در چه

دريای بی پايان لطف و احسانی غوطه وريد ودر چه جنّت رضوانی

مخّلد تاجی مرصّع بجواهر ملکوت برسر داريد که ازفرق فرقدان

بگذرد وخلعتی دربرداريد که از حلل و ثياب سلطنت فرق دارد

زيراه هر تاج بتاراج رود ولی اين تاج چون سراج در زجاج

ابديّت وسرمدّيت بدرخشد وهر ديبای زيبائی وسندس

واستبرقی عاقبت کهنه وعتيق وپاره و پاره گردد ولی اين

رداٌ غرّاٌ روز بروز بر رونق ولطافت افزايد وقامت

اکليل جليل که برسر داريد وپاداش اين رداٌ عظيم که دربر

داريد درعبوديّت استان مقّدس با عبدالبهاٌ شريک و

سهيم گرديد زيرا نزد او ديهيم پادشاهی استان مقدس است

وافسر جهانبانی عبوديّت درگاه جمال قدم واين عبوديّت نشر

نفحات الّه است واقامهٌ بينّاتست ومشاهدهٌ ايات واضحاتست

وتفسير کلماتست وترويج بشارات است وکشف سبحات است

و خرق حجبات اهل احتجابست وتبليغ امر مالک اسما وصفاتست ع ع

ص ١٦

هوالابهی

الهی الهی انّی اتوسّل بجمال عّز احديّتک ان توٌيّدنی علی عبودّية

عتبة قدسک وتنصرنی علی خدمة احبّائک وتقّدرلی ما هو تقّربنی

الی ملکوتک الابهی ويبعدنی عن شئون الّنفس والهوی ويجعلنی خالصا

مخلصا فی جميع الاحوال والاحيان انّک انت المقتدر العزيزالقدير

المّنان ع ع

هو در محفل شور هوالّه مفتوح گردد

ربّ وموٌيّد کل جمع انعقد لاعلآٌ کلمة رحمانيّتک وموّفق کّل عصبة

اتفقت علی خدمة عتبة فردانيّتک اسئلک بجمالک المتّشر فی عوالم

غيبک الابهی ان شمل هولآٌ لحظات عين رحمانيّتک وتوٌيّدهم

بشديد القوی وشّدد ازرهم بقّوتک الّنافذة‌الجارية فی کّل الاشياٌ

انّک انت سميع الّدعاٌ وانّک لعلی کّل شئی قدير اليوم محفل شوررا

اهمّيت عظيمه و لزوميّت قويّه بوده وبر جميع اطاعت فرض وواجب

علی الخصوص که ارکان ايادی امر هستند ولی بايد بنوعی مذاکره

ومشاوره کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نيايد وان اين است

حين عقد مجلس هريک بکمال حريّت راٌی خويش رابيان و کشف برهان

ص ١٧

نمايد اگر ديگر مقاومت ميکند ابدا او مکّدر نشود زيرا تا بحث در

مسائل نگردد راٌی موافق معلوم نشود وبارقهٌ حقيقت شعاع ساطع

از تصادم افکار است در نهايت مذاکره اگر اتفّاق اراٌ حاصل

گردد فنعم المراد واگر معاذالّه اختلاف حاصل شود باکثريّت اراٌ افراد

دهند وچون قراری از قرارهای شوررا احبّابا بعضی استنکاف نمايند

اجزا با کسی معاتبه ومجادله ننمايند سکوت کنند وباين عبد مرقوم دارند

و ديگر انکه مذاکره در محفل شور راکسی نبايد نقل کند ودر بدايت احتماع

بايد طلب توفيق خاص بجهت اعليحضرت شهرياری نمايند والتماس تاٌئيد

تام بجهة حضرت صدارت پناهی کنند وابدا درمجلس شور از امور

سياسيّه دم نزنند بلکه جميع مذاکرات در مصالح کلّيه و جزئيّه اصلاح

احوال و تحسين اخلاق وتربيت اطفال ومحافظهٌ عموم از جميع جهات

باشد واگر چنانچه نفسی بخواهد کلمهٌ از تصرّفات حکومت واعتراض

بر اولياٌ امور نمايد ديگران موافقت ننمايند زيرا امرالّه را قطعيّا

تعّلق بامور سياسيّه نبوده ونيست امور سياسيّه راجع باوليای

امور است چه تعلقّی بنفوسی دارد که بايد درتنظيم حال واخلاق و

تشويق بر کمالات کوشند باری هيچ نفسی نبايد که از تکليف خود خارج شود

ع ع

ص ١٨

هوالّه اولّ فريضهٌ اصحاب شور خلوص نيّت ونورانيّت حقيقت

وانقطاع از ماسوی الّه وانجذاب بنفحات الّه و خضوع وخشوع

بين احبّا وصبر وتحمّل بر بلاٌ وبندگی عتبهٌ ساميّه الهّيه است وچون

باين صفات موفّق وموٌّيد گردند نصرت ملکوت غيب ابهی احاطه نمايد

ثانی فريضه اثبات وجدانيت جمال غيب ابهی ومظّهريت کاملهٌ رباّنياهٌ

حضرت نقطهٌ اولی وعبوديّت محضهٌ صرفهٌ ذاتيّه کينونيّه باطنهٌ

حقيقهٌ صريحهٌ عبدالبهاٌ بدون شائبه ذکری دون ان وهذه

غايتی القصوی ومنتها معارجی العليا وجنتی الماٌوی وهی نور وجهی

و منية قلبی وشفاٌ صدری وقرّة عينی و رواٌ علّتی و برد لو علی

وبرٌ علتّی ومن اعتقد بغير هذا فقد خالف عبدالبهاٌ ثالث فريضه

ترويج احکام الهّيه دربين احبّا از صلوة وصيام وحّج و حقوق

وسائر احکمام الهّی بالتّمام و همچنين ذائما تشويق و تحريص

کّل احبّا بموجب نصوص قاطعة الهّيه بر اطاعت وخدمت سرير

سلطنت عادلهٌ شهرياری وصداقت وامانت درخدمات اعليحضرت

داد پرور وتاجداری وتمکين از اولياٌ امور حکمرانی رابع فريضه

حفظ وصيانت عموم احبّا درجميع موارد ومواقع و تمشيت امور

ص ١٩

عموميّه از قبيل تربيت اطفال وتهذيب اخلاق وتعليم علوم نافعه

از جميع جهات وتاسيس مدارس و مکاتب بجهت ذکور واناث

و تکلفّل فقراٌ وضعفا وصغار وايتام و ارامل وايامی وتدبير وسائط

صنعت وكسب و توسيع احوال عموم خامسا منع عموم از انچه سبب

فتنه وفساد وعدم مداخلهٌ در امور سياسيّه بالکلّيه و عدم مکالمه

دراين خصوص ولو بشّق شفه و دلالت بر تمکين در جميع احوال و سکون

و محبّت و دوستی با عموم سادسا مدارا با اهل فتور و تشبّث بجميع

وسائل در ارجاع ان نفوس بر ميثاق حضرت رحمن ع ع

هوالابهی

ای جمع درامور جزئی و کلّی انسان بايد مشورت نمايد تا بانچه موافق است

اطلاّع يابد شور سبب تبّصر در امورات وتعّمق در مسائل مجهول

انوار حقيقت از رخ اهل مشورت طالع گردد ومعين حيات در

چمنستان حقيقت انسان جاری گردد انوار عّزت قديمه بتابد

وسدرهٌ وجود باثمار بديعه مّزين شود ولی بايد اعضای مشورت

در نهايت محبّت والفت وصداقت بايکديگر باشند اصول شور

از اعظم اساس الهی وبايد افراد ملّت در امور عاديه نيز شور نمايند ع ع

ص ٢٠

هوالابهی

هل بارق الميثاق ولاح علی الافاق ام الکشف البراقع عن وجه

بلوح بنورالاشراق ام کوکب لعهدالقديم من الّنباٌالعظيم سمع

وابرق واشرق ولاح فی الافق المبين ووضح الّصراط المستقيم

وتبّين الّرسد من الغّی الّذميم وامتاز نورالهدی من ظلام الّضلال

البعيد وارتفعت راية الايات علی اعلی صروح الّبينات تخق

بارياح الميثاق الغليط فريق مستبشر بنفحات الّه وفريق

ولواالوجوه وفّروا هاربين وانّک انت يا حبيب هذاالغريب شّم

عن ساعد الّجد الّشديد وثبّت الّذين امنوا علی هذاالميثاق الوثيق

و فّو قلوب المتوفقين حتّی يمّروا علی الّصراط الّسوی فی هذاالمنهج القويم

تالّه الحّق اذا زلّت القدم ليس لها القرار الاّ فی قعر الحجيم وعذاب

السّعبر والبهاٌ عليک وعلی من ثبت وتبث فی هذاالّروض البهيج ع ع

الهّ ابهی

ای ياران اليوم يوم اتّحاد واتفّاقست و خلوص در امر نيّر افاق

وقت جانفشانيست و انقطاع از هر نام ونشانی روز استفاضهٌ

از فيوضات جمال قدم روحی لاحبائه الفداست ووقت استضائه

از ملکوت اسم اقدس ابهی روحی لعتبة المقدّسة الفدا ما را اميد چنان

ص ٢١

بود که دوستان و ياران الهی شب و روز از شدّت غليان حب

معانقه و مصافحه وملاطفه و مجاذبه نمايند نه منازعه ومجادله

و مباهله اين چه حالت است که جالب صد هزار مضّرت است اين

چه فطرت است که علّت اين همه حزن و کدورتست اگر اختلاف درمقام

اين عبد است قسم باستان مقّدس و اّنه قسم لو تعلمونه عظيم که مقامی

جز عبوديّت محضهٌ صرفه خالصه از هر تصوری نداشته وندارم هذه

سبحّسنی من يوم رضاعنی من ثدی رحمة الّه وهذاه طينتی منذ نعومة

اظفاری و تربيتی فی مهد الطاف الّه از فضل وجود ان سّر وجود

اميدوارم که برائحهٌ مقّدسه عبوديّت ان مرقد مطّهر افق را معّطر

نمايم و انچه از اين قفم صادر باقی وبر قرار خواهد شد جميع نعوت

وستايش از عالم اسما وصفات است ولی عبودّيت حقيقت شاخصهٌ

مقدّسهٌ از عالم محو واثبات امّم الکتاب است نه بمحوالّه ما يشاٌ ويثبت

و اگر اختلاف بجهت حمايت اهل فتور است از حق ميطلبيم که چنان ثبوتی

ورسوخی از احبّايش ظاهر فرمايد که دافع هر فتور و قصور است

واين عبد نه بقصور احدی متعرضّم نه بعنوان شخصی متاٌثر بذيل

مبارکش متشبّثم ودر خدت امرش مجاهد وبتاٌئيد ملکوت

ص ٢٢

ابهايش مطمئن ودر مرکز عبودّيت باقدمی ثابت وراسخ قائم اين

موهبت کبری را بسلطنت الّه برافق اسما وصفات ندهم واين گوهر

درخشنده افسر بندگی را بتاج خسروی دو جهان تبديل ننمايم عنقريب

ملاحظه خواهيد فرمود اّن هذه العبوديّه ابهی جوهرة تلئلا علی

اکليل القبول وابهر ياقوته يتششع علی تاج سلطنة الغيب والشّهود

والبهاٌ عليکم ع ع رّب اخاص وجهی لوجهک وخلصّنی من

عقبات هوائی ومخاطرات رضائی لرضائک واسقنی کاٌس القاٌ

واسکرنی من صهباٌ الانعدام والاضمحلال ويحينی جوذب المحو والحق

وينعشنی نسسيم العدم البحت ويمثنی البقاٌ ويفقرنی الغناٌ ويرمينی

الوجود ويمنعنی عن الّسجود ای ربّ نحنّی من هذه المهالک وخلصّنی

من هذالظلام الهالک واسلک بی فی افوح المسالک وهو نسيانی

امکانی وذهولی عن وجودی وغفلتی عن فطرتی ورجعتی عن رغبتی

فبعّزتک ان البقاٌ لی سنم النّقيع والفناٌ درياق بديع واّن الوجود

بلائی والحيات دائی والتعّين ابتلائی وقابليتّی ناری واستعدادی

نيرانی ای ربّ ارحمنی بفضلک وجودک والطف بی برحمتک وفضلک

ايربّ الی متی هذاالحرمان والی متی هذاالهجران انلنی کاٌس الغفران

ص ٢٣

و اسقنی من معين الحيوان انّک انت الّرحمن ع ع

هوالّه

حضرت علی قبل اکبر اين رساله در جواب شخصی که از حقيقت حال سئوال

نموده بود مرقوم گشت انجناب وجناب اديب ملاحظه فرمائيد اگر

چنانچه مصلحت بدانيد درمحافل قرائت فرمائيد وروش وسلوک

و اذکار براين منوال باشد اين رساله مسلک و مشرب ومذهب اين

عبد است قسم بروح و خويت که بحالتی مرقوم شده از تضّرع وتبّتل

که وصف نتوانم نار محبّت الّه در شدّت اضطرام و دموع وغبرات

در شدّت نزول اين عبد را مقصود چنان است که روز بروز عبوديّتم

باستان مقچدس عظيمتر گردد وارکان خضوع وخشوع متين بجان

عزيزت قسم تراب ذّلت را در درگاه احديتّش بعّزت ربّ الاربابی

تبديل ننمايم انست منتهی ارزوی اين عبد وانحضرت واقفند باحبّای

الهی بفهمانيد که ما بايد انچه منتها ارزوی اوست بگوئيم وبدانيم واساس

عقائد خويش نمائيم او خود را عبدالبها ناميده وتاج اين عبودّيت

بر سر نهاده اين اکليل از جواهر زواهر کنز عظيم است که بر سر اختيار

کرده ما بايد بمشاهده تلئلا لئالی مکنونه وفرائد مخزونه اش چشم را

ص ٢٤

روشن نماييم ورسم انعدام وفنا ومحو و مق را بياموزيم

که مظاهر مقّدسه هميشه باثبات علّو منزلت خويش قيام ميفرمودند

و اين عبد بهاٌ واهتمامش بمحويّت واثبات عبوديّت وسقوط خويش است

پس کل فنا واضمحلال را از او بياموزيم وبروش وسلوک نمائيم ای

يار مهربان شب و روز بيادت مشغولم که در چه زحمنتی افتاده تا شريک

و سهيم باشی لا باٌس از الطاف جمال مبارک اميدوارم که در جميع عوالم

باهم باشيم ودر اين عالم شب و روز بخدمت استان مبارک موفّق گرديم

و فی الحقيقه در ثبوت عباد بر عهد وميثاق بی نهايت کوشيديد و

مظهر تائيد وتحسين جمال مبارک گشتيد وچون ميثاق محفوظ ماند

جميع رخنها سّد شود ومظمورها معمورگردد ع ع

هوالّه

ای ناظر الی الّه صبح نورانی چون از افق رحمانی طلوع نمود بينايان

بجانفشانی برخواستند وگوزان چون خفّاشان بستيزه محفل اراستند

يک ما هذالارشر مثلنا گفت وديگری افتری علی الّه ام به جنّة بر زبان

راند يکی افتاتون الّسحر و انتم تنظرون تّفوه کرد وديگری اچنا نصرنابکم

لئن لم تنتهوا الّرحمنکم او يمستکم عذاب اليم تهديد کرد ولی نفوس رحمانيّه

ص ٢٥

و حقائق نورانيچه ربّنا انّا سمعنا مناديا ينادی للايمان ان امنوا بربّکم

فامّنا فرياد کرد فنعم اجرالمقبلين والبهاٌ عليک ع ع

هوالابهی

ای مهتدی بنور هدی دست نياز ببارگاه حضرت بی انباز بر افراز

و زبان بشکرانهٌ الطاف حق بگشا و بگو اين مهربان يزدان من ستايش

ترا ونيايش ترا که تشنه گمگشته را بچشمه حيات دلالت فرمودی

وماهی پر عطش را بدريای عذب وفرات هدايت نمودی مرغ اواره را

بگشن توحيد خواندی واهوی دام افتادهٌ را ببر وحدت وتجريد

ازاد نمودی والبهاٌ عليک وعلی کّل من امن بالّه ع ع

هوالابهی

ای دوستان حضرت دوست شمع هدی روشن است ونور افق اعلی

جلوهٌ هر انجمن غمام فيض در ريزش است وملکوت غيب پر بخشش

سروش درسرود است وطيور حدائق در نغمه بمزامير ال داود

نسيم مشگبار عنبر نثار است وشميم گلزار روح بخش اسرار با وجود

اين غافلان مرده اند وجاهلان خفته و متزلزلان پژمرده ومنجمدان

افسرده چه که خورشيد جلوه در درديدهٌ‌بينايان کند نه کوران ونغمات

ص ٢٦

داودی اهل سمع را باهتزاز ارد نه کران وشهد بقا لّذت مذاق اهل

ذوق گردد نه مردگان حال الحمدللّه شما بصری روشن داريد وقلبی

گلشن جامی پر می داريد وساقی گلچهره شاهد انجمن نظر عنايت

جمال قدم واسم اعظم باشماست ولحظات عين رحمانيّت شامل حال

شما پس بشکرانهٌ اين فضل وبخشش در نشر نفحاتش کوشيد واز جام

پر صفايش بنوشيد چون شمع برافروزيد و چون نار موقدهٌ در وادی

ايمن بسوزيد وافاق را روشن نمائيد تا قفقاز اشيان عنقاٌ

مشرق بقا گردد وولايت تفليس اهلش انيس و جليس سيمرغ نفيس شود

تادر حدائق حقائقش طيور قدس بنغمه و اواز ايند و در دشت

و کوه سارش اهوان وحدت برفتار و گشت وگذار و چون ان مرز

وبوم بنفحات حضرت قيّوم زنده گردد جنّت ابهی شود ع ع

هوالّه

دوستان فارسيان بديدهٌ بينا بينند و بزبان اشنا بخوانند جانش خوش باد

بنام يزدان مهربان

پاک يزدانا خاک ايرانرا از اغاز مشگبيز فرمودی وشورانگيز ودانش

خيز وگوهر ريز از خاورش خواره خورشيدت نورافشان و در باخترش

ص ٢٧

ماه تابان نمايان کشورش مهرپرور ودشت بهشت اسايش پرگل

و کباٌ جان پرور وکهسارش پراز... تازه وتر وچمنزارش رشک

باغ بهشت هوشش پيغم سروش وجوشش چون دريای ژرف

پر خروش روزگاری بود که اتش دانشش خواموش شد واختر بزرگواريش

پنهان در زير روپوش باد بهارش خزان شد وگلزار دلبربايش

خارزار چشمهٌ شرينش شور گشت وبزرگان نازنينش اوراه ودربدر

هر کشور دور پرتوش تاريک شد ورودش اب باريک تا انکه

دريای بخششت بجوش امد وافتاب دهش دردميد بهار تازه

رسيد وباد جان پرور وزيد وابرهمن باريد وپرتوان مهر

مهر پرور تابيد کشور بجنبيد وخاکدان گلستان شد وخاک

سپاه رشک بوستان گشت جهان جهانی تازه شد واوازه بلند

گشت دشت و کهسار سبز وخرّم شد ومرغان چمن بترانه واهنگ

همدم شدند هنگام شادمانيست پيغام اسمانيست بنگاه جاودانيست

بيدار شو بيدارشو ای پروردگار که بجان بکوشند تاازان باران بخششت

بهرهٌ بياران دهند وکودکان خودرا بنيروی پرورشت دراغوش

ص ٢٨

هوش پرورده رشک دانشمندان نمايند ائين اسمانی بياموزند وبخشش

يزدانی اشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت وپناه باش ونيروی

بازوبخش تا بارزوی خويش رسند واز کم وبيش درگذرند وان مرز وبوم را

چون نمونهٌ جهان بالا نمايند ع ع

هوالابهی

ای حيران جمال حقيقت شئون واثار بر دونوع و دو طور يکی درتحت

احکام عالم ماديّات يعنی درضمن دائرهٌ ناموس کلّی وقانون عمومی ديگری

خارج از قواعد وجودی وخارق قانون محيطی عمومی که بقّوت قدسيّه تحّقق

بايد وچون بديدهٌ پاک نگری جميع شئون امر مبارک را خارق قاعده

و قانون عالم امکانی يابی يعنی از حيّز ماديّات خارجست واز شوائب

امکانيّات منّزه و مبّرا بلکه بانک ملکوتی زند وصلاپی لاهوتی که ای صاحب

بصر قّوت ناموس اکبر بين وقدرت ملکوت ربّ عالم انور ملاحظه نما

اثار روح القدس مشاهده کن وايات اقتدار مليک فردوس والبهاٌ عليک

هوالّه نوش گشتاسب وپارسيان هند جانشان خوش باد بخوانند ع ع

بنام پاک يزدان شهريار جهان اسمان

ای ياران نيک اختر چه خوش بخت بوديد وهمايون ماه وفرخنده

ص ٢٩

مهر که دراين روز فيروز درزير درفش يزدان درامديد ودرانجمن

جهانيان جهان جان بجانان بپوشيد مرغان چمن شديد وطوطيان

شکّرشکن گلهای گلستان شديد وهزاردستان بوستان اختران خاوران

بخشش گشتيد وستارگان جهان افرينش دريای بخشش و دهش

خداوند پر جوش است بشتابيد وشنا نمائيد وفرو رويد وگوهر

شاهوار بدار براريد دم سود و سرود است وهنگام اهنگ چنگ

و رود روز بندگی ودم ازادگی هر که بيشتر بيشتر هر که افروخته تر

اموخته تر پس بايد همه حلقهٌ بندگيش در گوش کنيم وباهنگ سروش

بنوازيم ما بندهٌ ان شاهيم اشفتهٌ ان ماهيم هم رهبران راهيم

صد مژده وصد مژده ع ع

هوالابهی

ای منجذب بانوار جمال دوستان الهی وارد واين عبد در شواطی

بحيرهٌ طبرّيا مقيم قداتصّل ...الاردن بالبحر الاعظم والابن

فی الوادی المقّدس ينادی لبيّک اللّهم لبّيک باری مکتوب شماراتقديم

نمودند واين عبد فورا قلم گرفته وبذکر شما مشغول شدم ای بندهٌ حق اين

ايّام ارياح افتتان درمرور است و عواصف امتحان درشّدت هبوب

ص ٣٠

قدم را راسخ نما وقلب را ثابت وبر نشر نفحات الّه قيام نما تا تائيدات

ملکوتن ابهی بينی واشراقات شمس حقيقت مشاهده کنی والبها عليک وعلی

کلّ ثابت مستقيم ع ع حال اعظم امور نشر نفحات الّه است وثبوت

بر عهد وميثاق الّه شرف زيارت انشاٌالّه وقتش حاصل ميگردد ع ع

تبريز جناب ابوذر اسکوئی عليه بهاٌالّه الابهی

الّه ابهی

ای ابوذر دور ميثاق ابوذر کورسابق درکمال صدق از بين اهل

فسق مبعوث شد ونيّری جست و محمود گرديد تو الحمدللّه ابوذر اين کور

الهی هستی وسيم و زر معدن ميثاق رحمانی از قّوت تاٌئيد ملکوت وسلطنت

جبروت اميدواريم که درصدق وثبات و دلالت بر راه نجات ونشر

اثار واياقت ابوذر افاق گردی نه منحصر بحجاز و چنين شعلهٌ درقلب

عالم زنی که حرارتش بمقامات علييّن رسد والبهاٌ عليک ع ع

هواله تبريز جناب محمودرحيم ابن حسين الکوئی عليه بهاٌالّه

الّه ابهی

ای مقتبس از نار هدی ونور ابراهيم نمرود عنود چون از جوهر

وجود را خواست محو ونابود نمايد اتش حسد برافروخت و خانمان

ص ٣١

و دودمان و پايه وريشهٌ ان حجود بسوخت ولی حضرت خليل را گلشن

جليل گشت وسبب ان فيوضات بی مثل شد عنقريب ملاحظه خواهی نمود

که نار حقد متزلزل اين سبب انتشار نفحهٌ ميثاق گردد وگلشن ثابتين بر پيمان

نيّر افاق موٌيدی و موفّق بتبليغ امرالّه بکوش تالّه الحّق بتليغ يک نفس

بهتر از فتوح شرق و غربست ع ع

تبريز جناب سيد حسن عليه بهاٌالّه الابهی ملاحظه نمايند

الّه ابهی

ای مومن بالّه چون در بيابان حرمان سورت عطشت اشداد يافت بسر

چشمهٌ اب حيوان شتافتی واز معين رحمن نوشيدی تاٌثيرات اين مائدهٌ

اسمانی را در جهان ملکوت بجو وفيوضات اين حقيقت رحمانی را درصحرای

غيب لاهوت طلب نما چه که اين خاکدان محلّ کمون است نه ظهور و موقع

وهن است نه ادراک نتائج امور خوشا بحالت خوشا بحالت ع ع

هواله تبريز جناب ملاحسين بن صمد عليه بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

ای سمّی حضرت مقصود نار محبّت الّه در قلب منيرت شعله زد پس نورانيّت

سراج ولطافت زجاج دست بهم داد نورعلی نور تحقّق يافت هذا من فضل

ص ٣٢

ربّک وهذا من جود ربّک انّ ربّک لذو فضل عظيم پس بشکرانهٌ اين

الطاف ناشر ميثاق باش وعلم هدی بين افاق والبهاٌ عليک وعلی کّل ثابت

مستقيم ع ع

هوالابهی تبريز جناب ميرزا حيدر علی اسکوئی عليه بهاٌالّه الابهی

هوالابهی الّه ابهی

ای محترق نار محبّت الچه شعلهٌ ميثاق چنان بر احشاٌ وعروق و اعصابت

زد که ترا يک قبسهٌ نار کرد وحرارت بسائر نفوس سرايت نمود انشاٌالچة

درهر قدمی بهمدمی رسی ودمبدم نفوس را بکوثر الهی سرمست نمائی والبهاٌعليک

ع ع

الّه ابهی

ايهاالمثّلث بالّنعمه شکر کن حضرت احديّت را که در کشور نظم شهرياری

ودر حکمت الهّيه مطلّع ودانا ودر گلشن ميثاق کل صد برک خندان

سلطنت نظم و حکمت عرش را با نعمت ميثاق جمع نمودی اين نيست مگر

از مواهب کليّه جمال ابهائی در اين کور الهی پس خوشا بحال تو خوشا

بحال تو صد هزار افرين بر بدايع خصال تو چه که از محبّت جمال ابهی

گريبانی چاک داری واز فيوضات ملاٌ اعلی دلی تابناک ودر خدمت

ص ٣٣

امر جمال قدم نيّتی پاک پس ای طير افلاک در اوج غير متناهی پرفراز

کن وبا مرغان چمن رحمانی هم اواز گرد و بشهناز بخوان ما ثابت

ميثاقيم ما کوکب اشراقيم ما ناطق افاقيم گوشی بيار هوشی بيار

از جام حق سرمست بين کاس الست دردست بين ايوان کيوان پست

بين گوشی بيار هوشی بيار ع ع قصيدهٌ غّراٌ که انشا نموده

بوديد قرائت شد فی الحقيقه درفصاحت و بلاغت و بديع وبيان

جوهر تبيان نمود از حق تاٌئيد ميطلبيم و توفيق که داد سخن دائما

بدهی ودر گلشن توحيد شکّر شکن والبهاٌ عليک ع ع

هوالّه تبريز جناب ميرزا نعمة الچه عليه بهاٌالّه الابهی

الّه ابهی

يامن تعلّق باهداب ميثاق الّه اعلم اّن عهدالّذی اخذه الّه فيضل شجرهٴ

انيسا هوالعروة الوثقی والّسبب الاقوی ونورالهدی وشمس الّضحی

وبه استضاٌ الکون وانار افق الوجود واکفّهر کوکب الّشهود

وتلاطم الّطمطام فی ذوات اهل الورد المورود والابرار يشربون

من هذاالمنهل العذب البارد والّسائغ المحمود والاشرار يفزعون

و يهربون الی وادی البرهوت تعسا لهم وتبّا لهم قدبدّلوا نعمة الّه

ص ٣٤

العزيز الودود ع ع

الّه ابهی

اشهد ياالهی بوحدانيّتک وفردانيّتک وبانّک انت الّه الفردالواحدالاحد

الّصمد الغّنی عن خلقه المنّزه عن الاشباه والّنظائر والمقّدس عن الامثال والاقران

فی

الاعيان المتحقّقه بکلمة وحدانيّة لم يزل کان فردا احدا وترا صمدا ذلّت

الاعناق لواحدانّية وخضعت الّرقاب لفردانيّة وخشعت الاصوات

لصمدانيّة وعنت الوجوه لسلطان ربوبيّة انت الّذی ياالهی ارتفعت خيام

عظمتک فی قطب الافاق وانتشرت رايات عّزتک علی اتلاق الاشراق

واشرقت شمس ظهورک علی افق الّسبع الطباق وتلاطمت بحور مغفرتک

من ارياح العفو والاحسان وفاضت سحاب رحمتک علی احداث اهل

العرفان ای ربّ اشهد باّن عبدک اباالوفاٌ قد وفا بالميثاق وثبت علی

عهدک وان اشپدّت عليه الّساق بالّساق و وقع فی بلا الايطاق

واسال الّسيول عن الاماق فی الفراق واستتجار جوار رحمتک فی العراق

ای ربّ ادرکه بفضلک الّشائع الّذائع عند اهل الوفاق اکرم شواه

و انزله فی نزل الّرحمة الّسابقه وارزقه الّنعمة الّسابغه واجزل عليه

العطاٌ وامنن عليه بالّلقاٌ واسبغ عليه الّنعماٌ واسمعه نغمات ورقاٌ

ص ٣٥

الثنا فی فروغ الّسدرة المنتهی والبسه حلل الالطاف وتوجّه بتاج يلوح

عليه ابهی جوهرة‌الاعطاف ونّور وجهه بنورالموهبة فی بحبوحة

رياض الفردوس وعطّر مشامه بنفحات القدس وافرغ الّصبر واتسلوه

والّسکون والغراٌ علی قلب ابويه واخوانه واقرباه وکافة‌الاحبّاٌ فی

هذه المصيبة الّدهماٌ فانّه ياالهی توفّی غريبا وصعد اليک حزينا ومات

شهيدا واسلم الّروح فريدا وحيذا عن الاهل والقربی انک انت الکريم الرحيم

الّروٌف العفّو الغفورالعطوف الّتواب والبهاٌ عليه فی کّل صباح ومساٌ

هوالابهی ع ع

يا من خدم عبادالّرحمن بالّروح والّريحان لعمرک هذاشاٌن ينبغی ان تفتخر

به بين ملاٌالمخلصين لاّن خدمة احبّاٌالّه خدمة محبوب العالمين مرقوم

واصل ومضمون مفهوم گرديد علی العجاله رفتن شما بان خطّه وديار

سبب ازالهٌ نقار واغبرار بين ابرار شد وباعث تر وتازگی قلوب

احرار گرديد اسئل الّه ان يوفقّک اعظم من هذا تاهبون و عنايت

جمال قدم موفّق بر ان گردی که دران ديار نفحهٌ حياتی بدمی وعلم ميثاق

برافرازی وشمعی روشن نمائی که در زجاج ابدی ومشکوة سرمدی برافروزد

جميع احبّای الهی را تکبير ابدع ابهی ابلاغ نمائيد درجميع احيان بذکر ايشان

ص ٣٦

مشغوليم والتحيّة عليهم اجمعين ع ع

هوالابهی

ای حضرت امين عليک بهاٌالّه وثنائه خدمات انجناب در استان

الهی چه درايّام ظهور چه بعد از صعود مشهود واين ازاعظم توفيقات

ربّ جنود است فاشکرالّه علی ذلک واثن عليه اين از فضل جمال مبارک است

چون من و چون امثال من باين موهبت موفّق و موٌيّد ميگردد پس کف

ابتهال را بدرگاه ذوالجلال باز کن واغاز اين نياز فرما که پروردگارا

محض فضل عظيم ولطف عميم نابود وتباهی را پناهی عنايت فرمودی ودر

بارگاهی الهی راه دادی واگاهی بخشيدی و بنور صبحگاهی و فيض نامتناهی

هدايت فرمودی وبر خدمت موفّق کردی احسان وجودت چنان

وجود را احاطه نموده است که دّرات حکم نيّرات يافته است و قطرات موج

بحيرت پيدا نموده از فضل وفيض دمادمت و پرتو افتاب موهبتت هر گياهی

درخت بارور شده است وهر اعشابی گل وريحان وسنبل و صنم

گرديده است اين عبد را تا نفس پايان بر خدمتت مستدام ع ع

جند مراسلث پياپی ارسال گرديد انشاٌالّه خواهد رسيد عنقريب در اين

ص ٣٧

از هر حجت بحرکت ايد وانچه درالواح الهّيه اخبار داده شده است کل

ظاهر گردد و چون امر عظيم است البتّه امتحان عظيم خواهد بود هرسال

که بهارش رشگ فردوس جنانست و ربيعش لطيف و بديع و گل

و ريحانش وسنبل وضميرانش در غايت طراوت ولطافت و ميوه

وبارش و فواکه مشگبارش درنهايت حلاوت البتّه طوفان بارانش

و بوران زمستانش و برف و يخ وطغيان سيل روانش نيز شديد است

تا اين شدّت بودت احاطه ننمايد ان بهار جانپرور جهانرا نيارايد

و جمال گل چهره نگشايد ومرغان چمن نسرايد وکوه و دشت رشگ

بهشت برين نگردد باری امرالّه انچه امتحانش عظيم وافتتانش شديد

شود قّوت و قدرتش درعالم ظهور پديد گردد وانوارش درشرق

و غرب جهان ساطع و مضئی شود حمد جمال قدم واسم اعظم را که

ارکان نفاق را درمدينه کبيره از بنياد برانداخت وريشهٌ شقاق را

بکلّی قطع نمود شبح احمد عنود واقاخان مردود را با جميع عونه

اسير ذّل وخذلان فرمود ودر جميع نقاط عالم امرش را تائيد

کرد دوستانش را در کّل مواقع بجنود ملاٌاعلی نصرت کرد و

معاندانرا درجميع مقامات ذليل نمود صدق طويّت و خيريّت ...

ص ٣٨

و صداقت وامانت و ديانتشان نزد کل واضح ومشهود فرمود وفساد

وعناد وفتنه و کينه بدخواهان را مشهود ومعلوم کرد درنزد جميع

حکومت غائد ثابت و مقّرر داشت که اين حزب ماٌمور باطاعت و وفاقند

و ممنوع از مخاصمه وشقاق خيرخواهان دولتند ومحبّان و دوستان

سلطنت سرير شهرياريرا مطيع و منقادند ودرگاه خسرويرا بجان

و دل بنده ازاد طوعا خادمند وبطيب خاطر ملازم اين کيفيت تا

بحال مجهول بود بلکه بر عکس مشتبه ونامعلوم حال الحمد للّه بعون وعنايت

اسم اعظم حقيقت حال معلوم و مشهود گرديد جميع راهها استوار شد

و هر سنگلاخ هموار از خارج مشکلی نماند واز اعدا صديد معاندی

نماند معاندان باقی را شاٌن و وجودی نه و دشمنان صميمی را قدر

و شهودی نيست اين از جهت طوانف سائره وا عداٌ خاسره امّا

در امر مبين و نباٌ عظيمش نيز بيست و پنج سال پيش در کتاب اقدس

عظيمش که لوح محفوظ الهی واّم الکتاب ربّانی بود بنّص صريح و فصل

خطاب صحيح منهج قويم قديم و صراط مستقيم را واضح ودليل جليل اشرا

لائح فرمود وشريک و سهيم درامر عظيم و سلطان مبين اش نگذاشت

و جميع دوستانش را دراين مّدت مديده چون طفل رضيع از اين ثدی

ص ٣٩

عزيز شير داد ورکن شديد را اشکار وپديد کرد پس باثر قلم اعلی

از ملاٌ انشاٌ واهل ملاٌ اعلی و اهل سرادق قدس خلف حجبات بقا عهد

و پيمان گرفت و قسم واينمان ياد فرمود که ثابتين را بجنود ملکوت ابهی

نصرت فرمايد وراسخين را بقبل ملائکه از افق اعلی حمايت مارقين را

اسير خذلان کند ومتزلزلين را اجير شيذان امر بر استوار نداشت

و شبهٌ نگذاشت ولی پيمان باين امر عظيم را البّته متزلزل شديد حاصل گردد

و ميثاق باين وثيق را البتّه ناقض ناقص غير مستقيم مشهود ايد اين

از سنن الهّيه است واز امتحانات لاريبيّه ولن تجد لسنة الّه تبديلا

اميدواريم که اين گونه امور واقع نگردد واز اين قبيل وساوس بميدان

نيايد واولاّ اينکه ميثاق شديد وتبيان پيمان از زبر حديد ثانيا انکه

اين عبد را با نفسی کلفتی نه و تعرضّی نيست تکليفی ندارم وتميزی نجويم درگاه

جمال مبارک را عبد فانيم واستان مقّدس را پاسبانی دانی با کسی معارضه

نکنم و منازعه ننمايم سر تسليم دارم وقلب سليم من شاٌ فليتمسّک بعروة الّه

الوثقی وحبله المتين ومن شاٌ فليتزلزل فی ميثاقه الغليظ وامره المبين

باری اين را بدان اگر کلّ احبّای الهی نعوذ بالّه متزلزل شوند اين عبد درحق

نفسی توبيخ روا ندارم و حرفی بزبان نرانم بخدا واگذارم و بعروهٌ تسليم

ص ٤٠

و رضا تشبّث نمايم ولی اين را بدان که اين نور مبين را هيچ حجابی حائل

نگردد وهيچ نقابی سائر نشود فسوف تری المتزلزلين فی خسران مبين ع ع

هواله ط حضرت اديب دبستان اله عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای خادم ميثاق از بدو دخول در ظّل سدرهٌ مقصود در خدمت استان

اسم اعظم در کمال خلوص بجان ودل کوشيدی حال بايد انشاٌالّه اين

موفّقيت کبری تا ختم مستمر گردد تا فاتحة الالطاف با خاتمة الاعطاف دست

در اغوش يکديگر نموده کّل ايّام بجانفشانی درسبيل جمال قديم بگذرد

در فکر گوشه نشينی ولو در عتبهٌ ساميه باشد مباش زيرا وقت ميدانست

و ربودن کوی و زدن چوگان در وقتش جميع ارزوها حاصل ميشود

وباستان مقدّس ميرسيد در امر تبليغ همّت نمائيد که استعداد شديد است

اين فرصت را نبايد از دست داد و همچنين در منع حيل وخداع

متزلزلين در مجلس در کمال تعّمق وتدّبر مذاکره فرمائيد و اصول مشورت

مجری داريد يعنی هريک در هر خصوص دلائل و براهين بيان نمايد

واگر طرف ديگر مقاومت کند واعتراض نمايد صاحب راٌی اوّل نبايد

مکّدر گردد ومحزون شود بلکه ممنون گردد وبيان نمايد تا قناعت

ص ٤١

حاصل گردد و اگر چنانچه ملاحظه نمود که رای ديگر موافقتر است تسليم

کند زيرا انوار حقيقت يعنی راٌی صحيح و موافق از تصادم افکار ومقاومت

اراٌ ساطع گردد والاّ محسّنات ومضّرت هيچ امری معلوم و مشهود نشود

باری مقصود اينست که درامور تعميق و بحث دقيق مجری گردد تا افکار واراٌ

ترقی نمايد والبهأ عليک ع ع مسئله تبليغ را بسيار

اهّم شماريد زيرا اين ايّام وقتش است درمدّتی قليله انتشار کلّی درايران

خواهد شد وجميع را فردا فردا بعد از تبليغ عهد اطاعت وانقياد و

صداقت وامانت و خدمت بدولت ابد مدّت بگيريد ع ع

هوالابهی

ای بندهٌ استان حق محزون مباش مغموم مباش ببشارت حضرت احديّت

جام عنايت بر گير و صهباٌ مسّرت بنوش سرمست شو مدهوش گرد

مخمور شو مسرور شو فضل عظيم است لطف عميم انوار مواهب

ساطع است و اشراق رغائب لامع چشمهٌ حيات جاری است

وينبوع عنايت پرجوش و ساری شمع هدی روشن است

وساحت دلها رشگ گلزار و چمن اسم اعظم مجلّی بر ملک و ملکوتت

و جمال قدم فائض از حيّز لاهوت از نفحهٌ مشگبار گلزار ميثاق

ص ٤٢

افاق معطّر است و از انوار اشراق شرق غرب منّور لکن مزکوم محروم

و کفيف در حجاب کشف وصميم در عذاب اليم عنقريب پرتو

ميقاق شعشعه بر افاق زند وافتاب عهد بذل انوار بر خاور

و باختر نمايد هر خفّاش از مهر نور پاش در گريزاند هر جعلی

از نفحات قدس درپرهيز کرم مهين را نور مبين ضد عظيم است

و شعلهٌ نورانی سارق ليلهٌ ظلمانی را بلائی کبير نغمه بلبل چمن

مکروه زاغ و زغن و اهنگ طيور قدس مبغوض غراب مزابل و گلخن

پس تو شکر نما که اين انوار جلاٌبصيرت شد واين نفحات رائحهٌ

قميص مصر احديّت واين شهد حلاو؟ت مذاق گرديد واين اهنگ

بانک صلای ملکوت شد والبهاٌ عليک ع ع

هوالّه تبريز جناب شيرزاد خان عليه بهاٌالّه الّرحمن

هوالابهی

يا من استنشق رائحة الحدائق ان کنت من اهل الّسفينة فی بحر الکبرياٌ فاتبّع

ملاّح هذه الجوار المنشات الخائضة فی قطب البحار المواخر فی لحج الاسرار

وانشر شراع الانجذاب وخض فی هذاالغمار وسنج باسم ربّک السّتار

واسبح فی اعماق هذاالقلزم الخضم المتلاطم المتفاقم الموّاج و قل باسم الّه

ص ٤٣

مجريها و مرسيها لتصل الی ساحل النجات ع ع

الّه ابهی

ايّهاالمتّوجه الی الملکوت الابهی تالّه الحّق اّن قبائل الملاٌالاعلی

يصلين علی الّثابتين علی ميثاق اله وينصرن عبادا لا تاخذهم لومة

لاتم فی الّرسوخ علی عهداله وانّک انت يامن ذاق حلاوة شهدالميثاق

لا ترّد بصرک عن نور الاشراق لعمرک اّن شمس الحقيقه من ملکوت

غيبها تبذل انوارها وشعاعها علی کّل الافاق ولکّن المحتجبون لفی حجاب

حالک مظلم صيلم ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض وهم لا يهتدون ع ع

الّه ابهی

ايّهاالخّل الوفی لو اطلعت علی ما بختلج بقلبی من هواجس الحّب الخاصل والود

الصافی والانجذاب الی مشاهدة انوار وجوه الابرار والمسامرة مع الاحرار

المطلقين من قيدالّنفس والهوی وسلاسل الجهل والغمی لرثيت ويکتب و قلت

اين انت يا انيس البار وجليس فی جنح اللّيالی المرخية السدول والاستار

لعمر من خلق الحّب والهوی وقدّر البعد والّنومی اّن قلبی مشتعل بذکريکم

يا هل الوفا وفوٌادی مشتعل من نيران الفراق يا اهيل وادی الحمی ع ع

هوالّه تبريز امة الّه المنتسب الی ميرزا حيدرعلی الاسکوئی عليها بهاٌالّه

ص ٤٤

هوالّه

ای امة‌اله خوشا بحالت که منتسب نفسی هستی که ثابت بر ميثاق و منّزه از نفاق

و شقاقست در استان مقّدس خادم صادقست و دردرگاه احديّت

مقبول وموافق تو نيز پی او گير وشب بروز بگوش و براهين الهی حفظ

نما و ايات وبيّنات داّل بر تجلّی مکنون از برکن تا نطقت گويا شود

و تاٌييدات روح برسد والبهاٌ عليک ع ع

هو تبريز جناب حسين ابن علی اسکوئی عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای عبد منصف جمال مبارک فی الحقيقه مظهر انصافيو دور از اعتساف

زيرا شهادت بر عدم فرصت عبدالبهاٌ دادی پس ملاحظه فرما که دريای

محبّت بندگان استان بها چگونه دردل پر هيجان است که با وجود صد

هزار مانع مشروعه و مشاغل و مشاکل مردوفه بذکر تو مشغول

گشتم و جواب نامه نگاشته ميگردد باری بعون و عنايت و فيض و برکت

حضرت احدّيت مطمئن باش و اتبّاعا لامرالّه مشورت کن و مباشرت نما

عنايت و موهبت ميرسد جميع دوستانرا تکبير برسان ع ع

بواسطه جناب اقاميرزا حيدرعلی اسکوئی تبريز جناب اقا ميرزا نعمة‌الّه عليه

بهاٌالّه الابهی

ص ٤٥

هوالّه

انزّهک ياالهی عن کّل نعت وثناٌ واقدّسک يا مولائی عن کّل وصف فی عالم

تحميد والّتجبيل والّتعظيم المنبعث فی عالم الانشاٌ ولو کان من مشاهد

الکبرياٌ اّلا اّن فوادی منشرح بذکر رحمتک الکبری و موهبتک العظمی

حتّی يستغرق کّل عبد مذنب فی بحر رحمتک العامة الّطافح علی

الّسواحل والارجاٌ ايّرب هذه امتک الّتی امنت بظهور ملکوتک واوت

الی کهف عفوک ونضّرعت الی سماٌ مغفرتک وتوجهت الی وجهة رحمانيّتک

اغفرلها يا الهی ذنوبها وکفّر عنها سيّئاتها وزّج بها فی عين صفحک

و مرحمتک وادخلها فی رياض موهبتک فی ظلال شجرة وحدانيّتک

وارزقها فی ملکوت لقائک اّنک انت المقتدر العزيزالغفور ع ع

هوالّه حضرت سمندر هواله عليه بهاٌالّه

يا سمندر الّنارالموقده فی سدرة الّسيناٌ مصائب انحضرت بيحد وحصر ومشقات

انجناب بی نهايت ولی حکمت اين محبت وبلاياٌ اينست که بايد با عبدالبهاٌ

در کّل مصائب و رزاياٌ و بامناٌ وضّرآٌ شريک وسهيم باشی نه اينکه من

در اتش بگدازم وياران مستريح باشند اگر چه منتها ارزوی من اينست که من

بسوزم و ياران راحت نمايند من بنالم و آنان ببالن

ص ٤٦

من در کمال مشقّت و تعب باشم وانان در نهايت سرور و فرح ولی

اين غوائل و متاعب شما محض شرکت با عبدالبهاست پس حمد وشکر نما

که شريک و سهيمی و اميدواريم که بعون و عنايت حق اسباب اسايش

و راحت حاصل گردد ع ع

هوالاقدس

ای ناظر بمرکز ميثاق حضرت سمندر نار موقدهٌ الهّيه ذکر ان مشتعل

باتش اشتياق فرموده اند لهذا کلک عبدالبهاٌ بذکر ان بندهٌ بها

بحرکت که فضل حقرا ملاحظه فرما که احبّا را چگونه با يکديگر ربط عنايت

فرموده که هريک سبب نهايت سعادت ديگر در استان مقدّس تضّرع

خواهد شد که موفّق برضای الهی گردی ع ع

هوالّه تبريز جناب اقا ميرزا حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای ثابت برپيمان جناب جوان نورانی اقامحمد لی حاضر وعازم منصورهٴ

..... و خواهش نگارش اين نامه نموده اند فرصت اينست زيرا در عزم

حرکتند از قرار ما لايدرک کلّه لايترک کلّه مختصری مرقوم ميگردد باری

درشب و روز يادت همدم قلب عبدالبهاست ديگر چه خواهی نامت در اغاز

ص ٤٧

کتاب وفاست ديگر چه خواهی قلبت مطلع محبّت جمال ابهاست ديگر

چه خواهی جبينت مشرق نور معوفة دربين خلق خداست ديگر چه خواهی

ع ع

والده اقا ميرزا حيدرعلی

هوالّه ای امّة الّه شکر کن حّی قيّوم را که چنين پسری داری که شب و روز

بخدمت امرالّه مشغول است ع ع

هوالّه

ای ورقهٌ موقنه نظر الطاف حّی قيّوم شاملست و فيض و عنايت کامل

حال استعداد وقابليّت لازم و ان توجّه بملکوت ابهست و ثبوت بر ميثاق الّه

در منصوره جناب حاجی محمد حسن عليه بهاٌالّه الابهی ع ع

هوالّه

ای متمسک بذيل کبرياٌ جناب اقا محمد علی چندی بود که باين ارض مقّدس

وارد بالّنيابة از شما روی و موی را بخاک استان مقّدس معّطر مينمودند

حال عازم ان ديار گشتند و قصد ملاقات انجناب نمودند انشاٌالّه

امنا وسالما واصل خواهند گشت فی الحقيقه جوانی است اراسته

که انوار محبّت الّه درجميع شئونش ساطع و بارقهٌ ثبوت برامرالّه

از جبينش لامع است باری انجناب هميشه در نظر بوده وهستيد ع ع

ص ٤٨

هوالابهی تبريز جناب اقا سيّد علی من اهل الّصاد عليه بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

يا من اقتبس من نارالمحبّه من الّسدرة الّرحمانية قد غرست شجرهٌ الميثاق

فی بحبوحة الفردوس و اوت اليها طيور القدس وظلّت علی اهل الانس

وازهرت واورقت واثّمرت و خضلت و نضرت واهتزت من نفحهٌ

اذهارها المخلصون و ذهلت من مشاهدتها لفی ذّل عظيم از صفات

امناٌ بيت العدل استفسار فرموده بوديد امناٌ بيت العدل رجالی

هستند که بايد ملّت بقاعده انتخاب منتظم مکّمل ايشان را انتخاب

نمايند وايشان از برای رياست بيت عد ل از ميان خود نفسی را

انتخاب نمايند وشبهه نيست که اين نفوس بايد موٌمن وموقن و ثابت

وراسخ و بکمالات اراسته باشند تا صيتشان درميان عموم چون

رائحهٌ مسک معطّر باشد واورا ملّت انتخاب نمايند وحال عقل

و حکمت مقتضی اجراٌ احکام انتخاب نيست زيرا اسباب ولوله و فتنه

ميشود ولی عند حصول الوقت ومساعدة الّزمان البتّه بايد قواعد

و احکام انتخاب را باکمال ازادگی اجرا کر تا بيت عدل در ظّل سلطنت

ص ٤٩

شهرياری و تحت صون و حمايت پادشاهی بخدمات فانقه قيام نمايند

و در خدمات سرير سلطنت بکمال صداقت و خيرخواهی جان فدا نمايند

و شبهه نيست که اکثريّت ملّت نفوس پاک منّزه را که بکمال اراسته است

انتخاب نمايند ع ع

هوالّه

اين سلاله و دودمان حضرت خليل جليل ان نور مبين حضرت ابراهيم

دعا در حق ذريّهٌ خويش فرمود که اين خداوند مهربان سلالهٌ مرا عزيز

بگردان وپيشوايان عالميان کن دردرگه يزدان اين دعا مقرون بقبول

گرديد اين بود که ارض کنعان بحشمت وديانت يعقوب مسّرت قلوب شد

و معمور بمواهب رب ودود گشت و حضرت ماه کنعان هر چند در

بدايت در چاه حسودان افتاد وبدراهم معدود از شّر حسود فروخته

گشت و درزندان بيگانگان افتاد ولی درنهاست باوج ماه رسيد

وملجاٌ وپناه برادران ستمکار گرديد وحضرت کليم در وادی رحمانی شعلهٌ

نورانی برافروخت و در قلعهٌ طور لمعهٌ نور روشن کرد وحضرت داود

سلطنت وجود تاسيس نمود وحضرت سليمان حشمت بی پايان بنا نهاد وحضرت

روح بنفحهٌ مسيحائی جهان را معطّر کرد وحضرت رسول افاق يثرب وبطحا را

ص ٥٠

روشن کرد وحضرت العی روحی له الفدا جهان را تازه ونفحه حيات

در هيکل کائنات دميد تاباين دور اعظم رسی دصبح رحمانيّت دميد وفجر

احدّيت روشن گرديد وشمس حقيقت درخشيد خلق جديد پديد شد

و فصل ربيع کور بديع رسيدنسائم بهاری وزيد سحاب رحمت فيض عظيم

بخشيد وباران شديد کر شمس حقيقت افتاب ملکوت چنان پرتو

و حرارتی افاضه کرد که جميع اشيا خلعت جديد وبحلل بديع جلوه نمود يوم

سرور امد وحشر ونشور شد خيمه الهی بلند شد وسرير رحمانی مستقّر گرديد

جنّت ابهی درکمال عظمت در جهان خرگاه مرتفع نمود لهذا وقت ان امد

که خداوند مهربان انچه بحضرت ابراهيم وعده نموده وفا فرمايد وسلاله و دودمان

ان جليل را عزيز فرمايد و در انظار بزرگوار کند اينست که ايشانرا دراين شريعه

تقديس داخل فرمود ودر ظّل شجره ميثاق منزل داد ودر قصر مشيد

منزل عنايت فرمود ودر مدينه عهد ماٌوی داد الحمدللّه روح ان بزرگوار

درملکوت ابهی از ايمان وايقان و ثبوت برپيمان ابناٌ و دودمان مسرور

و شادمان است و نفوسی که در سبيل الهی درصدمه و مصيبت افتادند و جام

بلا نوشيدند ان اشخاص درساحت مقّدس از جواهر وجود معدودند و مظاهر

الطاف نامحدود خواهند گشت ع ع

ص ٥١

هواله تفليس جناب اقاميرزا جواد خادم احبّا عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای بنده جمال ابهی شمعی برافروز که شعاع نورانيش متصّل بدامنهٌ

ملاٌ اعلی گردد وان سراج چراغ ثبوت و رسوخ بر پيمان يزدانست

که اعظم موهبت حضرت رحمن است اينست نور جبين اينست صبح

مبين اينست فضل عظيم ع ع

هو تفليس جناب اقا اسدالّه اخوی زادهٌ حاجی علی اکبر عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای اسد عزيز عهد بيشهٌ ميثاقرا شير ژيان باش ونيستان پيمانرا

غضنفر يزدان روبهان نقض را صولتی بنما و خفّاشان کوران را

پرتو شعاع ثبوت بنما تا هريک در حفرهٌ ظلمات خويش گريزند وبا يکديگر

ستيزند والبهاٌ عليک ع ع حضرت حاجی علی اکبر اقا عّز بزرگوار را

تکبير ابدع ابهی ابلاغ نما دائما در نظرند وهميشه حاضر محضر نهايت

عنايت درحق ان اخوان دريوم مبارک بود واين عبد نيز منتهای

محبّت را بايشان دارم واز درگاه احديّت طلب تائيد مينمايم

ع ع

ص ٥٢

هوالّه

جناب اقا ميرزا حسين حضرات ..... بنهايت اشتياق و ارزوی روی شما را

مينمايند البتّه شما نيز مشتاق ايشان هستيد وطالب ديدار ايشان

تفصيل در اين خصوص مرقوم نموده بودند البتّه بشما نوشته اند اگر

چنانچه صعوبت بجهة شما ندارم خدمتی بامر است وشما تا بحال زحمت

و مشقّت زياد کشيديد تا انانرا باهم رام نموديد بودن شما در انجا

سبب بقای الفت است ع ع امة اله ورقهٌ موقنه ضجيع را تکبير برسانيد ع ع

هوالّه جناب زائر اقاسيّد کاظم عليه بهاٌالّه

هوالّه

اين بندهٌ حق دراين ايّام افتتان و امتحان که طوفان امکانرا احاطه نموده است

تضرع و زاری نما وگريه وبيقراری کن تا درظّل حفظ وحمايت حضرت احديّت

محفوظ و مصون مانی الطاف جمال غيب من غير شبهه و ريب شامل دوستان است

ولی ازمايش و امتحان نيز شديد است قسم بالطاف رحمن رحيم که استخوان عبدالبهاٌ

از خوف امتحانات جمال ابهی ميگدازد و روح وقلب و جانش مضطرب ولی

اميد از عنايت ان محبوب مجيد انست که اين عبد ودوستانرا نا اميد نفرمايد و

نجات بخشد حال تو خوشنود باش ومسرور که باستان مقّدس رسيدی

ص ٥٣

و بتربت پاک مطهّر فائز گرديدی لهذا متوکّلا علی الّه رجعت نما و شب و روز

بذکر حضرت دوست مشغول گرد ع ع

گنجه احبّای الهی جناب مشهدی صمد ملا اسدالّه جناب اقا محمد علی اسکوئی جناب

اقا تقفی اهل اردبيل

جناب اقا علی برادر ملا اسدالّه عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای نيم سوديکم احباب روحانی و جان و يورکله فوق العادّه تعلّق ايلديکم

يارانم و سوکلی دوستانم انلر کنجه ده ايکن و بن بوديار غربتده ايکن

اوزون بر مسافة بعيده اراده واريکن کوکلم انلرک ياديله شاد وخرّرم در

وديلم انلرک ذکريله همدم در ای ياران کيجه وکوندوز براهنگ

جانسوز يله ترتيل ايات توحيدک ايتمک انجق اهل الّه مختصّدور

بناٌ عليه بر نفسده بيله سکوت وصمت الزام ايتماملی هردم خلوتگاه

نترالهيده نغمات طيور حديقهٌ قدسيله محامد ونعوت الهيّه ئی درگاه احدية

ايصال ايتملی وبارقه سی تور صباح کبی افاقه پرتو نثار اولان فيوضات

ملاٌ اعلاٌ کوکل باقلملی هردم بر فيض جديد فائض اولور وهر نفس

برفوز عظيم حاصل اولور وادی ايمان سراسر گلشن توحيد اولوب

چونکه روشن ايلدی نور خداسينای حق والبهاٌ عليکم ع ع

ص ٥٤

هوالّه

تبريز بواسطه جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه جناب ميرزا حسن

مبلّغ پروتستان هوالابهی عليه بهاٌالّه ملاحظه فرمايند

ای مهتدی بنور هدی نامه است رسيد وبر اقبال و توجّهت اطّلاغ حاصل

شد ملاحظه کن که سانق عنايت تو را درباديه ها و درياها سير

وحرکت داد تا بناطوم رسيدی و منتبه بامر حّی قيّوم گشتی از ظلمات غيوم

نجات يافتی ومشاهده انوار کوکب معلوم نمودی از سراب اوهام گذشتی

و بشاطی بحر ايقان و عرفان وارد شدی ديده بمشاهده ايات کبری روشن

کردی ودل را بنفحات رحمن رشگ گلزار و چمن نمودی اين موهبتی است

که جميع مافی الارض بان معادله ننمايد ذلک من فضل الّه يوٌتيه من يشاٌ

والّه ذوفضل عظيم باری چون شعلهٌ طور ولمعه نور اشراقی بان قلب

مشتاق کرد بايد چون حضرت کليم انّی اجد علی الّنار هدی بگوپی و روز

بروز بان نار موقدهٌ ربانيّه بنشر اتّقرب يابی تا از شجره وجود ثمر محمود

ظاهر گردد واز قلب نورانی سنوات رحمانی ظاهر واشکار شود وبظاهر

در همان سلسله که مشغول بوديد باشيد ولی تبليغ امر را منظور نظر

داريد و بحکمت بالغه در ترويج دين الّه بکوشيد مکتوب شما مدتّی گذشت

تا که رسيد وبوصول جواب مرقوم شد وعليک البهاٌ ع ع

ص ٥٥

هوالابهی

ای ناظر بملکوت رحمانيّت بصرت حديد است و خلقت خلق جديد

و پناهت ربّ وحيد فريد عونت حضرت قيّومست و سکرت

از رحيق مختوم نظرت بافق اعلی و منتها امال من و تو عبوديّت

جمال ابهی و رقّيت حضرت اعلی اگر باين موفّق گرديم چه قدر

خوش بختيم وچه قدر خوش طالع والبهاٌ عليک ع ع

هوالابهی

ای احبّای اذربايجان لابّد لنامق اذربايجان اذری بجان ناقضان

زنيد وتبريز را جام لبريز ميثاق کنيد ميلانرا کاٌس پيمان

نمائيد و ممقان را مرکز قاان عهد کنيد سيستان را سيستانی

رستم دستان نمائيد واسکو را مينوی الطاف طلعت يزدان

اردبيل را معين سلسبيل نمائيد وسلماس را معدن الماس

رحمان نمائيد مراغه را باغ و راغ معرفة الّه کنيد وخوی را

ائينهٌ خوی دلجوی ان دلبر يکتا ان اقليم از قديم ملحوظ لحاظ

عنايت بود و منظور نظر حضرت احدّيت جمال قدم نظر الطاف

ص ٥٦

داشتند واحبّای ان ديار مشمول عواطف حضرت مختار و هم چنين

حضرت اعلی روحی له الفدا مدتيّ در قلاع و حصون ان ديار

مسجون بودند ودر ميدان فدا معلّق گشتند وان سينهٌ چون

ائينه هدف هزار رصاص گشت و ان جسد مطّهر پاره پاره

بر روی افتاد وهمچنين شهدای ديگر دران کشور جانفشانی

نمودند وکاٌس شهادت را از يد ساقی عنايت نوشيدند ان

ثار الهی چنان در ان زمين بجوش ايد که شرق وغرب را رنگين

و رشگ تکين سليمانی کند با وجود اين وقايع جانسوز و اشراق

شمع شب افروز اين رستخيز درتبريز بايد شورانگيز شد وباطراف

واکناف مشگبيز گشت تا حرارت محبّة‌الّه بتابد ورائحهٌ محبّة‌الّه

مشامها را معطّر کند ای ياران دمی نياسائيد ونفسی مياوريد

و شب و روز بشتابيد وبکوشيد و بخروشيد تا درايّام حيات

ان زمين انبات کند وان دشت و صحرا اشجار بارور ببار رساند

و سّر حقيقت طلوع کند وافتاب مشرق احّديت از ملکوت غيب

بتابد اين دلبر جان پرور يعنی هدايت الهّيه لابّد روزی در ان

حجله جلوه نمايد واين سور و شادی و بزم طرب در ان خطّه

ص ٥٧

زيب و ارايش يابد ولی تفاوت اينجاست درايّام عبوديّت اين

بندگان شاهد مطلوب هدايت درانجمن مشهود جلوه نمايد يا انکه

بعد از غروب و صعود مااين نفحه بمرورايد واين شمع در زجاجهٌ

جمع برافروزد پس ای ياران دلنشين من ای مونسان و قرين من

ای خواجه تاشان عبدالبهاٌ وای قرنای اين اسير محبّت بهاٌ بيائيد

تا دست بيکديگر داده همعهد شويم و همنفس گرديم و متفّق شويم

و متحّد گرديم و جانفشانی کنيم و برجهان و جهانيان استين

بيفشانيم تا تخم وفا دراينعالم پر جفا بکاريم و باروئی روشن

و بشاراتی پر ايات از اين جهان فانی اهنگ ان جهان باقی کنيم

و چون لشگر مظّفر شکست بصفوف اعداٌ داده باطبل و دهل و چتر

وعلم تا دامنه ملکوت ابهی بکوبيم و برويم الهی الهی هولاٌ عباد توجهّوا

الی ملکوت رحمانيّتک و تشبّثوا بذيل فردانيّتک وانقطعوا عن دونک

و تبّروا عن غيرک واخلصوا وجوههم لوجهک الکريم وسلکوا

فی المنهج القويم والّصراط المستقيم وثبتوا علی الميثاق واقتبسوا

الانوار من نيّر الافاق وانجذبوا الی کوکب الاشراق واتّقدت فی قلوبهم

نارالاشراق الی ملکوت قدسک و لاهوت انسک وانزجروا من الملاٌ

ص ٥٨

الادنی وانجذبوا الی الملاٌ الاعلی شوقا اليک وتوکّلا عليک ايّرب

انر مصباحهم ونّور صباحهم و قّدر نجاحهم و فلاحهم

انّک انت الکريم انّک انت الّرحيم انّک انت الفّضال القديم ع ع

هوالّه

ای ثابت بر پيمان قصيدهٌ غرّآٌ ملاحظه گرديد فی الجمله تصليح

و تعديل شد وارسال شد فی الحقيقه پر ملاحت و سبب بشاشت

احباٌ گرديد وفی الحقيقه دراين سفر انجناب بسيار بزحمت

افتاده ايد ضرر ندارد ميگذرد بقول خواجه بگذرد اين روزگار

قدر عافيت را من بعد خواهی دانست زيرا صحبت و معاشرت

عندليب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت

ديگر دهد عنقريب خلاصی خواهی ولی اگر خداودن مدد فرمايد چاره

جز فرار نداری باری اينها مزاح بود جوهر مقصود انکه انشاٌالّه

دراين سفر بيش از پيش موفّق بتبليغ امرالّه ميگردی و تشنگان

باديه حرمان را بچشمهٌ حيات دلالت ميفرمائی و اذان طالبانرا

بنغمهٌ جانبخش يا بهاٌالابهی با بهره ونصيب منيمائی

ص ٥٩

ان جمال بيمثال با ان عنايت و مهربانی باوجود صدهزار بلايای

بی پايان ايّام مبارکش را در تربيت اين بينوايان بگذراند حال

بايد هردم صد هزار جانفشانی نمائيم وايّام را درخدمت استان

مقّدسش بگذرانيم تا تاٌئيدات ملکوت غيبيش را مشاهده نمائيم

وعليک البهاٌ ع ع

هوالّه

بعضی از احبّاٌ درسرسر مذّمت ياران ديگر نمايند و اساس غيبت را

درنهايت متانت وضع نمايند واسمش را دلسوزی امرالّه

گذارند البتّه کمال مواظبت را داشته باشيد وجميع را منع

صريح نمائيد زيرا هيچ خصلتي مضّر تر از اين صفت عيب جوئي

نه علی الخصوص بامرالّه ابدا نبايد نفسی کلمهٌ اشارهٌ غير لائق

نسبت باحدی از احباٌالّه اظهار دارد عجبت ممّن اشتغل

بعيوب الّناس وهو غافل عن عيوب نفسه سلک روحانيانست

نهايت دقّت را در منع از اين خصلت بنمائيد وابدا مگذاريد

احدی جز ستايش از زبانش جاری گردد

ص ٦٠

هوالابهی الابهی

صبحست و نور احدّيت از مطلع غيب رحمانيّت ساطع و لامع

و فيض جليل مليک فردانيّت از جهان پنهان متهاطل ومتراکم

بشارات ملکوت از جميع جهات ميرسد وصبح اشارات علّو امر

و بشارات سمّو کلمة الّه از جميع اطارف ميدمد کلمهٌ توحيد در

ترويج است وايت تفريد درترتيل دريای فضل و جود متلاطم است

وسيل فيض شهود متدافق انوار تاٌييد رّب غفور جميع اقاليم

وجود را احاطه کرده وجنود ملاٌ اعلی باعانت احبّاٌ ونصرت

اصفياٌ هجوم نموده صيت جمال قدم روحی لاحبّائه الفدآٌ

جهانگير گشته و اوازهٌ امرالّه درشرق و غرب عالم منتشر شده

اين امور کل اسباب سرور ولی عبدالبهاٌ در بحر احزان مستغرق

و الام و محن چنان تاثير در اعضا و جوارح نموده که فتور کلی دربدن

حاصل گشته ملاحظه نمائيد که فردا وحيدا من دون ناصر ومعين

در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جميع ملل وامم مغارض ومنازع

و مجادل از جهتی امّت سالفه معلوم وواضح است که چه قدر در جميع اطراف

متعّرض ومعارضند واز جهتی اخبارات امّت هزلهٌ کاذبه ميرسد

ص ٦١

که چگونه در صدد قلع و قمع شجرهٌ مبارکهٌ الهّيه هستند وچه نسبت

و افتراها بجمال قدم روحی لاحبّائه الفدا ميزنند ومشغول

بنشر رسائل ردّيه بر اسم اعظمند ودر سرسر درنهايت سعی

و کوشش که اذّيت شديدی وارد ارند واز جهتی اهل غرور

بکّل دسائس متمسک که وهن کلی بر امرالّه وارد ارند واسم

عبدالبها را از لوح وجود محو نمايند با اينهمه بلايا واين همه

رزايا وعجوم اعدا درميان احبّا نيز اغبرار موجود باوجودانکه

امر جمال قدم روحی لاحبّائه الفدا عبارت از حقيقت محبّت است

و سبب اتحّاد والفت تا کل امواج يک بحر گردند ونجوم باهرهٌ

اوج نامتناهی يک فلک لئالی اصداف توحيد گردند وجواهر

متلئله معدن تفريد بندهٌ يکديگرگردند و نيايش و ستايش

و پرستش همديگر کنند زبان بمدح و ستايش هريک از احبّاٌ

گشايند ونهايت شکرانه را از يکديگر نمايند نظر بافق عّزت

کند وبانتساب استان مقّدس جز خير يکديگر نه بينند وجز

نعت يکديگر نشنوند و بجز مدح و ستايش يکديگر کلمهٌ بر لسان

نرنند بعضی براين منهج قويم سالک الحمدللّه بعون و عنايت

ص ٦٢

الهيه موفق و مويد در جميع ممالک ولی بعضی بر اينمقام اعّز اعلی

چنانچه بايد وشايد قائم نه واين بسيار سبب احزان عبدالبهاست

چنان حزنی که بتسّور نيايد زيرا طوفانی اعظم از اين از برای

امرالّه نه ووهنی اشّد از اين بر کلمة الّه نيست بايد احبّای الهی

کّل متحّد ومتّفق شوند در ظّل علم واحد محشور شوند و برای

واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمايند وبفکر واحد

تشّبث کنند ارا مختلفه را فراموش نمايند وافکار متفاوته را

نسيان فرمايند زيرا الحمدللّه مقصد مفصد واحد است ومطلوب

مطلفوب واحد کل بنده يک استانيم وشيرخوار يک پستان

در ظّل يک شجرهٌ مبارکه ايم ودرسايهٌ يک خيمهٌ مرتفعه ای

ياران الهی اگر نفسی غيبت نفسی نمايد اين واضح و مشهود است

که ثمری جز خمودت وجمودت نيارد اسباب تفريق است واعظم

وسيلهٌ تشتيت اگر چنانچه نفسی غيبت ديگری کند مستمعين بايد

درکمال روحانيّت وبشاشت اورا منع کنند که ازاين غيبت

چه ثمری و چه فائده ئی ايا سبب رضايت جمال مبارک است يا علّت

عّزت ابديّه احبّای الهی ايا سبب ترويج دين الّه است ويا علّت

تثبيت ميثاق الّه نفسی مستفيد گردد ويا شخصی مستفيض لاوالّه

ص ٦٣

بلکه چنان غبار به قلوب نشيند که ديگر نه گوش شنود ونه چشم

حقيقت را بيند ولی اگر نفسی بستايش ديگری پردازد و بمدح وثنا

لسان بگشايد مستمعين بروح وريحان ايند وبنفحات الّه مهّتز

گردند قلوب را فرح وسرورو ايد وارواح را بشارت احاطه کند

که الحمدللّه در ظّل کلمهٌ الهی پيدا شده که مرکز خصائل و فضائل

عالم انسانی است و مظهر عواطف والطاف حضرت رحمانی رخی روشن

دارد وزبانی ناطق در هر انجمن روحی پر فتوح دارد وجانی موٌيّد

بنفحات حضرت رحمن حال کدام يک خوشتر ودلکشتر قسم بجمال اهبی

که چون خبر ياران شنوم قلب بنهايت روح و ريحان ايد و چون اشاره ئی

از کدورت دوستان بينم درنهايت احزان مستغرق گردم اينست

حالت عبدالبهاٌ ديگر ملاحظه فرمائيد که چه بايد وچه شايد جمال

قدم روحی لاحبّائه الفدا الحمدللّه ابواب عنايت را از جميع جهات

گشوده و بشاتر تائيد و توفيق را واضح و مشهود نموده دلهای

احبّا را بمحّبت ربوده وجنود ملاٌ اعلی را بنصرت اصفيا موکّل فرموده

حال بايد ياران با دلی چون افتاب و نفسی مشکبار و لسانی

ناطق بذکر حق و بيانی واضح و جبينی لائح و همّتی بلند وقوتی

ملکوتی وتائيدی لاهوتی و صفتی روحانی و اببنعاثاتی وجدانی

ص ٦٤

در بين ملاٌ ارض مبعوث شوند تا هريک افق مبين را نور منير

شوند وفلک اثير را کوکبی بديع بوستان الهی را درخت بارور

شوند وگلشن رحمانی را کل معطّر گردند کتاب ايجاد را ايات

باهره شوند وصفحه کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل است

و نشئه اولای دور نير اعظم پس تحصيل فضائل بايد دراين قرن

بشود وتعديل خصائل بايد دراين عصر بگردد جنّت ابهی در

دشت وصحرا در اين ايّام خيمه برافرازد وانوار حقيقت چهره گشايد

و اسرار موهبت رخ بنمايد وفيض قدم جلوه نمايد وافاق رياض

احّديت گردد واقاليم جنت فردوس شود وجميع شئون و کمالات

و اوصاف ونعوت الهيّه از حقائق صافيه وسنوحات رحمانيّه

اشکار وواضح شود عبدالبها درجميع احيان دراستان حضرت يزدان

متضّرع و مبتهل است که ای خداوند مهربان بندهٌ درگاه توايم و ملتجی

باستان مقّدس تو جز رکن شديد پناهی نجوئيم و بغير کهف حمايتت التجا

نکنيم حفظ وصيانت فرما وعنايت و حمايت کن ما را موفّق نما تا رضای

تو جوئيم و ثنای تو گوئيم و در راه حقيقت پوئيم مستغنی از غير

تو گرديم و مستفيض از بحر کرم تو شويم در اعلا امرت کوشيم

ص ٦٥

و در نشر نفحاتت سعی بليغ نمائيم از خود غافل گشته بتو مشغول

شويم و از مادون بيزار شده گرفتار تو گرديم ای پروردگار

ای امرزگار فضل وعنايتی و فيض و موهبتی تا براين موفّق

شويم وباين مويّد گرديم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف

و بينا انّک انت الکريم انّک انت الّرحيم انّک انت الغفور العّفو

القابل الّتوبه و غافر الّذنوب شديد الحال والبهاٌ عليکم

يا احبّاٌ الّه

هوالّه ای ياران روحانی الحمدللّه اعليحضرت شهريار ايران با قلبی

چون افتاب ومرحمتی چون فيض سحاب وعدالتی چون روح

درهيکل ايان ظاهر واشکارند وحضرت صدارت پناه درنهايت

مرّوت و عنايت بجميع طوائف رعّيت پس بايد شکر بدرگاه

احّديت نمود ودرکمال اطاعت وصداقت و امانت بخدمت

سرير سلطنت پرداخت زيرا خدمت بچنين حکومت از جمله فرائض

منصوصه الهّيه است ع ع

منتسبين و دوستان الهی دراين ارض الحمدللّه درکمال تقديس منّزه

از شوائب غير مرضّيه درظّل کلمة الّه محفوظ و مصونند ع ع

ص ٦٦

هوالّه

ای دوبندهٌ خدا جناب اقا محّمد مکتوبی مرقوم و از قبل شما استدعای

تحريری مخصوص نموده بود ولی اگر بدانيد که مشاغل و غوائل و کثرت

متاعب بچه درجه است البتّه بکلمهٌ کفايت خواهيد نمود باوجود

انکه بهيچوجه فرصتی نبود معذلک بياد شما پرداختم وبنگارش

اين نامه مشغول شدم تا بدانيد که احبّای جمال قدم دراين بساط

چه قدر عزيزند باری مطمن بفضل و عنايت حضرت احديّت باشيد

که تائيدش چون باران نيسانی و امواج بحر رحمانی است هنيئا

لکم بما فزتم بمعرفة ربّکم وشربنم کاسادها قامن يدفی هداية الّه

والبهاٌ عليک ع ع

هوالبهی الابهی

يا من ينادی بالميثاق فی تلک الافاق مکتوب موّرخ چهاردهم محّرم

اليوم جواب مرقوم ميشود وبتمامه قرائت گشت از کثرت غوائل

ومشاغل ميّسر نشد که جواب داده شود اين از قصور عبدالبهاٌ

نه بلکه اين فتور از کثرت مشغولّيت و هجوم مهام امور است

ص ٦٧

بايد انحضرت واوليای الهی بصبر موفور موصوف باشند باری

بجمال ابهايش قسم که دقيقهٌ از ياد احبّاٌ فتور ندارم ولکن

فرصت تحرير و تقرير نه لذا بايد معذور بداريد از خبر ثبوت

و رسوخ احّباٌ و انتشار نفحات الّه و معدلت حضرت شهريار

و حسن تمشيت امور بهمّت صدر کامل نهايت بشاشت حاصل

گشت فی الحقيقه اين پادشاه دل اگاه سزاوار ستايش است واين

وزير خطير لايق مدح ونيايش جمی احبّا در خوات و جلوات

بايد بادعيّهٌ خيرّيه پادشاهی مشغول باشند تا تاٌئيدات غيبيّه

اعليحضرت تاجدار را با جناب مستطاب صدر بزرگوار احاطه

نمايد باری در چنين زمانی که دست تطاول معتسفان کوتاه

يابد احبّای اهلی دقيقهٌ ارام نگيرند و بانچه سبب عّزت پايادر است

و خيرخواهی جميع اهالی ان خّطه و ديار تشبّث نمايند نفحات

قدس منتشر کنند وتعاليم الهّيه را بتمامها مجری دارند اگر

درچنين نوبهاری چون گل شکفته نگردند ايا ديگر از چه نسيمی

باهتزاز ايند بگو اين احبّای الهی وقت وقت نداست و زمان

زمان تبّتل بملکوت ابهی سراج هدايت را روشن کنيد وصوت

ص ٦٨

حايت حضرت احديّت را درع و جوشن فرمائيد دراين هوا

پروازی و دريان گلزار نغمه و اوازی عنقريب از معموره

جهان کل بمطمورهٌ ويران هجوم نمايند واين چنان فانيه را

نتيجه و ثمری نه مگر انکه درارض هدايت تخم حقيقت افشانند ودر

رياض روحانيّت شجره پرثمری نشانند تا نتايج اين سعی و

کوشش را درجهان ابدی و عالم سرمدی مشاهده کنند باری امر

تبليغ را بسيار ترويج نمائيد و اعلآٌ کلمة الّه را اساس اين بنيان

جليل دانيد اليوم اهم امور اين امر است تااين عنصر قوام

نيابد جنّت ابهی چنانچه بايدو شايد دراين صحرا خيمه نيفزايد

علی الخصوص درصفحات خاٌ بسيار سعی وکوشش لازم است

تا نفوس تربيت شوند ودرکمال اطاعت وانقياد اوامر حکومترا

اطاعت نموده سبب تربيت کّل طوائف گردند وتعديل اخلاق

کنند وتشويق اکتساب فيوضات و صفات نّير افاق ان وقت

ايران رشک جهان گردد واقليم فارس غبطهٌ جميع ناس شود

ورقهٌ نوراٌ امة الّه والده محترمه را تکبير برسانيد هروقت

اسباب راحت وسهولت ميسّر گردد که بروح وريحان بزيارت

ص ٦٩

عتبه مقّدسه ممکن شود درکمال احترام ان ورقهٌ نورا را بفرستيد

چون فی الحقيقه از بدايت امر تاحال نهايت زحمت و مشقّت را

کشيده اند و مصائب و بلايا ديده اند لهذا بايد نهايت ملاحظه را

در حقّشان داشت وعليها وعليک البهاٌ ع ع

هوالّه اذربايجان بواسطه ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب اقا سيد حسين قمی عليه

بهاٌاله الابهی

هوالابهی الابهی

الحمدللّه الذی رفع الحجاب و کشف الّنقاب و اظهر جمال الحقيقة مکشوفا

واضحا مشهورا فی محفل الاحباب الّذين طابت سرائرهم وصفّت

ضمائرهم وادرکوا اسرارالّه وشاهدوا انوارالّه وقاموا

و قالوا ربّنا اّنا سمعنا مناديا ينادی للايمان ان امنوا بربّکم

فامّنا والّتحية والّثناٌ علی مظاهر هداية الّه ومطالع موهبّه الّه

و مشارق انوارالّه ومخازن الهام الّه الّذين نشروا دين الّه

و رفعوا راية الّه وثّبوا تعاليم الّه و حافظوا علی ميثاق الّه

و حرسوا حصن حصين امرالّه اولئک عبا يتهلّل وجوه

المقّربين بذکرهم فی الملا العالين طوبی لهم ثّم طوبی لهم بشری

لهم ثّم بشری لهم وحسن ماب الهی الهی هذا عبدک المتوّجه

ص ٧٠

اليک اقبل الی نور رحمانيّتک واشتعل بنار وحدانيّتک

فی شجرة فردانيّتک و قام علی ذکرک واعلا ٌ کلمتک وايقاد

سراج هدايتک فی القلوب والّنفوس ای ربّ انطقه ببرهانک

واشدد ازره بتاٌييداتک واغل کمته بقوّتک القاهرة

علی الاشياٌ ونفذ بيانه فی حقيقة القلوب والارواح واجعله

سراج الهدی فی چجاجة تلک العدوة القصوی انّک انت المقتدر

علی ما تشاٌ وانّک انت القّوی القدير ای ناشر نفحات الهی

عون وعنايت حضرت رحمانی معين وظهير است وصون و حمايت

ربّانی مجير ودستگير تا توانی قّوت ببازو ده و ارزوی

جهاد اکبر کن و لشگر ضلالت را درهم شکن وسپاه ظلمت را

پراکندهٌ افاق کن نور هدی برافروز و پردهٌ اوهام خلق

بسوز علم مبين برافراز وعرفان حضرت ربّ العالمين منتشر

فرما دمی ميارام و ساعتی اسوده منشين لسانرا ناطق کن

و نخل را باسق فرما شهد را فائق بين وکوکب امر را

شارق مشاهده کن جمال ابهی از غيب ملکوت اعلی چنان

تاٌييدی مبذول فرمايد که نفوس حيران گردد وقلوب منجذب

ص ٧١

بجمال رحمان شود اّن هذاالهوالوعدالقويم فاطمئن بعون

مولاک وصون من ربّاک واطلق العنان فی هذاالميدان

واستبشر بتاٌييد ربّک الّرحمن واطمئن اّنه ينصرک فيکّل الاحوال

و يشرح صدرک بحصول الامال وعليک البهاٌ ع ع

هوالّه اذربايجان بواسطهٌ جناب اقا ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب مشهدی ميرزا عليه

بهاٌ الّه الابهی

هوالابهی

ای بندهٌ جمال ابهی کاٌس رضا در نهايت حلاوت است ولی تا کاٌس

قضا چه نمايد نفوسيکه حلاوت وشهد رضا چشيده اند تلخی قضا را

شيرين تر از شير مادر يافتند چون دراين سبيل قدم نهادی

و از اين سلسبيل نوشيدی بايد جان رايگان درراه محبّت محبوب

عالميان مبذول داری تا ايت رضا گردی ومظهر عنايات

جمال ابهی اّن ربّک لهوالکريم الّرحيم وعليک البقاٌ ع ع

هوالّة اذربايجان بواسطه جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب ميرزا اقا پسر مشهدی

رضا عليه بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

ای نهال بوستان الهی از فيض غمام ميثاق سبز و خرّم شو و ثمر ثبوت

و رسوخ ببار اور تا درجويبار موهبت کبری نشو و نما نمائی و چون

ص ٧٢

سرو گلشن الهی دررياض هدايت کبری قد بفرزی و از نسيم صبح

مبين باهتزاز ائی واز معين فضل واحسان سيراب گردی

اينست نصيحت عبدالبهاٌ فاسمع لتری وعليک البهاٌ ع ع

هوالّه اذربايجان بواسطهٌ جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب محمد صادق تبريزی عليه

بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای بندهٌ صادق ناطق باش وفائق حاذق باش وشارق از فضل

جمال ابهی اين را بعيد مدان که مظهر الطاف احديتّش گردی ومشمول

لحظات عين رحمانيّتش شوی بخشش او بی پايان است و موهبتش

مانند روح وجان خاک سياه را پر گل و ريحان نمايد وجسم

مرده را حيات جاودان بخشد انّه هوالقّوی القدير ع ع

هوالّه اذربايجان بواسطهٌ جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب سراج دفتر عليه

بهاٌالّه الابهی

هوالابهی الابهی

انا جيک يا الهی بلسان تری و روحی و انت المناجی للّناجی وارجوک

يا سبوبی ومقصودی وانت المعطی الّراحم للّراجی اّنی قد بسطت اليک

اکّف ال....والابتهال ان تجعل عبدک الّسراج وهّاجا بين ملاٌ

الامکان حتّی يّدل علی منهاجک ويتعارج الی معراج العرفان و يشهد

ص ٧٣

ايات موهبتک الکبری ظاهرة فی حقائق مقّدسة عن ادراک اهل

الاوهام ايّرب اجعله راية نصرتا و اية موهبتک ونفحة رياض معرفتک

و نسمة محّب عنايتک وانشر به نورک المبين بين برّيتک واشدد

ازره وفّو ظهره واشرح صدره ويسّر له امره بين خلقک انّک انت

الکريم المقتدرالمتعال الحمدللّه الّذی نّور الافاق بنورالاشراق

وادار کاٌس الوفاق فی محفل الميثاق و ازال الّنفاق بقّوة انبثاق

الّحب من القلوب المنجذبة الی الّرب الکريم الّرب الّرحيم واّنک انت

ايّهالمشتعل بنار محبّة‌الّه طب ونفسا واستبشر روحا وانجذب

فوٌادا بالفی العظيم والّفوز المبين فی هذاالقرن المجيد والعصر المنير

وانشر نفحات الّه فی تلک الانهاٌ وادع الی الّه کّل نفس مهّتزة بذکرالّه

وبشّرهم بايّام الّه لعلّ النّناس ينئهون من رقدهم ويدرکون

ما افاض غمام موهبة الّه من امطارالهداية الکبری لعمرالّه هذا

خير لک من سلطنة الّسموات والارضين وعليک البهاٌ من ربّک الکريم

ای بندهٌ جمال ابهی ندايت بملاٌ اعلی وائل ودعايت دراستان

مقّدس جمال ابهی مقبول عنقريب ملاحظه فرمائی که جنود تاٌييد

از مکلوت ربّ مجيد نازل وعون و عنايت حق شامل و حاصل

ص ٧٤

از حق ميطلبيم که موٌيّد بشديدالقوی گردی وموفّق بترويج

دين الّه تشنگان را بچشمهٌ حيات ابدّيه رسانی واوارگانرا بپناه

ملکوت ابهی دلالت کنی مستمندانرا بکنوز ملا اعلی رسانی

بيکسانرا گنج روان بخشی وبيچارگان را ملجاٌ و ملاذ گردی

کورانرا بينا کنی وکران را شنوا نمائی گنگان را گويا کنی

مردگانرا زنده نمائی مريضانرا شفا بخشی جاهلانرا دانائی

دهی اّن هذاالهوالفوز العظيم والبهاٌ عليک يا من انجذب

قلبه بانوار الجمال الّساطع المنير ع ع

هوالّه بواسطهٴ جناب امين عليه بهاٌالّه الابهی ايران احبای الهی عليهم بهاٌالّه

الابهی

هوالابهی الابهی

الهی الهی تقّدست حقيقة وحدانيّتک عن الّصعود والّنزول

و تنّزهت شمس احديتّک عن الّطلوع ولافول کنت فی قدم ذاتک

وازليّة کينونتک فی علّو تقديسک وسمّو تنزيحک لا يعرفک

الحقائق الکاشفة للحقائق ولا يرکک العقول الوقفة علی

الّدقائق انّی لعناکب الاوهام ان تنسبح بلغابها فی اعلی غرف

العرفان وانّی لطيورالافهام ان ترفرف بجناحها فی اوج البيان ؟

ص ٧٥

کّلت لاجنحة کلّها و لم تصل الی سماٌ بهاٌفردانيّتک وذهلت العقول

و ليدرک؟ اية من ايات صمدانيّتک و کيف حقيقتک المحيطة علی الاشياٌ

لايحا...؟ و کينونتک المنّزهة المقّدسة عن ادراک العرفان القاهرة

فی عالم الانشاٌ وليس من يقهرها الهی الهی بّح الّنفوس عن الاوهام

حتّی الايزغموالانوارک من افول ولنيّرک من غروب ولحقيقتک

من نزول ولکينونتک من صعود لاّنک تنّزهت عن کل هذه

الاوصاف وتقّدست عن کّل هذه الاذکار لم نزل کنت کما تکون

فی علّو الامتناع وسمو الانقطاع الّسبيل مسدود الّدليل

مردود دليلک اياتک وسيبلک سلطانک بل شاٌن من شئونک

الاشراق من مطلع الافاق فی يوم الّتلاق انّما يدرکک الناسوت

لااللاهوت ويعرف الهيکل المکرّم لاذات القدم فالّطلوع

والغروب والّنزول والّصعود من حيث الهيکل المکرم الّذی کان ظاهرا

باهرا ثّم غاب ناظرا ربّ ربّ هولآٌ نفوس زکية وقلوبهم

منجذبة افئدتهم مشتعلة اذانهم داعية اغسيهم بصيرة ارواحهم

مهتّة افئدتهم منتعشة حقيقتهم راضية ذائينهم مرضّية هويتهم

مطمّئنه متضّرعة اليک متوجّة اليک مبتهله اليک ربّ ربّ انر

ص ٧٦

مصناحهم واوقد سرجهم واعلی امواجهم ووسع باب و ثاحجهم

ايرّب انّق رياضهم ودّفق جاضهم فونّور وجوهمم واعل کلتهم ورفع

اعلامهم واذکراسمائهم وحسن اطوارهم وصّف ضمائرهم وطّيب

سرائرهم وجسّن شمائلهم حتّی يری فی جبينهم نورک المبين و فی جمالهم نصرة

النعيم اّنک انت الکريم انّک انت الّرحيم انّک انت الّروف القديم

ای احبّای الهی امواج تاٌييد متتابع است و جنود توفيق مترادف

افواج ملکوت ابهی چون امواج بحر ملاٌ اعلی پی در پی و نسائم عنايت

از مهّب موهبت روح بخش هر افسرده لاشئی اشجار رياض ميثاق

در نهايت اهتزاز و اثمار حدائق پيمان درغايت طراوت و حلاوت

بی منتهی نخل باسق شهد فائق بخشد ونجم بازغ انوار ساطع دهد

ارياح شطر الهی حيات جاودانی بخشد وحکمت ربّانی بصيرت روحانی

مبذول نمايد باری نعم الهّيه از هر جهة کامل وفيوضات ربّانيه کل را شامل

طوبی لکم بشری لکم که محّل نزول الطاف جمال ابهائيد ومرکز سنوح

اسرار ملاٌ اعلی جناب امين از کل ستايش نمودند ونيايش کردند

که الحمدللّه جميع ياران در کّل ايران ثابت برعهد وپيمانند ومتمّسک

بميثاق حضرت رحمن سری پر شور دارند ورخی پر نور قلبی اگاه

ص ٧٧

دارند وفوادی پر انتباه جانی پر بشارت دارند ووجدانی درغايت

مسّرت شب و روز درنشر نفحات مشغولند وصباح ومساٌ باعلای

کلمة الّه ايات توحيدندوبيّنات فيوضات ربّ مجيد سرج

نوارنيند و حجج رحمانی نجوم افق عرفانند وجنود ملاٌ اعلی باری

نهايت مدح وثنا نمودند واز اين خبر سرور برقلب احبّا وارد

و کّل دراعظم بشارات ظاهر از خدا ميطلبيم که روز بروز اين اتش

جهانسوز گردد واين شعله جهان افروز اين فيض محيط گردد

و اين سيل مزيد جميع الودگی و پالودگی را بوادی نسيان اندازند

تا جميع افاق طيّب و طاهر گردد وجميع مطالع روشن و باهر

شود ان وقت جنّت ابهی جهانرا از شرق وغرب احاطه کند

و فيض جليل ربّ جميل عمومی گردد مبادی امر نتايج بخشد واساس

امرالّه بغرفات ملاٌ اعلی رسد والبهاٌ عليک ع ع

هوالّه

ای بندهٌ حق ورق مسطور وارد شد مضمون معلوم گشت درحقّ احبّای

الهی طلب تاٌييد نموده بوديد با لسانی کليل و قلبی سليم وروحی

مستبشر در استان مقّدس طلب تاٌييد و عنايت شده فبّشرهم بهذا

ص ٧٨

الفضل العظيم و مکتوبی نيز بکربلای اسدالّه واقا علی اصغر مرقوم

شد درجوف است بايشان برسانيد والبهاٌ عليک ع ع

هوالبّهی الابهی

ای ياران پارسيان جناب جمشيد نامه مرقوم نموده وذکر ان ياران روحانيرا

کرده که الحمدللّه سينهٌ چون ائينه دارند ودلی پرشور و شعله توجّه

بملکوت ابهی دارند وتضّرع وتبّتل بافق اعلی درشب و روز

بترتيل ايات توحيد مشغولند وصبح و شام به تقديس و تنزيه

ربّ فريد مجيد در نشر اثار الهی ميکوشند ودر تبشير نفوس مقّدس

عالم انسانی می شتابند انوار ساطعند وسراج لامع باری نهايت

ستايش را از احبّای پارسی نمودند اين حوادث سبب فرح ونشاط

قلوب ياران گرديد واين اخبار علّت انتشار نفحات سرور در عالم

اسرار شد ای ياران الهی قرون سابقه گذشت و اعصار ماضيه

منتهی شد الحمدللّه مهر جهانتاب عالم الهی از مشرق ايران طالع شد

و تبار؟ روحانی در اقليم پارسيان خيمه برافراخت و بوم و بر

و کشور گل و رياحين انبات نمود ودشت و صحرا سبز و خّرم

شد از ايران پرتو خداوند مهربان بر شرق وغرب تاييد و عالم

ص ٧٩

ترابی از شئون ظلمانی نجات يافته روشن و نورانی گشت

و انوار حقيقت بر عالم مجاز تابيده امکان را ائينه لامکان کرده

و صفحه پستی را بنقوش صور ملاٌ اعلی مّزين فرموده تا توانيد

قلوب را صافی کنيد وصدور را لطيف نمائيد وديده را پاک

و منّزه کنيد و گوش را مستّعد استماع نمائيد تا ان انوار در

صفحات قلوب و اسرار درنهايت تلئلا ظاهر وعيان گردد

گنج اسمان بعون و عنايت جمال ابهی گشوده و فيوضات نامتناهيه

شامل گرديده مواهب جليل عظيم احاطه نموده و فضل و عنايت

حّی قديم کامل گشته هر چه تضّرع وتبّتل بيشتر گردد فی بيشتر

بخشد وانچه درترويج تعالم الهی زياد تر کوشش شود گشايش

دلها بيشتر شود و تاٌييد ملکوت ابهی اعظم تر گردد قسم باسم

اعظم روحی لاحبّاسه الفدا که دلبر چنان موهبتی درانجمن عالم

رخ گشوده که صباحت و ملاحتش افاقرا پر جلوه کرده واين دلنيشين

جانپرور دراغوش نفسی درايد که اليوم درتبليغ امرالّه بجان و

دل کوشد و شب و روز جز نشر نفحات الّه ارزوئی ندارد وبغير

از اعلآٌ کلمة الّه امالی نجويد جميع اشيا اين نفس را تاٌييد وخدمت

ص ٨٠

نمايد و کون وامکان خادم اوگردد ملاحظه درقرون اولی

نمائيد که هر نفسی که بتبليغ امر الهی قيام نمود درعالم ملک و

ملکوت جهانرا بنفحات قدس معّطر کرد هنوز شميم جانپرور

ان نفحات بمشام مخلصين ميرسد ونفوسيکه قيام براين امر

مبرور ننمودند گذشتند و تخمی نگشتند وعاقبت درحسرت

اين موهبت جان باختند ای احبای الهی شمع بايد روشن باشد

و کل بايد نشر نفحات طيّبه نمايد هذا هوالحقّ از فضل جمال قدم

اميدوارم که احبّای الهی بصفت رحمانی دربين خلق محشور شوند

و انوار تنزيه وتقديس و خضوع وخشوع وانقطاع وانجذاب

از رخسارشان اشکار باشد درنهايت ادب و ورقار و سکون

وقرار و محبّت ابرار وخدمت احرار دربين خلق محشور گردند

و بفضائل و خصائلی ظاهر شوند که محّل حيرت عموم خلق گردد

اين نفوس سزاوار انتساب بجمال ابهايند بهائی يعنی جامع

جميع کمالات انسانی خمودت و انجماد انسانرا از جميع مواهب

محروم مينمايد وتعلّق قلب باين عالم فانی مانع از سنوحات

رحمانی گردد پس بکوشيد تا نسيم عنايت از جميع جهات وزد

ص ٨١

و دريای موهبت بجميع اطراف موج زند وسبب عّزت ابديّه

دولت ابدمدت شويد زيرا اعليحضرت شهريار الحمدللّه

رعيّت پرور است وجناب صدارت پناه معين هر مظلوم

بی بال وپر فی الحقيقه اعليحضرت شهرياری بحسن نيّت و صدق

طوبت بکمال همّت ارزوی راحت واسايش رعيّت مينمايند

و حضرت صدارت پناهی درشب و روز مقصد شان عدالت

وانصاف بين عموم اهالی است لهذا بايد احبّای الهی بشکرانه

اين نعمت درانچه صداقت وخيرخواهی بسرير سلطنت عظمی است

بکوشند ای احبّای الهی غرابی چند درکمين کبل کهسار محبّة الّه

هستند و مقصودشان اين شايد بدسائس و وساوس

طيور چمنزار الهی را دردام شبهات اندازند واز موهبت

ثبوت برميثاق محروم گردانند بيدارباشيد وهشيار

از قرائن احوال انان دريابيد که چه مکنون ضميرشان است

زيرا بلباس اغنام در ايند و تزوير کنند وحال انکه گرگان

درنّده هستند و دشمن هرذی روح چمنده ای احبّای الهی

درجميع اوقات بشکرانه الطاف وعنايات ربّ الايات بپردازيد که الحمدللّه

ص ٨٢

فائز باين الطاف گشتيد و نائل باين اعطاف جميع مقّبين اسلاف ارزوی

اين موهبت را مينمودند و درحسرتش جانفشانی نمودند حال شما

رايگان اين احسانرا بکف اورديد و درنهايت سهولت باين موهبت

رسيديد ديگر ملاحظه کنيد که چگونه لسانرا بايد بشکرانه

بيارائيد وعليکم البهاٌ ع ع

تبريز جناب اقاميرزا حيدرعلی عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای ثابت برپيمان خوشا بحال تو که بخدمت امرالّه قائمی خوشا

بحال تو که ثابت بر پيمانی خوشا بحال تو که بنور محبّت الّه روشنی

خوشا بحال تو که خاضعی و خاشعی و خادمی اينست صفت مخلصين

اينست سمت مقّربين در جميع اوقات اين مناجات رابفرما ای رحمن

ای يزدان بندهٴ هستم ضعيف و نحيف و ناتوان ولی درپناه فضل

رحمتت درنشو ونمايم ای خداوند هرچند مستمندم ولی هر مستمندی

بعنايت تو ارجمند است وهر توانگری بی الطافت فقير و حاجتمند

ای پروردگار تائيدی فرما که اين حمل عظيم را قدرت تحّمل ماند

ص ٨٣

و اين عنايت کبری را محافظه توانم زيرا قوّهٌ امتحان شديد است

و سطوت افتتان عظيم کوه کاه گردد وجبل خردل شود تو اگاهی

که درضمير جز ذکرت نجويم و درقلب جز محبّتت نخواهم برخدمت

احبايت قائم نما وبر عبودّيت استانت دائم کن توئی مهربان و توئی

خداوند کثيرالاحسان ع ع

بواسطه ............عليه بهاٌالّه هوالّه جناب عبدالکريم عليه بهاٌالچة

ای مقبل الی الّه اگر صد دهان باز نمائی ودر هردهان صد زبان

بگشائی و بشکرانهٌ اين بخشش خداوند افرينش قيام نمائی که الحمدللّه

کاٌس هدايت را از دست ساقی موهبت نوشيدی واز صهبای محبّت الّه

سرمست شدی البتّه عاجز وقاصر مانی ملاحظه کن که اليوم ملل ودول

و امم ارض کل درسبيل اعتباری هزار جان رايگان بذل نمايند

و تو الوم جام محبّت الّه دردست گرفتی و ازرحيق موهبت الّه

سرمست شدی و تاجی از عّزت ابدّيه برسرنهادی واين گنج شايگانرا

رايگان يافتی چه قدربايد شکر کند احبّا از اشتعال و انجذابت نهايت

ستايش را نموده اند اميد از فضل جمال مبارک دارم که يوما فيوما

برشوق و شورت افزايد و نور علی نورت کند تا دراين فضای

ص ٨٤

نا متناهی شعلهٌ نورانی گردی وشهاب رحمانی و عليک التحّية والّثناٌ

ع ع

اذربايجان جناب اقا سيد اسدالّه

هوالّه

ای ثابت بر پيمان مکتوب شما از قزوين رسيد واسامی که مرقوم نموده

بوديد ممکن نبود از برای هريک مکتوبی مخصوص مرقوم شود ولی يک

نامه بنام کل مسطور گرديد امّا فی الحقيقه حکم هزار نامه دارد زيرا بروح

وريحانی مرقوم شد که وصف نتوان انشاٌالّه بنيايش پروردگار

و ستايش احبّاٌالّه و ترويج دين الّه واعلآٌ کلمة الّه درجميع بقاع

موفّق گرديد وعليک التحيّة والثناٌ ع ع

تبريز جناب اقا سيد اسدالّه عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای بندهٌ ميثاق شکرکن خدارا که مظهر الطاف نيّر افاق بودی ومطلع

انوار کوکب اشراق وبعد از صعود ثابت بر پيمانی ومنادی امر رحمن

تا توانی جهر وکوشش نما که مظهر موهبت الهی گردی ومطلع معرفت

ربّانی در ترويج دين الّه بکوش و در تهذيب اخلاق بجان و دل سعی

نما تا قلوب مطلع اخلاق الهی گردد ونفوس منّزه و مقّدس از شئون عالم

ص ٨٥

فانی هريک مجمع عالم را شمع توحيد شوند وانجمن انسانرا سراج

نورانی دليل جليل برهدايت وعنايت و موهبت حضرت حق اينست

که صفات ظلمانی ينفحات روحانی تبديل شود وکثافت عالم حيوانی

بنورانيّت ملکوتی تقليب گردد تا خلقت جديد تحقّق يابد وحقيقت

انسان از روح توليد شود پاک ومنّزه گردد و لطيف و مقدّس شود

و تاين موهبت کبری درجهان جان و وجدان جلوه ننمايد ثمرهٌ حيات

ابديّه حاصل نگردد جميع ياران را دلالت براين صراط مستقيم نما وهدايت

بر اين منحج قويم کن هميشه منظور نظر عنايت بوده وهستيد وخواهيد

بود مطمئن باش فسوف ياٌنی ايّام يهّتز منها النفوس وينشرح منها

القلوب وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

وانّک انت يا الهی قدخلقت الاکوان و برئت الانسان وذرئت الموجودات

واوجدت الکائنات بقوّتک النافذة فی الاشياٌ واشرق شمس الوجود

بنورالّشهود من الافق المحمود وذارت الادوار و تکّورت الاکوار

وارتفعت سماٌ العرفان وانبسطت ارض الايقان و هاج بحر

الاحسان ولاح کوکب الاکوان وبهر نجوم الامکان وهاجت

ص ٨٦

نسمة الّرحمن وفاضت سحابت الکرم والاحسان فانبعثت حقائق

مقّدسة مستنبة مستفيضة مستيئة من شمس حقيقتک الّرحمانيّة

و ترکواالّثوب الّرثيث ولبسوا قميص الّتحديث بنعمتک يا ربّی

الجليل لانّک اجتبتهم لاشراق انوارک واستنباط احکامک

واستکشاف اسرارک واشتهار اثارک واعلآ کلمتک والاعتراف

من بحرک والاقتباس من نار احديّتک فاصبحوا معادن علمک ومظاهر

فضلک ومخازن سرّک ومهابط الحامک ومصادر جودک وشيّد

بذلک عليهم ظلم کّل حسود و غضب کّل عنود وغير کّل کنوز بقا..

علی حبتّک الّذين لاذنب لهم الاّ الانقطاع عّما سواک ولاثريب

عليهم الاّ الامتثال لامرک ولا لوم عليه الاّ الاستقامة علی

ميثاقک وهذا ممّا يفرح به قلوب الاحرار وتحترق به افئدة

الاشرار نور للمخلصين نار للمعترضين و قد خلقت ياالهی حقائق

ثابتهٌ من الموجودات وماهّيات متّنوعه من الممکنات و ما رضيت

للّنوع الکريم حقيقة الاسناسن الاّ اين يرقتی الی اعلی الّدرجات

و يری الايات و يکشف البيّنات ويرفع رايات ذکرک فی الاکوان

وينادی باسمک فی عالم الامکان وينشر نفحات قدسک فی هذا

ص ٨٧

العالم الادنی حتّی يرتم وينطبع فی حقيقة کالمراياٌ صور الملاٌ

الاعلی ولکنّهم غفلوا عن ذللک و حرموا انفسهم عن اعظم فضل

قدرته فی ملکک و شروا يوسف ذکرک بثمن بخس دراهم معدودات

و لطحدوا فميصه بدم الّشبهات وانکروا ميثاقک واعترضوا علی

جمالک وهتکوا حرمتک وحقّروا کلمتک وانکروا حکمتک وافتروا

علی ضلعک ويحسبون انّهم مهتدون اللّهم ياالهی اسئلک برحمانيّتک

الّتی کانت مبدالموجودات ومصدرالکائنات ان تکشف هذا

الغطاٌ وتجزل العطاٌ وتستاصل الجفاٌ وتوٌيّدالکّل علی الوفاٌ

و لذيقهم حلاوة الولاٌ حتی لايبقی فی لاوجود الاّ اهل السجود و نزول

الّظلمات فيکّل الجهات انّک انت الموٌيّد المقتدر العزيزالّوهاب ای ياران

الهی سراج ميثاق نور افاقست وحقيقت عهد ..... اشراق کوکب پيمان

مه بابان است و اثر قلم اعلی بحر بی پايان ربّ مجيد در ظّل شجرهٌ

انيسا عهد جديدی بست و ميثاق عظيمی بنهاد کل را بر محبّت جمالش

دعوت فرمود وجميع را بايات بيّنات بشارت داد اساس خلافرا

بر انداخت وبنيان موهبت را برافراخت شمع هدی روشن فرمود

و جهانرا بفيض ملکوت ابهی گلزار وگلشن کرد عهد الست ظاهر

ص ٨٨

فرمود وپيمانه بدست در بزم ظهور جلوه فرمود ندای عظيم بلند

کرد واوازهٌ عهد بگوش هر هوشمندی رساند تا اهل غرض رخنهٌ

در حصن حصين ننمايند و نار انان ماٌ معين را بطين اوهام

بياميزند درقطب امکان ندا فرمود وصرير قلم اعلی مرتفع گشت

جميع گوشها درشرق وغرب گلبانگ روح القدس را بشنيد

و بر مضمون عهد وپيمان واقف شد با وجود اين توضيح و تشريح

و تصريج جمعی لسان تاٌويل گشودند وبهوی وهوس خويش تفسی نمودند

معانی محکمه را بشهات رکيلکه مشوب کردند وحکم صريح را بقيود قبيح

معلّق نمودند اين چه جهالت است واين چه بلاهت اين چه صلالت است

واين چه بلادت از نور مبين چشم پوشند وبذيل خراطين ارض

دراويزند صبح هدی نجويند و..............................؟

شبهات بگويند درهم فی خوضهم يلعبون ودعهم فی سکرئهم يعهون

انّهم يوفکون و يخرصون و يخبطون و لا يبصرون الا انّهم فی غمار

بحارالوهم يخوضون و سيعلمون ای منقلب ينقلبون شما ای احبّای

الهی ملاحظه نمائيد که ايا در هيچ عهد وعصری و زمان و قرنی

چنين عهدی تحقّق يافته ويا ميثاقی باثر قلم اعلی ديده شده لاوالّه

ايا اين نفوس درجهان پنهان چگونه جواب حضرت يزدانرا دهند

محبوب ابهی اگر بفرمايد ای بی نوايان ندای ميثاق را ايا نشنيديد

ص ٨٩

و صريحج کتاب عهد را ايا نديديد ونصوص پيمانرا ايا ادراک ننموديد

چگونه انحراف جستيد و اعتراض کرديد ايا مبيّن مخصوص منصوص

نه و مرکز ميثاق محسوس نيست وفا ننموديد جفا چرا اقرار نکرديد

استکبار جرا اقبال ننموديد اضرار چرا تيغ و شمشير زديد ونصرت

هر شرير نموديد تير وسهام روا داشتيد روايتی نماند مگر انکه افتری زديد

حکايتی نماند مگر انکه مدار شکايت کرديد نور را ظلمت گفتنيد وهدايت را

ضلالت شمرديد عهد قديم را ملعب صبيان نموديد ونصوص پيمانرا

از مقولهٌ هذيان شمرديد پيرهن يوسف غيب ابهی خونين است

و قميص جمال قدم رنگين باری ای احبّای الهی در ملاٌ اعلی فرياد

و فغانست و اهل ملکوت اهبی همدم حنين و انين بی پايان

جميع ملل عالم مهاجمند وجميع قبائل وامم بخادل ومخاصم

و عبدالبهاٌ درميدان بلا هدف هر تير جفا انصاف چه شد حيا

و خجالت کجا رفت بجار انکه زخم خنجراغيار را مرهم گرديد ستيغ

بحهجو زديد و بجای انکه سهام جفای ملل را سد و سپر شويد

در هر دمی نشتری را داشتيد وضربتی شديد بر جسم نحيف

وارد اورديد فبئس ما فعلتم ويا حسرة عليکم بما ترکتم الوفاق

ص ٩٠

واخترتم الّشقاق ونقضتم الميثاق واشئّدالساق بالّساق

و اّن الی ربّم المساق باری ای ثابتان بر پيمان شکر وثنا نمائيد

که در ظّل خيمهٌ ميثاقيد ودرکهف صون وحمايت نيّر افاق

عنقريب ملاحظه نمائيد که ناقضين در حفرات شبهات پرده

نشين گشتند وناکثين چون خراطين در اسفل درکات زمين

منزل و ماٌوی جستند يومئذ يفرح المخلصون ديگر انکه

اعليحضرت شهريار کامل چون عادل وبازلند وفرياد

رس جميع طوائف وقبائل وحضرت اتابک اعظم ترقّی پرورند

و صادق امين وخيرخواه سرير تاجداران ان کشور بر ما

واجب ولازم است که درنهايت صدق ونيّت خالص

بانچه شکرانهٌ اين متقبت است قيام نمائيم تا ان کشور پاک

تابناک گردد وان اقليم مرکز الطاف ربّ کريم شود ع ع

اشتهارد کلادره

هوالّه

ای احبّای الهی الحمدللّه نفحهٌ مشکبار جهانرا عنبر بار نموده وصيت جمال

مبارک ولوله در افاق انداخته اوازهٌ مکلوت تقديس شرق وغرب را

بحرکت اورده ونعرهٌ يابهاٌالابهی از جميع اقاليم بملاٌ اعلی رسيده وقت

ص ٩١

سرور است وهنگام حبور که الحمدللّه پيش از انکه از اين جهان

فانی بجهان باقی شتابيم رايات امرالّه را در هر کشوری مرتفع

يافتيم چه سروری اعظم از اين چه جبوری اتّم از ان ولی سزاوار

چنان است که شب و روز شکر بشکرانه قيام نمائيم زيرا ولنن شکرتم

لا زيدتّکم منصوص و موعود کتاب الهی و شکرانه اينست که بکلّی خودرا

فراموش کنيم و از ذکر خويش خاموش شويم فانی محض گرديم

و نسيان صرف شب و روز در نشر نفحات کوشيم واز ذکر

خويش خاموش شويم فانی محض گرديم ونسيان صرف شب و

روز درنشر نفحات کوشيم ودربيان ايات بيّنات پردهٌ

شبهات اهل فتور بدريم واصحاب غرور را نصيحت مشفقانه نمائيم

شايد کشف غطا نمايند واز کوری و کری وگنگی رها يابند

اگر چه خداوند ميفرمايد صّم بکم عمی هم لا يرجعون ولی

قلب اميد بفضل رحمن دارد ورجا از موهبت يزدان که

ظلمات طغيان زائل گردد وانوار رحمن بتابد ای احبّای

الهی همدم عبدالبهاييد وهمراز اين عبد بر عجز و نياز شب

و روز يادتان مونس جانست و روز و شب ذکرتان ورد

لسان اّما قربانی حضرت هبة اله مقبول درگاه کبرياست

ص ٩٢

فی الحقيقه بمشهد فدا شتافت وجان را رايگان بباخت ولی دزدان را

دربيابان مقاومت لازم وقّطاع الّطريق را جز بمحبوری تسليم

جائز نه احبّای الهی بايد حامی صلح و سلاح باشند ومحبّ الّه

و فلاح اسايش افرينش جويند وراحت و دوستی بيگانه وخويش

بضّر موری راضی نگردند ومشقّت نفسی را سبب نشوند ولی چون حضرت

عبدالّه اگر چنانچه درصحرا گير سارق افتند وبقطّاع الّطريق

برخورند خويش را تسليم ننمايند تا پاره پاره کنند بقدر امکان

مدافعه نمايند وبحکومت شکايت فرمايند تا حکومت سياست

نمايد وديگری تعّدی نکند حضرت اقامحمد جواد فرهاد در قزوين

خدمتشان در استان مقّدس مذکور وتحّمل مشقّت شان

معروف و مشهود ای کاش عبدالبهاٌ نيز بان موّفق ميگشت زيرا

مدار مفخرت است وسبب عّزت ابّديه عالم انسان جناب اقا عبدالوهّاب

وامة الّه والده محترمشان درخدمت احّبای الهی سعی بليغ دارند

وجهدی عظيم منتهای اميد است که مظهر مکافات و عنايات ربّ

المجيد گردند خدمتشان مقبول است و تعب شان محبوب و علی

الکّل التحّية والّثناٌ ع ع

ص ٩٣

هوالّه احبّای قم عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای ستمديدگان سبيل الهی ظلم واعتساف مردم بی انصاف هميشه براوليای

الهی واقع و جفای مردمان بی وفا همواره بر اصفيای الهی وارد

هميشه دوستان حّق جام بلا را از دست ساقی بقا نوشيدند

و هدف سهام و سنان طعن ولعن و سّب طاغيان ياغيان

گشتند ومورد زجر وظلم عوانان از اهل جهان اين بلا جامی است

که محبوب افاق سرمست ان بود واين مصائب نوری است

که جبين مبين کوکب اشراق بان روشن بود گمان مکنيد که

اين تعّرض واذّيت اسباب وهن وذّلت شما بود بلکه والّه الّذی

لااله هو عّزت ابديّه اوست موهبت سرمدّيه اين عذاب عذب است

و اين تعب طرب اين زهر شکّر است واين سّم قند مکّرر

اين دوای تلخ درمان است واين زخم جگرگاه مرهم و دل و جان

ولی مذاق سالم بايد تا حلاوتش را بچشد و لّذتش را احساس

کند والاّ صفرانيان را شهد وشکّر تلختر از زهر است و سودائيانرا

شربت قند مضّرتر از سّم مکّرر باری ای احبّای الهی از اين بلا محزون

مباشيد ودلخون نگرديد عنقريب مشاهده خواهيد نمود که کل بان

ص ٩٤

افتخار کنند وسروری دو جهانب جويند يکی گويد که من در فلان

عهد بجهت ايمان وايقان بحق زجری ديدم و

اجری چنين بردم ديگری گويد در سبيل محبّت محبوب افاق

درفلان وقت سّم نقيع را جون جام سلسبيل نوشيدم و بفيض

ابدی رسيدم ديگری گويد که من بعبّوديت استان حضرت يزدان

درحبس و زندان افتادم وفيضض بی پايان بردم ديگری گويد بسبب

اقتباس انوار از نيّر اثير اسير سلاسل و زنجير شد م وچنين جزائی

بی نظير يافتم ديگری گويد از اشتعال نار عشق در قلب و سينه

بقربانگاه حق شتافتم ولب شمشير را بوسيدم ديگری گويد پدر

بزرگوارم در ره خداوند کارم در ميدان فدا هيکل مقّسش

اربااربا شد ديگری گويد که جّد محترمم از دست ساقی الست سرمست

جام شهادت شد ومظهر الطاف وعنايت گشت وديگری گويد که

خاندان مقدس ما در سبيل حضرت دوست ويران شد ديگری

گويد دودمان پاک ما در اعلاٌ کلمة الّه بی سرو سامان گشت

باری کل فخرکنان خندان پاکوبان کف زنان اينوقايع را شرح

و بيان کنند وبرسائر طوائف عالم فخر ومباهات نمايند انوقت

ص ٩٥

بحسب ظاهر نيز واضح وباهر شود که اين مصيبات و بلايا درسبيل

جمال مبارک چه موهبت عظمی بود و چه رحمت کبری پس حال

ای ياران دست شکرانه بدرگاه خداوند يگانه بلند کنيد وبگوئيد

ای خداوند يکتا ای پروردگار بی همتا ستايش ونيايش ترا که اين

اکليل جليل را بر سر اين ضعفا نهادی واين ردآٌ عّزت ابّديه را بر

دوش اين فقرا دادی پرتو تقديست بر هيکل ترابی زد وانوار جهان

ابدی ظاهر شد شعله عنايتت از نار موقده ظاهر شد وقلوب را

حيات جاودانی داد شکر ترا براين موهبت و براين عنايت و براين

رحمت که اين ضعفا را بان تخصّص داشتی توئی کريم و رحيم

و مهربان ع ع

هوالابهی الابهی

اللّهم ياالهی تری وجوها نوانيّة فيها نصرة رحمانيّتک و قلوبا

...؟ فيها جمال وحدانّيتک وصدورا منشرحة بايات فردانيتّک

وافئدة منجذبة بنفحات رياض احديتّک وابصارا شاخصة

الی ملکوت صمدانيّتک واذا ناممدودة الی صوامع الّلاهوت شمع

ذکرک وثنائک ايرّب هولاٌ عبادها موافی هيماٌ حبک واشتعلوا

ص ٩٦

بالّنار الملتهبة فی سدرهٌ محبّتک واهتزا وتمايلوا عند تنفّس نسيم

عنايتک واووا الی کهف حفظک وحمايتک و دلعت السنهيم بمحامدک

ونعوتک وتانقت رياض ضمائرهم برياض معرفتک وتدّفقت حياض

سرائرهم بمياه موهبتک ايرب احشر هم نهت لواٌ الميثاق بوجود نورانيّة

واجمعهم فی ظّل شجرهٌ انيسا بقلوب طافحة بالّسرآٌ واعرفتهم فی قلوب

الکبرياٌ حتّی يخوضوا ويغوصوا فی عمق الّصفات والاسماٌ و يلتقطوا

الّخريه والّنورآٌ واليتيمة العضماٌ ووفّقهم علی اعلآٌ کلمتک العليا

ونشر اثارک فيکّل الانحأ وانتشار نفحاتک فی جميع الارجاٌ و

سطوع انوارک من الافق الاعلی ليتّوجه کّل الشعوب والقبائل

الی ملکوتک الاسمی و تخّلقوا باخلاق تقديسک وشيم توحيدک

فی عالم الانشاٌ و تنفتح علی وجوه الکّل ابواب جنّة الماٌو؟ی

و تتّممد مائدة السّماٌ وينکشف حجاب الکون عن جنة الابهی انّ:

انت موٌيّد من تشاٌ علی ما تشاٌ و انک انت الملک المقتدر

المهيمن القّيوم ع ع

تبريز جناب اقا سيد اسدالّه عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه ای ثابت بر پيمان چند روز پيش مکتوبی ارسال گشت

ص ٩٧

هذا مختصر مرقوم ميشود ای بندهٌ صادق جمال مبارک مختصر

اينست اليوم فساد از جميع جهات قائم يعنی بيوفا يان در جميع

نقاط ارض دنيا وسياسة بمنتهای فساد برخواسته اند ملاحظه

نمائيد که ملل مختلفه عالم واضحا و مشهودا اليوم با امر مبارک

فی الحقيقه درحرب مستمرند وبجميع وسائل در اخماد نارالّه

لموقدة قصور نمينمايند اين از جهتی و اّمت يحيی در طهران با جمعی

از دهربها عقد والفت بسته و بجميع وسائل درتحقير امرالّه وتزييف

کلمة الّه و فساد گوناگون ميکوشند از طرفی بتحريک حکومت

پرداخته اند ظلما وعدوانا لسان بافترا گشودند واز جهتی بتحريک

جهلای قوم پرداخته اند واز جهتی باد هريها بالاّتفاق در افترآٌ

بجمال مبارک نشر وسائل افترانيّه مينمايند مختصر بهيچوجه فتوری

ندارند وقصوری ننمايند واخبار متتابعا ميرسد واز جهتی بيوفايان

تو ميدانی که عداوت و بغضا بچه درجه است در جميع مواقع

بانواع وسائل متشّبث تا انکه شمع ميثاقرا خاموش کنند وظلمت

شقاقرا جهانگير نمايند شب و روز بسعايت مفتريات

درنزد حکومات مشغولند ونسبت فساد وفتنه

ص ٩٨

و عداوت بحکومت بعبدالبهاٌ ميدهند که سعی و کوشش

بر ضّد اوليای امور دارد ودرخيانت بدولت ابدا قصور ندارد

گاهی جمال را نزد سفير ايران فرستادند وانچه خواست از اراجيف

و مفتريات نسبت داد واز جهتی درطهران در نزد سفير دولت

معظمهٌ عثمانيان فرستادند وانچه لايق خودشان بودنسبت

دادند و از جهتی بنفوسی که معتمد حضرت سلطانند در اين

اطراف و ماٌمور تجّسس حوال ان نفوس را بهدايان کلّيه فريفته

حتّی زمينی را که اين عبد بنام ايشان ابتياع نموده ان را فروخته

تقديم ان نفوس نمودند تا ان نفوس تصديق تبليغات و مفتريات

بيوفايان ننمايند واين سبب شود که شجرهٌ ميثاق را ازبيخ وبن

براندازند و ريشه اشرا قطع کنند و ازجهتی در مصر مقاله هائی

که نهايت تحريک وتشويق بر قلمع و قمع امرالّه است بعربی نوشته

و بلسان نکريزی ترجمه نموده ودر روزنامه نشر نمودند مقاله هائی

که سبب خوف و خطرجميع دول شود و کل بالاتفّاق بر محو

کلمه ميثاق بپردازند و ان خط اثر قلم ميزا حسين خرطوميست

والان موجود است که توهين براصل شجرهٴ مبارکه است

ص ٩٩

و قابل انکار نيست و از جهتی صد هزار مشاغل خارجه و

داخله ديگر ملاحظه نما که چه حالتيست لهذا انجناب بايد

جميع ياران الهی را بر استقامت برامرالّه دلالت نمائيد

که اليوم يوم جان فشانيست و امروز روز محويّت وفنا

و سعی و جهد بی منتهی و قربانی ای ياران الهی باستان

مقّدس وفا داشته باشيد بعداز صعود مبارک ايا جائز است

کهد‌قيقهٌ بياسائيم ويا محفلی بيارائيم ويا بخود مشغول گرديم

لا والّه افسوس ازبرای ان نفوس که انی بياسايند و

يا انکه اميدحياتی در اين عالم فانی داشته باشند هردم

صد هزار جان فداي جانان باد و صد هزار نفس قربان

ان تبّسمهای جان افزای او عکس ميدان تبريز واصل

و بمشاهده اش نهايت تاٌثّر حاصل گشت جناب اقاميرزا حسين

عکّاسرا تحيّت برسان و بگو عکس ميدان سبب تحسين

اهل لامکان گشت اين اثريست باقی وبر حسن نيّت

انجناب دليل کافی وافی انشاٌالّه مورث موفّقيت

کبری ميگردد ودراين سفر اگر حضور ببقعهٌ مبارکه بسهولت

١٠٠

ميسّر گردد يعنی درنهايت روح وريحان ماٌذونند

جناب خياط باشی اذن حضور دارند بجهة حاجی

دوکتور خان وبعضی احباب زنجان از پيش مکاتيبی

بتوسّط انجناب ارسال شد قصيدهٌ غرّآٌ بديعة

الانشاٌ ملاحظه گرديد نهايت فصاحت و بلاغت

داشت ودليل بر سلامت قوّه قريحهٴ انجناب بود

اشعارتان روز بروز بهتر وخوشتر و شيرين تر ميگردد

وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای شمع محبّت الّه صبح نورانی هدی از افق ملاٌاعلی ساطع

و لامع عجب دراين است که اين صبح روشن سبب ظهور انوار

سرج نورانيّه است واز انتشار بارقهٌ ان فجر انوار شمع بيشتر

ظاهر و باهر گردد باری درجميع احيان بجان ودل

بکوش که سراج رحمن گردی و موهبت يزدان بارخی تابان

و قلبی چون حديقهٌ رحمن و روحی مستبشر ببشارات الّة و فتوحی

ص ١٠١

ايت موهبت الّه دربين خلق محشور گردی و بنهايت صداقت

و امانت و خير خواهی دولت ....؟ سرير سلطنت و عموم

خلق موفّق و موٌيّد شوی وعليک التحّية والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای منادی پيمان فتور در ارسال رسائل سبب خجلت اين عبد

گشته ولی حضرت کبريا شاهد وگواه است که دمبدم بياد تو

همدمم وانی فراغت از ذکر بندگان درگاه احديت ندارم

و از رحمت پروردگار اميدوارم که تضّرع و ابتهال اينعبد

درحق احبّا دردرگاه ذوالجلال مقبول گردد ای ثابت

بر پيمان مشغولّيت بدرجهٌ که وصف نتوان لهذا قدری تاخير

درمکاتبات ميشود بايد که احبّای الهی معذور دارند چه که

مجبورم يکماه پيش از اين مکتوبی ارسال گشت مضمون

درصورت امکان تکليف بسفر اذربايجان بود مقصود اينست

انچه عبور و مرور ياران الهی چون نسائم صبحگاهی بديار

و اقطار گردد نفحات قدس منتشر شود ومشامها معطّر

ص ١٠٢

گردد ونفوس حيات تازه يابند مدد لازم است والاّ مخمور

شوند جوهر مقصد اينست که هروقت نفس مقّدسی يافت شود

و موانعی درکار نباشد وبکمال روح وريحان مرور وعبورش

بسائر ديار ممکن گردد البتّه تاٌخير نفرمايند هر که باشد

ولی شرطش اينست که درنهايت انقطاع ونهايت ابتهال

و منتهای روحانيّت کبری سفر نمايد اين نفوس بمنزلهٌ

روح حياتند وبشارت ربّ الايات از احبّای ان ديار

نهايت سرور ورضا حاصل زيرا الحمدللّه متفّق و متحّدند

و متذّکر و منجذب نفحهٌ خوشی از ان بهشت برين ميوزد

زيرا در قزوين وحدت حال ويگانگی و مردانگی و فرزانگی

احبّا محّقق ومسّلم است واگر چنانچه در ميان دو نفس

اندکی ازردگی حاصل گردد فورا دفع ملال نمائيد

وبصلح و صلاح بپردازيد ای ثابت بر پيمان الحمدلله شعلهٌ

نورانيّه محبّت الّه شعله بر افاق زد واز شرق و غرب فرياد

يا بهاٌالابهی بلند است وقت انست که ياران الهی از اين

موهبت رحمانی فرح وشادمانی فرمايند با وجود هجوم

ص ١٠٣

صنوف اعدا وفتنه و فساد بلها وطوفان بلا باز عبدالبهاٌ

بمثابهٌ بنيان رصين واضح واشکار قائم بخدمت امرالّه

بقسميکه صيت بزرگواری جمال مبارک اوازهٌ جهانگير گشته

و ندای احبّای الهی بفلک اثير رسيده چه سروری اعظم ازاين

و چه فرحی اکبر از ان فوالّه الّذی لااله الاّهو اگر چنين

موهبتی يک روز از برای سائر ملل و امم حاصل شود

البتّه کف زنان پاکوبان هلهله گويان نعرشان باسمان رسد

ملاحظه فرمائيد هرملّتی از ملل يا امتّی از امم چون اندک اثار

موفّقيت و نوموقّت؟ مشاهده کنند چه شادمانيها نمايند و

چه کامرانيها کنند شهر ائين کنند واطربا بعليّن رسانند

حال ملاحظه نمائيد که جمال قديم و نور مبين چه فضل عظيمی

فرموده که ياران خويش را بجنود ملکوت ابهی نصرت فرموده

و خباٌ مجد احّديت را در قطب افاق بلند کرده شجره

مبارکه بقسمی در نشو و نما که عنقريب سايه بر افاق افکند

و حقيقت حضعت الاعناق و خشعت الاصوات و ذّلت

الّرقاب وعنت الوجود للّحی الّقيوم تحقّق يابد جميع يارانرا تکبير

ص ١٠٤

ابدع ابهی ابلاغ نمائيد ع ع

هوالّه

ای احبّای الهی اثار قدرت الهی دمبدم از ملکوت ابهی چنان

جلوه مينمايد که عقول و نفوس حيران مانند پيک احديّت از مرکز

لامکان بعالم امکان متتابع و متواصل و بشارت کليّه

در هر نفسی وارد ونازل ايات ملکوت در ترتيل است و ملاٌ اعلی

در تکبير و تهليل اين چه عظمت است کا اثار باهره اش افاقرا

احاطه نموده واين چه قدرتس که قوّهٌ قاهره اش ارکان امانرا

بحرکت اورده در جميع اقاليم اليوم اين اواز بلند است و اوازه اش

شرق و غرب را احاطه نموده انطار کّل ملتفت و اذان کّل متحّد

تا حکمت بالغهٌ الّهيه چه اقتضا نمايد وشجره مبارکه فورا نشو و

نما کند اگر صدمات ناقضين نبود و حيل و فساد وخدع ناکثين

نه يعنی اين لطمهٌ کبری بمياند نمايمد اليوم امرالّه چون افتاب

درعالم و کيهان عيان و مشرق ونمايان بود فاتلهم اله اّنی

يوفکون ولی باوجود اين بعون و عنايت الهی شمس حقيقت از ملکوت

ص ١٠٥

غيب جناب اشراق نمايد که عنقريب اين غيوم کثيفه و ابرهای تيره

و تاريک بکلّی متلاشی گردد واشعّهٌ ساطعه شرق و غرب را

روشن نمايد وعليکم التحّية والّثناٌ ع ع

هوالابهی

ای مشتاق استان مبارک دانايان ارض در فضائل عناصر

و ترجيح يکی از ديگری اختلاف کرده اند قومی بر انند که عنصر نار

فائق است و مرکزاش بلند وشاهق نفوذاش شديد است

و قّوتش غريب جسم غير موزونست و سبب حيات جماد ونبات

و حيوان وانسان درجميع شئون و گروهی برانند که تراب

افضل است و فوائدش اشهر ملجاٌ جميع ذيروحست و منبت

رزق هر موجود امين است نه خائن غنی است نه فاقد

مظهر من جاٌ بالحسنه قله عشر امثالهاست چه که تخم دهی

اضعاف پس دهد ودانه کاری شجر پر ثمری عطاکند سينه اشرا

بخراشی فيض و برکت بخشد سليم است و حليم امين است

و کريم بخلاف نار انچه دهی تمام کند وانچه بخورانی هل من مزيد

گويد واقليمی را در نفسی متلاشی کند و خرمنی را دردمی محو

ص ١٠٦

و لاشئی نمايد شديد است و تندخو و حديد است و جنگجو

پس ای موفق بايات الّه چون اسمت از اين عنصر کريم است

بکوش که مظهر اين صفات جليله گردی و متصّف باين اخلاق

حميده شوی عبدالبهاٌ عبّاس

ستر هو و عليه بهاٌالّه

ايهاالزآئر للبقعة المبارکة اعلم اّن سائق الّتوفيق و قائد

الّتائيد قد دعاک وساقک الی هذه الارض المقّدسة الّنورآٌ

و قطعت البحار وطويت لّديار حتّی وصلت الی مرکزالانوار

و منشاٌالاثار و مهبط وحی ربّک العزيزالجبار وهذه نعمة

يتهّلل بذکرها الموحّدون و يتمّناها المخلصون وهی رزق للارواح

و مائدة من الّسماٌ ومنحة ئحی بها القلوب وموهبّه تنتعش

بها الّنفوس فاشکراللّه علی هذاالجود والاحسان واعرف

قدره واغل مهره تالّه الحق کّل مخلص للّه متوجّه الی ملکوته

الاعلی اذاورد الی هذه الارض البيضاٌ البقعة الّنورآٌ و

تعطّر مشامه برائحة القدس التّی تنشر منها علی الافاق يوٌيده

شديد القوی جليل العاٌ علی ما يحّب و يرضی و يوفّقه

ص ١٠٧

علی امرلم يسبق له مثل فی الوجود ولانظير له فی عالم الّشهود

و انّک انت شّدالرخال للرجوع الی الاقطار التّی استوضت

فيها وبشّرالّناس بملکوت الّه الّذی فتحت ابوابه علی وجه من فی الارض

والّسماٌ ولايت الی الختارون من اهل مشاهدالکبرياٌ لاّن الاستعداد

والقابليّة لهذاالفيض المدرار موهبة من مواهب الّه ومن اجّل

العطاٌ وما کان عطاٌ ربّک محدود قل الان الّشمس قد

اشرقت والبدور لاحت والنجوم سطعت والّسرج توقّدت

و نار محبّة الّه التهبت والّسماٌ رفعت والبحور ماجت والارياح

هاجت والّسحاب امطرت والارض تزّينت وخيمة الّرب

ارتفعت والحدآئق تاٌنقت والحياض تدفّقت والّطيور نطقت

والازهار تفتّحت والّنفحات انتشرت والّنسمات مرّت الی متی

ترقدون فی مضاجعکم وتستريحون فی مواطنکم اما تنتبهون

من المنام و تسمعون الاذان وتلبّون للعزيزالعلاّم وتطربون

من فضل ربّکم الّرحمن وترتلون ايات رحمة وتذکرون الجمال المعبود

فی اليوم المشهود البدار البدار ايّهاالمخلصون البدار البدار ايّها

المنجذبون البدار البدار ايّهاالمنتظرون البدار البدار ايهّا

ص ١٠٨

المشتاقون فسوف ترون اعلام الهدی تحقّق فی اعلی قلل الجبال

ومعالم الحّق تحيط بکرة الارض واثار مواهب ربّکم تظهر فيکّل الجهات

ظهورالّشمس فی رائحة الّنهار يومئذ يفرح المخلصون و يطرب

الموحّدون وينشرح قلوب امتلئت بمحبّة الحّی القّيوم ويخسر

الغافلون ويندم الناقضون ويبتلی المدرطون يا عبادالّه

اغتنموا فرصة الالطاف ولا تنسوا ما وعدتم فی کّل کتاب اليوم يوم

الانجذاب اليوم يوم الاشتغال اليوم يوم الّطران فی فضاٌ

الّرحمن اليوم يوم الّندآٌ اليوم يوم العطاٌ اليوم يوم منحة

الکبرياٌ اليوم يوم ظهورالکنوز العظمی يا عبادالّه لا تحرموا

انفسکم من بحرالعطاٌ و لاتحجبوا ابصارکم من مشاهدة ايات

ربکّم الکبری اقبلوا بوجوه نورآٌ وقلوب طافحة بذکر الّه

و صدور منشرحة بايات الّه الی ملکوته الابهی و الّرفرف الاعلی

والمقام الاسنی حتّی تفوزوا بما کان يتمّناه الاصفيا ويبتعيه

الاوليا ويرجوه الاتقياٌ اّن فيهذا عبرة لاولی الّنهی وبلّغ تحيّتی

و ثنائی الی جميع احبّاٌالّه فی تلک البقعة الّشاسعة الارجاٌ

و قل لهم عن لسان عبدالبهاٌ يا احبّاٌالّه عليکم بالسعی البليغ

ص ١٠٩

والجهد الجهيد بالتّحدث بنعمة الّه والّتذکر بذکرالّه والانقطاع

عّما سوی الّه والتّمسک بعروة التّقی والّتجنب من متابعة النّفس

والهوی والّرفق مع عموم الوری وحبّ الّسلام والمّحبة مع کّل

امم الّدنيا وعليکم الّتحيّه والّثناٌ ع ع

بواسطه اقاميرزا حيدرعلی تبريز امة‌الّه والدهٌ‌اقاميرزا اقاعليها بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای امة‌الّه شکر کن خدارا که شّکر محبّت الّه چشيدی وشهد معرفة‌الّه

نوشيدی وباروزی طلعات مقّدسه رسيدی بذيل کردگار تشبّث

نمودی وبملوت ابهی توجّه کردی جامهٌ صبر دريدی واز خلق

بريدی وبحق رسيدی بحر عنايت موجی زد وتراباوج موهبت

رساند شمس حقيقت تجّلی نمود وپرتو فيوضاتش ترا منّور

کرد فلمثل هذاالّرب ينبغی التّهليل والّتقديس والّتکبير وعليک

التّحية والّثناٌ ع ع

تبريز بواسطهٌ اقاميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب هاشم خان عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای بندهٌ الهی سرهنگ جهان بو ورنگ صفت جنگ بيارايد ونام

ص ١١٠

و ننگ جويد امّا سالار رحمانی جهان الهی خواهد واو رنگ روحانی

طلبد ودربزم پيمان اهنگی بنوازد که بهائيانرا بوجد وطرب ارد

نغمهٌ اشتی اغاز کند وترانهٌ صلح وراستی بنوازد صلح عمومی جويد

و صلاح کلّی خواهد سپاه محبّت درميدان هّمت براند وافواج

خصومت و عداوت و کين رااز روی زمين براندازد تو که سرهنگ

جهان جاودانی چنين اهنگی اغاز کن تاشجاعت و بسالت

و مردانگی و ازادگی و فرزانگی را بين جنود ملاٌاعلی ثابت ومحقّق

نمائی و عليک التحيّة والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب اقااسدالّه جناب غلامرضاخان عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

اللّهم ياملجئی و ملاذی و کهنی و معاذی و مهربی وغياثی ومطلبی

و منانی لک الحمد بمانّورت الّبصائر والابصار بانوار فيضک

الّساطع علی الاقطار واريت اياتک الکبری عبادک الّذين شرفّتهم

شاهدالکبرياٌ واطربت اذانهم بهدير ورقاٌ القدس فی الجنّه

العليا ورزقهم کاٌس العطاٌ فی الحدآئق العليا ورنحّتهم

صهباٌ محبّتك في الفردوس الاعلي و ذاقوا حلاوة عرفانك في مكلوتك

ص ١١١

الابهی ولک الّشکر علی هذه الّنعماٌ والا لاٌ والمائدة التّی

نزلت من الّسماٌ الهی الهی انّن ادعوک واتضّرع بين يديک واغبر

وجهی بتراب عتبة قدسک مبتهلا اليک ان تجعلمه ايات رحمانيتّک

ورايات فردانيّتک ومشارق نور موهبتک ومهابط الهامک وشعائر

دينک وان توٌيّدهم بجيش عرمرم من ملکوتک الابهی الّراجفة

علی القلوب والارواح والفاتحة لحصون الانفس والافئدة

بقوّة الفلاح والنجاح انّک انت المقتدر المختار وانّک انت

القوّی القدير الحمدللّه الذی اشرق انواره وشاع اثاره وذاع اسراره

ولاح اقماره وعّز فيضه وظفر جيشه وطماطم بحره وتفاثم امره

حتّی اعجزالکائنات واظهرالايات الباهرات فخّرت الّنفوس

علی الاذقان وخشعت له الاصوات وخضعت له الاعناق وذّلت

له الّرقاب وعنت له الوجوه الّحی الّقيوم والّرب الغيور المجلّی علی الطور

المشرق من الفاران الّمنور للاکوان والتحيّة والّثناٌ والبهاج

علی الکلمة الوحدانيّة والحقيقة الّرحمانيّة والّطلعة الّنورانيه و

الکينونة الّرانيّه النقطة الاوليّه فاتحة اللّوح المنشور وخاتمة

ص ١١٢

الالطاف فی يوم الّنشور نورالانوار و روح الارواح الجمال الاعلی

والحقيقة الّنورآٌ روحی له الفدا الی يوم ابدی النّعت والبقاٌ فاعلم

ايّهاالولدالّروحانی والفتی الّرحمانی ان اسمع عبدالبهاٌ حنيئک

وانينک فی الجنح اللّيلة الّظلماٌ وتبتّلک وتضّرعک فی الّصباح

والمساٌ فحّن اليک حنين الحمام وحبّک حبّا يغبضک به المقّربون

فی اعلی المقام استبشر بهذاالبشارة التّی تبذل الّروح للقلوب

والارواح وتبّتل الی ربّک الاعلی ورتل اياته الکبری فی المحافل

العليا واجتهد فی نشر نفحات الّه فی تلک الاقاليم والارجاٌ

وابذل روح الحاية لکّل عبد اوّاب و نّور بصائرالقلوب بانوار

موهبّه ربّ الودند واحی الاموات بروح الحيات وابره الاکمه

بنورالهدی واسمع الاصّم بالقاٌ الاسم الاعظم وانطق الابکم

بالّثناٌ علی جمال القدم اّن ربّک يوٌيّدک بقدرتة القاهرة

علی الاشياٌ وقّوته الّنافذة فی الارض والّسماٌ وعليک التحيّة

والّثناٌ ای مفتون ان دلبر رحمن نافهٌ اسرار بگشا ونفحهٌ

مشگبار در عالم نثار کن يد بيضا بنما تا ثعبان مبين دراين

يوم عظيم حبال شبهات را فرو برد وينل خونين ماٌ معين گردد

ص ١١٣

و بحر عيمق شاهراه عليين شود از حجر چشمه منفجر گردد ودر شجر اخضر

نارالّه الموقدة پديدار شود تا نغمهٌ ملکوتی زنی و رنهٌ لاهوتی استماع

کنی وبر شاخسار رحمانی چون بلبل معانی گلبانگ صبحگاهی

زنی وبيان اسرار الهی نمائی فضل واحسان حضرت يزدان بحری

بی پايان و بخشش خداوند افرينش مانند مهرتابان اميدوار

شو و طالب ديدار وکاشف اسرار وعليک التحيّه والثناٌ ع ع

جناب حکيم باشی عليه بهاٌالّه الابهی

ای منادی ميثاق دو ماه قبل مکتوبی مفّصل بواسطهٌ مسافرين

قزوين ارسال شد حال نيز جناب خان خواهش نگارش اين نامه

نمودند چه نويسم و چه گويم خود ميدانی که دراين بساط چه قدر

عزيزی احتياج ببيان نه مثلی است مشهورالحال يغنی عن المقال

مختصر بيانی ميشود وان اينست که در هروقت بخواطر عبد

البها خطور نمائی روح و ريحان حاصل ميشود وبدون اختيار

استدعای تائيد وتوفيق ميگردد ويقين است که موٌيد وموفّق

خواهی شد مطمئن باش هذا وعد غير مکذوب چنان تاٌييدی

مشاهده خواهينمود که خود حيران مانی ذلک من فضل الّه

ص ١١٤

يوٌتيه من يشاٌ والّه ذوفضل عظيم نفس خلوص و انقطاع

و انجذابت مانند مغناطيسس تاٌييد وتوفيق را جذب مينمايد

وسبب روشنائی رخت در دو جهان ميگردد ای يار مهربان

دراين دم بياد تو پرداختم بسيار مسرور شد م چرا که خلق وخويت

و روشنائی رويت در مقابل عبدالبهاٌ مجسّم شده فافرح

بهذه البشارة التّی يترّنح منها اعطاف الملاٌالاعلی و علی

التحيّه والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب اقاسيداسدالّه جناب اقا ميرزا يوسف خان همشيرزاده حضرت وحيد عليه

بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای مشتاق دلبر افاق جناب اقا سيد اسدالّه نعت وستايش زايدالوصف

از شما نمودند بقسميکه سبب روح وريحان قلوب گشت که الحمدللّه

در باغ حضرت وحيد شهيد فريد روح الّشهدا له الفدا نهال بيهمالی

در نهايت طراوت ولطافت نشو و نما نموده وبفواکه طيّبه بارور

گشته اميد است که تزيين ان بهشت برين گردد و بمثابهٌ بلبل معانی

دران گلبن روحانی بنغمه واهنگ بديع بسرايد جناب اقا سيّد اسدالّه

از برای شما اذن حضور خواستند که سفر ببلاد غرب نمائيد ونشر

ص ١١٥

نفحات الّه نمائيد وباعلاٌ کلمة‌الّه پردازيد اين نهايت امال مخلصين است

و منتهی ارزوی موحّدين ولی اين سفر پرمشقّت است ودر منتهای

تعب و زحمت بايد مانند حواريين مسيح دست از جان و دل بشست

و بکلّی از راحت واسايش چشم پوشيد هيچ صبحی راحت نيافت

وهيچ شامی سر و سامان نجست هردم همدم صدهزار الم شد

و تحّمل صدمات شديده کرد ونشر نفحات نمود واعلاٌ امر حضرت

رحمن کرد گر مرد ميدانی اينک گوی و چوگان اذن حضور داری

که نصيب موفور بری و عليک التحّية والّثناٌ ع ع

خراسان جوان روحانی عليه بهاٌاله الابهی

هوالّه

ای ثابت بر ميثاق از احتراق بنار فراق ناله و فغان منما زيرا همواره

در وثاقيد ومشمول عنايت کوکب اشراق نيّر افاق از ملکوت

غيب جهان پنهان چنان پرتوی برهاموت افکنده که نور

ابدی است و فيض سرمدی باوجود اين فضل و بذک چرا ناله و فغان

نمائی و اه وفرياد کنی خود را درمزم ميقاق بين و کاٌس دهاق در دست

گير از تاخير درجواب محزون مشو دلخون مگرد اگر بدانی عبدالبهاٌ

ص ١١٦

درچه بحران است البتّه بکلمهٌ دردهری قانع و شادمان گردی

همواره در نظر بوده وهستی انی فراغت از ياد ياران نه مطمئن

باش ومستريح از ثبوت و رسوخ ياران اهل خراسان مرقوم

نموده بوديد اينست سزاوار و شايان ايشان زيرا در يوم ظهور

هميشه مشمول عنايت مجلّی طور بودند و موهبت مخصوص در حق اهل

ان ديار بود حال نيز الحمدلله پرتو رحمت از ملکوت غيب شامل است

و ملائکه تائيد وتوفيق نازل از درگاه احديت ملتمسم که نفحات

قدسی را دران محافل انس روز بروز انتشار پيشتر دهد و نافهٌ اسرار

بيشتر نثار شود وجود انجناب دران کشور چون با اثر و ثمر لهذا دراين

ايّام انفکاک جائز نه نعت و ستايش از جناب ميرزا احمد واقا محمد رضا

نموده بوديد فی الحقيقه چنين است هردو سزاوار تحسين وتوقيرند

و دردرگاه جمال مبارک عبد صادق امين ای ثابت برپيمان هرچند

قهستان سرحد و سنگلاخ است و کوهستان دشوار وناهموار

ولی فارسان مضمار معانی در جبال و تلال و هموار و سنگلاخ

و نشيب و فراز بيکنوع جولان نمايند لهذا اميدوارم که بعون و عنايت

حق دران فراز و نشيب و جبال و کثيب چنان جولانی نمائيد

ص ١١٧

که حيرت بخش اهل امکان باشد ودر ره همواره هر سوار ميدان يابد

و جولان بنمايد امّا در کهستان و سنگستان شهسوار الهی بايد

که اطلاق عنان نمايد وامّا قضّيه ترياک نفوس را از خاک

پست تر کند واز عظم رخميم پوسيده تر سبحان الّه چه قدر عجب است

و چه قدر غريب که انسان خودرا زنده مرده نمايد وافسرده وپژمرده

گرداند و جز ضرر ثمر واثر نه بيند باوجود اين چگونه مصّر بر حصول

اين ضرر گردد والّه الّذی لااله الاّ هو که انسان زنده درقبر نشيند

بهتر از انست که مرتکب شرب افيون شود ومظهر الجنون فتون

گردد البتّه البتّه خويش وبيگانه را نصيحت نمائيد واز اين عمل

قبيح ممانعت کنيد که اليوم دراستان مقدس اعظم محرمات شرب

ترياک است اعاذنااله و ايّاکم عن هذاالّضر العظيم والبليّة‌التّی

هادمة للبنيان الجسيم استدلاليه که مرقوم فرموده بوديد ملاحظه

گرديد فی الحقيقه سب تنبه کلّی است و واسطهٌ بيداری از خواب

غفلت از برای منصفان بسيار مفيد و اراضی قلوب راحبّ

حصيد ولی افسوس ناقضانرا ثمری نبخشد وبيخردان را اثری

ننمايد ولو تائيهم بکلّ اية لن يومنوا بها چون مسلّم بود که ثمری

ص ١٨٨

نخواهد بخشيد ويقين است که بحسب استعداد اندوهگين شوند

لهذا راضی باين نشديم وبان شخص نرسانديم و جناب اقاميرزا نورالّه

اگر موقّت حرکت بطهران نمايند ضرری ندارد وعليک التّحية والّثناٌ

ع ع

بواسطه جناب اقا سيد نورالّه جناب مشهدی اسمعيل و مشهدی محمود عليهما بهاٌالّه

هوالّه

اين دوبندهٌ صادق جمال ابهی فضل بی پايانست و موهبت پی در پی

اشکار و عيان ابواب فلاح مفتوح است وصدور اهل نجاح مشروح

سپاه ملکوت ابهاست که بقّوه الهام متهاجم است و لشگر ملاٌ اعلاست

که درنهايت سطوت بر اقاليم قلوب ...؟ پس ای ياران شکر اين فضل نمايان

کنيد وبجان ووجدان وجد وضرب برانگيزيد وجام لبريزی بدست

گيريد و رستخيزی بر پا نمائيد شادمانی کنيد وکامرانی ترويج

ائين رحمانی نمائيد وعليکماالّتحيّه والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب اقا سيد اسدالّه جناب حاجی محمّد عليه بهاٌالّه

هوالّه

اين بندهٌ بها بعد از عصر است وخسته گی از گرمی هوا و کثرت تحرير

ص ١٨٩

اوراق بيحد وحصر باوجود اين در کمال روح و ريحان بذکر شما

مشغولم وبياد شما ماٌلوف و از حق ميطلبم که در انجمن الهی چنان رخ

بر افروزی که ظلمات نقض را بسوزی وباشراق انوار ميثاق رخ منّور

نمائی ونعره يا بهاٌالابهی بلند بکنی و چون شير ژيان در فضای

پيمان غّرشی بزنی که روبهان تزلزل و فتور و شغالان پر غرور ره

بيابان عدم گيرند و بکلّی مقطوع الامل و ماٌيوس از اضلال گردند

و عليک التحيّة والّثناٌ امة الّه ضلع محترم را تحيّت برسان و بگو

خوشا بحال شما که از بدايت امرالّه خادمان الهی بوديد و خدمت

کاران درگاه رحمانی در امرالّه زحمت کشيديد ومشقّت ديديد

اين از فضل وجود ان سلطان وجود است وموهبت خداوند ودود

و عليک التحيّة والّثناٌ ع ع

خوی جناب عبداله خان وجناب مشهدی اسمعيل وجناب اقا ميرزا هاشم و جناب خان..؟؟ و

جناب خان

و جناب حجتی و جناب محمد اقا و جاب ...؟ و جناب مشهدی محمود عليهم بهاٌالّه

الابهی

هوالّه

ای ياران عبدالبهاٌ حمد کنيد خداراکه صبح صادقيد روشن و پر انوار

و تحمّل باسقيد پر ميوه وبروبار و شهد فائقيد پر حلاوت درکام

ص ١٢٠

ابرار مظاهر فيوضات الهّيه ايد ومشمول بلحاظ عين رحمانيّه در ظّل

شجرهٴ انيسا ارميده ايد و در جنّت ابهی مرزوق باعظم نعماٌ ای

ياران الهی شکر کنيد خدارا که افسری مرصّع از دردانهٌ الهی برسر

داريد و ردائی از خلعت ربّانی دربر جهان ملکوت را رهبريد

و اتان مقّدس حضرت احديّت را کهتر اينست سلطنت دو جهان

اينست موهبت حضرت يزدان يا الهی ومحبوبی و حروی و سوئلی هولآٌ

عباد طابت سرائرهم بنفحات قدسک وتقّدست ضمائرهم عن حبّ دونک

وترنحت قلوبهم بصهباٌ محبّتک واستقامت نفوسهم علی امرک وثبتت

اقدامهم علی عهدک وميثاقک وتاجوک مناجات الابرار فی الاسحار

و تذّللوا تذلّل الاسير الی ملکوتک المنير وتوقّدت افئدتهم بنرن الاشتياق

الی مشاهدة جمالک يا نيّر الافاق واشتّد عليهم الاحتراق فی بادية الفراق

اليه ادرکهم بنفحات رياض رحمانيّتک ونسمات اسحار حدائق فردانيّتک

و اعرفتهم فی بحار رحمتک وجعل نحّلب دموعهم و دقامطفنالتوقّد

قلوبهم و مسّکناللهيب ذفيرهم وسلوة فی هجرانهم الهی الهی اجعلهم اشجارا

ناصرة خضلة ريّانة بغيث هاطل من سحاب رحمانيّتک و فيض شامل

من سماٌ ربانيّتک حتّی تصبح تلک الاشجار دانيه بعطوف مظللّة الفروع

ص ١٢١

محضرة‌الاوراق بالغة‌الاثمار حلوالمذاق انّک انت الموٌيّدالموّفق الکريم

وانّک انت الّرحمن الّرحيم ع ع

اذربايجان و شلق احبّائی الهی جناب کربلائی محمدرحيم جناب محمد صادق وسائر احباب

عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای سوگلی احبّای اهلی عالم امکان بر ظلمت ضلالة مبتلا اولوب قائلق

هر جحنچه استيلا وحق پولی کزلی و تاييدااولمغله خلق بتون بتون

گمراه وطريق هوس وهوية رهنما او لمشلر ايدی دريای رحمت طابقه لنول

امواج موهبت فاو قيالره يتيثوب چارپوب گوهر گرانبها هدايت

کبری نثار اولنمقده در شمس حقيقت مشرق رحمانيتدن طوغدی

و شعاع و شوقی افاقی نور سحرگهی قاپلادی دون کيتدی کون

طوغدی حرمان وهجران منتهی اولوب ديدار قاپولری اچلدی

شجرهٌ حقيقتک اودی ياندی وندای الهی شجرهٌ حقيقت انسانيّه دو

اهل هدايت قولاقلرينه ديمکله نغمهٌ الهيّه دن اهتزاز کلوب نشئه لنوب

مرغان چمن کبی اهنگ ملاٌ اعلی ايله حبور وسرور و وجد وطرب

ايده رک واطوبی واطوبايی و نعرهٌ يا بهاٌالابهائی عيوقه چقارديلر

سزکه اذاربايجانک شانلی جانلی احبّای جانفشانی سکر جناب کبريايه

ص ١٢٢

دو دست شکرانه يی قالديروب سنوحات رحمانيه وانجذابات ربانيّه يله

مناجات ايتمليکز وبيور يليکز که ای يگانه پروردگار مز وشفقتلی

امرزگار مزو دلبر مهربانم حضرت رحمانم کوزلر کرياندر و پورکلر

مانند شمع سوزاندر و شعله سی داغ نماياندر جانلر قربان اولسون

کوکللر سوزان اولسون حسرتم بی پايان اولسون اشتياقم شعلهٌ

فاران اولسون فضل وعنايتی مبذول ايله و رحمت و عاطفتله مشمول ايله

و حضرت الوهيّتک شاٌن عظمتوا شکار ايله هرنه قدر بيچاره تر اوراه تر

افتاده تر سن کريمسک رحمان ورحيمسک فضل و موهبت اليله معامله ايله

ای يار مهربانم جانم وجانانم راحت وجدانم رحيم و رحمانم تيس

فرياد مزه ربّ رحومم سن سين معشوق غيورمزسن سين مجلّی

طور مزسن سين مالک يوم الّنشور مز سن سين بز سيرز حفيرز

فقير ز سن امير سين نيّر اعظم فلک اتيرسين بوراليه مالک الملوک

جهانگير سين انت الکريم انت الّرحيم وانت العزيزالقديم ع ع

تبريز بواسطهٌ جناب اقا ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب اواکم وسقانياس عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای گل گلستان مسيح الحمدللّه دربهارستان روحانی مظهر فيض نامتناهی

ص ١٢٣

شدی و در طرف چمن مانند گل و ياسمن شکفتی و رائحه طيبّه

يافتی روی برافروختی پرده بسوختی اميدوارم که از رحمت پدر

آسمانی درخت بارور گردی و پرميوه تر و ثمر شوی تا فواکه

طيبّه ات واضح و مشهود گردد و شجرهٌ بهشت برين شوی و ثمرهٌ

باغ علييّن و عليک التحيّة والثّناٌ ع ع

نراق جناب ميرزا فضل الّه ابن من عرج الی الّه و تعارج الی الملکوت الابهی و عرج

الی الملاٌالاعلی عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ايسليل ان شخص جليل و نجل سعيد ان پدر مجيد اين مصيبت

کبری رزّيهٌ عظمی بوده و سبب حسرت و حرقت قلوب احبّاٌ

هر نفسی اين خبر محزن را شنيد بجان و دل گريست محزن و دلخون

شد وبا صوتی حزين طلب مغفرت از برای او نمود جميع ياران

متاٌسّف و متحّسرند وکافهٌ دوستان موفّقيت انجناب را

طالب تا اين پسر سّر مصون از پدر گردد ودرّ مکنون

ان مهر پرور نورانيّت اخلاق منّضم شرف اعراق باشد

و روحانيّت قلوب سبب ثبوت نبّوت در عالم وجود و اگر

ص ١٢٤

اخلاق مطابق اعراق نگردد نسبت مجازی بود وثمری نبخشد

باری عبدالبها را اميد چنانست که ان صلب پاک را ما و افق باشی

و ثمر طيّب و طاهر در کمال توجّه و تذّکر و تبّتل بترويج دين الّه

پردازی و تاسيس بنيان موهبة‌الچه نمائی اشنا وبيگانه را سبب

سرورو حبور شوی و لانه واشيانه را محفل تذّکر و تبّتل برّب

غفور يابی شمع ان جان پاک را در جمع روشن کنی وصيت

روحانيتش را منتشر در هر انجمن تا در ملکوت ابهی فرياد يا بشری

من هذاالّنجل الّسعيد برارد ودرملاٌ العی نداٌيا طوبی من هذا

الّسليل الجليل بلند کند وبعّبوديت و خصوصّيت و استقامت

پسر ان پدر مفتخر ومباهی گردد اللّهّم ياالهی تری تاٌثير شدّة

هذاه المصائب والبلاٌ واحتراق القلوب من هذه الّرزيّة

العظمی التّی بکت منها العيون و ضافت بهاالّنفوس و تعز عزت

بها النفوس من حشرحبة‌الّصدور رّب تسعّرت نيرانها وهمت

العيون منها و فاضت الّدموع منها وانصرم الّصبر من اضطرار

نارها وانسجم الّدمع من الّشباب اظفارها ربّ ارحم اجيج

نار القلوب وضجيج الارواح والّنفوس من هذه المصيبة الاهماٌ

ص ١٢٥

حمياالتّی نذوب منها للصّخره انضماٌ واغفر لعبدک الّذی انجذب

الی ملکوت توحيدک وهو يرضع من نواهد امه الحنون ويتضّرع

اليک وهو فی مهد صباوة يا حيّ يا قّيوم و ناجاک مراهقا محترقا

بنار محبّه نيّر لافاق الی ان سرع اليک وهرع الی مدينک الّنورآٌ

و وفد علی عتبة قدسک الفيخاٌ فی الّزورآٌ وشملته لحظات

عين عنايتک من جميع الانحاٌ حتّی توحبة فضلا من عندک فی ظّل

موهبتک وعقدت عقد امتک الّروحيّه المطمّئنة وورقئک المنجذبة

المتضّرعة عليه و کانت اللّيلة ليلة البرکة والالطاف انشرحت

بها قلوب الاحبّاٌ وفازوا باللقاٌ فی صبحة تلک الليّلة المبارکة

الّلئلاٌ هذا ما نعت عليه بفضلک وجودک ياربّی الابهی

فخدم امرک ونشر دينک ودّل الی سبيلک و سقی الّطالبين

سلسبيلک وهو يواصل شرب رحيق عرفانک الختوم ليلا نهار

بين احبته کالّنجوم و ينادی باسمک ويشرح صدر کّل طالب

ببيان واضح بذکرک الی ان ارتفع ندآٌ الميثاق لبی لندآئک

و تمسّک بالحبل المتين وتشّبث بذيل ردآئک يا ربّ العالمين

ربّ ربّ اعرفة فی غمار بحار الغفران وطهّره عن شوائب

ص ١٢٦

العصيان وتوجّه بتاج الرحمة فی جنة الّرضوان وادخله فی حديقة

لقائک يارحيم يا رحمن واجعله موانس طلعتک ومظهر موهبتک

و متسّظلا فی ظّل سدرتک حتّی نيّرتم کالّطيور فی رياض الملکوت

المسکور ويتّخذو کرا فی شجرة طوبی وينشرح صدرا بالفوز

باللّقاٌ انّک انت ذوالّرحمة والغفران ووصفت نفسک بالرّحيم

والّرحمن نغفر لمن تشاٌ و تعفو لمن تشاٌ لااله الاّ انت العّفو الغفور

المّنان ع ع

بواسطه جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی تبريز جناب اقابالا عليه بهاٌ الّه

هوالّه

ای سرمست جام حق ارزوی خدمتی شايان باستان يزدان داری

خوشا بحال تو که بچنين نيّت پر موهبتی موفّق گشتی خدمت استان

رحمن اليوم شوق و اشتياق است واحتراق بنار محبّة الّه

و انجذاب بنفحات الّه و جوش و خروش و جنبش نهنگ قلزم کبرياست

و نغمه واهنگ ملاٌ اعلی تا توانی شعله بزن و پتو انوار مبذول

دار نار عشق برافروز و پردها بسوز فرح و سرور روحانی بخش

و خلق و خوی رحمانی بنما از زندان نجات ده وبايوان دلالت نما

وعليک التحّية والّثناٌ ع ع

ص ١٢٧

شيکاغو اعضاٌ بيت العدل خدّام ميثاق عبدة صادقة العتبة المقّدسه

للجمال الابهی عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ايتّها العصبة الموٌيدّة بجنود من ملکوت الابهی طوبی لکم بما اجتمعتم

فی ظّل کلمة الّه واويتم الی کهف ميثاق الّه و ارتاحت انفسکم

بالخلود فی جنّة الابهی و ترتختم من الّنسائم الهابة من مهب عناية اله

و قمتم علی خدمة امرالّه ونشر دين الّه واعلآٌ کلمة الّه و رفع

ايات التّقديس فی تلک الانحاٌ والارجاٌ لعمرالبهاٌ ان القّوة

الکلّية اللاهويتّه تنفث فيکم بفيوضات من روح القدس و توٌيّدکم

بامره ترعين الوجود مثله يا عصبة الميثاق اّن الجمال الابهی

و عد احبّاٌ الثابتين علی الميثاق بالّنصرة العظمی والّتاييد بشديد

القوی فسوف ترون لمجمحم الّنور انی اثارا باهرة فی القلوب والارواح

تمسّکوا بذيل ردآٌ الکبرياٌ وابذلوا جهدکم فی ترويج ميثاق الّه

والاشتغال بنار محبّة الّه حتّی يهتز قلوبکم من نفحات الخضوع التّی

تنتشر من قلب عبدالبهاٌ ثبّتواالاقدام وقّواالقلوب واعتمدوا

علی الفيوضات الابّديه التّی متتابع عليکم من ملکوت الابهی واعلموا

انّ انوار البهاٌ ساطعة عليکم حين اجتماعکم فی الّلجنة الّنوراٌ عليکم

ص ١٢٨

بالاتحّاد والاّتفاق عليکم بالائتلاف والارتباط حتّی تکونوا کنجوم

الّثرياٌ وعقودالّدورای الّنورآٌ متحّدن الاجسام والارواح بهذا

يتاسس بيّناتکم ويلوح برهانکم وشجر نجومکم وتنتعش نفوسکم وعليکم

التحيّة والّثناٌ وعندما تدخلون فی محفل الّشورالروحانی و تلوا

هذاالمناجات بقلب خافق بمحبّة الّه ولسان طاهر عن غيرذکر الّه

حتّی يويّدکم شديد القوی بالنصرة الکبری الهی الهی نحن عباد

اخلصنا وجوهنا لوجهک الکريم وانفطعنا عن دونک فی هذا

اليوم العظيم واحتمعنا فی هذاالمحفل الجليل متّفقين الارآٌ و الّنوياٌ

متحّدين الافکار فی اعلآٌ کلمتک بين الوری ربّ ربّ اجعلنا ايات

الهدی ورايات دينک المبين بين الوری وخدمة ميثاقک العظيم

يا ربّنا الاعلی ومظاهر توحيدک فی ملکوتک الابهی وکواکب

فيضک العظيم و نهورا دافقة من جبال ملکوتک الکريم واثمارا

طيبّة علی شجرة امرک الجليل و اشجارا مترتحة بنسائم موهبتک

فی کرمک البديع ربّ اجعل ارواحنا معلقة بايات توحيدک

و قلوبنا منشرحة بفيوضات تفريدک حتّی تتخّذ اتحّاد الامواج من

ص ١٢٩

البحرالمواّج و تنفّق اتفّاق الاشعة الّساطعة من الّسراج الوّهاج

حتّی تصبح افکارنا وارائنا واحساساتنا حقيقة واحدة تنبعث

منها روح الاتّفاق فی الافاق انّک انت الکريم الوّهاب واّنک

انت المعطی العزيز الّروٌف الّرحيم ع ع

هوالابهی

ای بديع الاخلاق موسم بيع الهی است و بهار روحانی خيمه و خرگاه

در قطب امکانی زده کوه وصحرا خاور و باختر سبز و خرّم گشته

شرق منّور است غرب معطّر است دشت معنبر است ابر گريان است

و چمن خندان نسيم جانبخش در مرور است و تغّنی طيور حيرت

بخش عقول و شعور مرغان گلبن و گلشن پر شور وسرور

و حبورند زيرا اهنگ ملاٌ اعلی بلند است وندای جمال ابهی

واصل بگوش هر هوشمند وقت جانفشانی است و پرتو

افشانی و بی سرو سامانی و نغمهٌ رحمانی وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

امريکا امة الّه ميس فارمر عليها بهاٌالّه الابهی

هوالّه ايتّهاالمنجذبة بنفحات رياض الميثاق الناطقة

ص ١٣٠

بالّثنا علی نيّر الافاق اعلمی بانّی تلوت کتابک الّناطق بذکر

ربّک العظيم الّدال علی تلهب نار محبّة الّه فی قلبک وفی افئدة

المخلصين الحّق اقول لک ان رقيمک الکريم کان نغمة من نغمات

طيورالقدس فی الفردوس البديع واّن قلوب الملاٌ اللاعلی تنشرح

بالّنغمات التّی تغنيّت بها علی الّجرة المبارکة فی الجّنة العليا

يا امة الّه اّن عبدالبهاٌ کان معکّن فی کرين عکّا بروحه و فواده

و جميع شئونه الّروحنيّه و کان يواٌتسکم فی محافلکم ويبشّرکم

بلسان الّروح بتجّليات الهيّه التّی ستفيض عليکم من ملکوت الّه

فی زمن قريب يا امة الّه استبشری بهذه البشارة التّی اهتّزت

منها افئدة اهل ملکوت الابهی وانّی ابتهل الی الّه ان يجعل

کرين عکّا جنّه الابهی تسمع منها نغمات بلابل التّقديس و

يرتفع منها ترتيل ايات الّتوحيد ويفيض عليها سحاب الموهبة

الکبری بغيوث هاطلة من الّسماٌ وان تخضّر تلک الّديار برياحين

.... نق والمعانی وتغرس فيها اشجار مبارکة بيدالعناية وتثمّر

اثمارا طيبّة زکيّه ينتشر منها نفحات الّه علی کّل الاقطار

فسوف تظهر هذاه الاثار وتشرق هذه الانوار وعليکّن يا اماٌ

ص ١٣١

الّرحمن بکشف الغطا ومشاهدة جمال الکبرياٌ سترون الانوار

ساطعة فی تلک الجهات کما رايتم بتشاهدون عود الّنار متوصّلا

الی الاوج الاعلی و يناديکم بابدع الاذکار ويخاطبکم و يقول انا

الّنور القديم انا رّب الملکوت الّرفيع وانا الکواکب الّساطع علی

افاق القلوب من الموحدّين يا امة الّه اطمئّنی قلبا واشتعلی

من الّنار الموقدة فی الّشجرة المبارکة اشتعالا تضرم الّنار فی القلوب

المنجمدة فی تلک الجهات يا امة الّه لاتتکدری اذاسمعت همهمة

المنکرين ودمدمة المنافقين و صياح المعترضين ونباح

کلاب کاسرة ضارية فی تلک الاقاليم تذّکری الاضطهارات التّی

تتابعت علی الحواريين من اليهود المرتّدين اذاتقابلی اعتراضهم بکّل

سکون ووقار وانکارهم بکّل بشاشة و فرح وسعة قلب فی البکور

ولاصال وقابلی حربهم بالّصلح والّسلام وضربهم بلطف

و کمال وضعهم بسرور و امان تضّرع الی الّه ان يهديهم طريق

الّنجات وينفخ فيهم روح الحيات کونی نورا لکّل ظلمة وکاشف الکّل

غّمة وشفاٌ لکّل عليل و روآٌ لکّل غليل و ملاذا لکّل اسير

و مجيرالکّل مستجير ان اعترض عليک الفريّسيون فعليک بالتّضرع

ص ١٣٢

الی الّه ان يهديهم الی سبيل الرشاد والبشاشة معهم فيکل

الاحوال والّصبر علی البلا والمعروف مع الاعدآٌ والّصلوة

علی المبغضين من الخطاة هذه سجية الموٌمنات الموقنات اللائی انشرجن

صدرا بنفحات الّه وتعلمّن تعاليم الّه يا امة الّه اطمئني بفضل

مولاک سيويّدک بتاييد يختار منه العقول ويذهل افکار اهل

الفنون انظری الی التجليات الالهيّه فی کرين عکا احدبها شجرهٌ

النار ولاخری مارات امة الّه رفيقتک نورا ساطعا علی

الارجاٌ هذا من فضل ربّک عليک اذا اشتعلی بمطالعة روياٌ

يوحّنا مذکور هذه الاثار فی تلک الّرويا و سوف تنظرن اعظم

من هذا يا امة الّه عليک بنشر نفحات الّه والاشتغال بتبليغ

امرالّه بلغّی تحيّتی و اشواقی الی فريدريک و راچل وقولی

لهما اطمئّنا بفضل مولا کما واشکر ربکمّا بما هديکما الی طريق ملکوت الّه

انّه وليّ کريم و امّا حضور احد بهذالاثناٌ الی هذه الديار معسور

و مخدور اسئل الّه ان ييسر وقته عند ذلک فاذن بالحضور و نسئل الّه

ان يتجّلی الانوار فی قلب هرايطو حتّی يدرک من لم يدرکه من قبل و يشاهد

اسرار الملکوت بعين اليقين فی هذاالعصر الجليل و انشاٌالّه فی السنة

ص ١٣٣

لائيه يحضر بعض المبلغيّن فی کرين عکّا ويرتفع فيها اصوات اهل

الملکوت الی الاوج الاعلی وبلغّی تحيّتی وثنائی الی جميع احبّاٌالّه

وعليک التحيّة والثّناٌ ع ع

هوالّه بواسطه جناب حاجی امين زائر عتبه رحمانيّه عليه بهاٌالّه احبّای الهی

عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

حمدا لمن لاح برهانه وظهر سلطانه وعّم احسانه وبانت محجة‌البيضاج

و ظهر ..... السمحاٌ وکشف الغطاٌ واجزل فی العطاٌ و سمح بالموهبة

الکبری و اتی بيوم اللّقاٌ وجعل الغبرآٌ غبطة للحضرآٌ و اختار حقايق

الّنورآٌ وافاض عليهم فی مشهد الکبريا نورا استضاٌ به الارض

والّسماٌ فانجذبت واهّتزت وانشرحت و خشعت و سجدت و توقدت

بالّشعلة الّنورانيّه وللمعة الّرحمانيّه فی شجرهٌ سينا فی البقعة الّنورآٌ

التّی انتشرت منها نفحات حضرت بهاالارجاٌ وعبقت علی الافاق

فاحيت قلوب اهل الوفاق وانعشت ارواح اهل الاشراق والبهاٌ

والّثناٌ والتحيّة والعطاٌ علی الجوهرة الفريدة العضماٌ والّذرة

الّدرهرهة الّزهرآٌ والّهوية المستعشعة البهرآٌ والحقيقة الجامعة

الّذکا اللاّمعة القلزم الخضم المواٌّ والماٌ الّطهور الثاج الشجرة

ص ١٣٤

المبارکة المقّدسة التّی اصلها تابت وفرعها فی الّسماٌ و ثوبی کلها

فی کّل حين الهی الهی ترانی واضعا جبينی علی تراب الّذل والانکسار

واعفّرو جهی بغبار فناٌ احديتّک يا ربّی الختار خاضعا خاشعا

متذلّلا متضّرعا مبتهلا الی ملکوت انوراک فی اللّيل والّنهار ان

تنظر الينا بعين عنايتک ولحظات طرف رحمانيّتک وتغفرلنا

ذنوبنا وخطايانا و تعاملنا بفضلفک وجودک فی کّل الاحوال

ربّنا انا خضاة وانت الغفور الّرحيم ونحن عصاة وانت الّتواب

الکريم فاغفرلنا ذنوبنا و اکشف عنا کروبنا وقّدرلنا برحمتک

الانقطاع عن الّدنيا والاشتغال بذکرک والاشتعال بنار محبّتک

والمدوامة فی مشاهدة اياتک ومعرفة کلماتک والامعان فی

اثارک والاقتباس من انوارک ربّ ربّ هولآٌ عبادا خلصوا

و اشدد ظهورهم علی اطاعتک واقّو ازورهم علی عبادتک واشرح

صدورهم بنفحات قدسك وقدّر لهم حضورهم في جنّة لقائك

و اجعلهم عباد يرتلون ايات الّتوحيد فی مجامع ذکرک و

يقتبسون انوار الّتفريد من مشکاة فيضک و يتجذبون الی جمالک

ص ١٣٥

و يخضعون لجلالک ويترکون ما دونک ويعتمدون علی صوتک

و عونک ويخضعون لکلمتک ويخشعون لاحبّتک وينشرون لنفحاتک

و يکشفون لسبحانک ويفهمون اشاراتک ويفرحون من بشاراتک

انّک انت المقتدر علی ما تشاٌ تعطی من تشاٌ ويمنع من تشاٌ وترزق من تشاٌ بيدک

الملک والملکوت انّک انت الّقوی العزيزالمحبوب ای احبّای الهی

و ای ياران عزيز عبدالبهاٌ جام ميثاق سرشار است و فيض موهبت

کوکب اشراق از جهان پنهان چون مه تابان ظاهر وباهر در افاق بارقهٌ

صبح هدي منتشر است ونيّر فيض جمال ابهي مستمر و مشتهر صيت بزرگواري

اسم اعظم بشرق وغرب رسيده واوازهٌ امر جمال قدم جنوب و شمالرا

احاطه کرده نفحات قدس در مرور است ونسيم حيات در هبوب کلمة الّه

مرتفع است وعّزت ابديّه مکتشف سراج احديّت ساطعست و شعلهٌ

رحمانيّت لامع از جميع اقطار نداٌ يا بهاٌالابهی بلند است ودر خاور

و باختر تعاليم الهی حيرت بخش هر هوشمند اوراق حوادث در افريک

و امرک و اروپ بعضی بنعت و ستايش مشغول و برخی بايقاظ

ملل مالوف وبحيرت موصوف که اين امر بسيار خطير و مخوف بعضی

اظهار تعّجب نمايند وبرخی از شّدت تاٌسّف شکايت رانند قومی

ص ١٣٦

گويند حضرت مسيح حين صعود در ظّلش نفوسی معدوده بود با وجود

اين صيتش جهانگير گشت و اوازه اش بفلک اثير رسيد امّا جمال قدم

روحی لاحبّائه الفداٌ حين صعود مات والوف در ظّل رايت عظمتش محشور

ديگر معلوم است که در استقبال چه قيامتی برپا خواهد شد واعظم

ياران حضرت روح پطرس عظيم بود با وجود اين پيش از صعود مضطرب

گشت وبخوف و هراس افتاد امّا اسم اعظم روحی لاحبّائه الفدا

هزاران نفوس درسبيلش رقص کنان کف زنان پاکوبان جانفشانی

نمودند وبمشهد فدا شتافتند باری امور دراين مرکز است ديگر

معلوم است که احبّای الهی اليوم چه سان جانفشانی بايد نمايند

و بتبليغ مجتمعين پردازند نشر رائحة طيبّه کنند وشعلهٌ نورانيّه

برافروزند و لمعهٌ رحمانيّه ظاهر نمايند اين ياران الهی بعد از

عروج جمال روحانی ايا سزاوار است دمی بياسائيم و يامحفلی

بيارائيم يا نفس راحتی بکشيم يا شهد مسّرتی بچشيم يا سر ببالين

اسايش بنهيم و يا ارايش والايش جهان افرينش بجوئيم لاوالّه اين

نه شرط وفاست ونه لايق و سزاوار پس ای ياران بدل و جان اروزی

خدمت استان نمائيد ومانند راستان پاسبان عتبهٌ رحمان گرديد

ص ١٣٧

و خدمت عتبه مقّدسه نشر نفحات است وبيان ايات بينّات و

عبوديّت درگاه احديّت و بندگی درکاه رحمانيّت ملاحظه فرمائيد

که ياران حضرت روح روحی له الفدآٌ بعد از صعود بچه انقطاعی

و انجذابی و اشتعالی باعلآٌ کلمة الّه قيام نمودند از فضل حق اميد

داريم که ما نيز پی ان پاکان گيريم و بقربانگاه عشق وجد کنان

بشتابيم اينست فضل موفور اينست موهبت حضرت رّب غفور دراين

ايّام در نشر تعليم الهی دربعضی جهات قدری فتور حاصل و اين سبب

غم و اندوه ملاٌ اعلی گشته زيرا اهل مکلوت ابهی منتظر ومترصّد

انند که هريک از مايوما قيام نمائيم ودر محبّت اسم اعظم تحّمل هر بلا

و جفا بنمائيم بعضی از ياران رحمانی راحت و اسايش جسمانی خويشرا

ترک نمودند و دربلاد شهر بشهر بلکه قريه بقريه بنشر نفحات الّه پرداختند

ان نفوس پاک جان مظهر تحسين ملاٌ اعلی گشتند روحی لهم الفدا که

بچنين موهبت کبری موفّق شدند ايّامرا بتعب و مشقّت کبری گذراندند

و انفاس را در هدايت غافلان صرف نمودند ای ياران وقت راحت

و اسايش نيست و زمان صمت و سکون نه عندليب گلشن وفا را

نغمه والحان بديع لازم وطوطی شکّرشکن هدا را نطق بديع واجب

ص ١٣٨

سراجرا نور وشعاع فرض است و نجوم رادرخشندگی مستمر حثم

دريا را موج بايد وطيور را اوج شايد لئالی را لمعان لازم واذهار

رياض عرفان را بوی مشگبار واجب از فضل حّی قديم اميد چنانست

که کل برانچه بايد وشايد موفّق گرديم ای احبّای الهی تعاليم الهی

مورث حيات ابدی است وسبب روشنائی عالم انسان صلح

و صلاحست و محبّت وامان تاسيس استّی و راستی و دوستی

در جهان افرينش است وواسطه اتّحاد واتفّاق والتيام

وارتباط درميان عموم افراد انسان لهذا بايد که اساسی

در اين جهان نيستی بنهيد که سبب هستی بی پايان گردد وعلّت

نورانيّت عالم امکان شود با جميع امم وملل عالم درنهايت

محبّت ومهربانی سلوک وحرکت لازم است و باکافه فرق

مختلفه نهايت مودّت و مرحمت و مروّت واعانت و رعايت

واجب هر دردی را درمان شويد و هر زخميرا مرهم وسبب

التيام هر ضعيفيرا ظهير گرديد وهر فقيری را معين و دستيگير

هر خائفيرا کهف منيع شويد وهر مضطربی را ملاذی رفيع

دراينمقام ملاحظه و امتياز هر چند متمايز ولی در اين کور عظيم

ص ١٣٩

محبوب و مقبول جنانست که نظر از حدودات بشر برداشته شود

و ياران مظاهر رحيم ورحمن گردند ونوع انسان را خدمت

حتّی حيوانرا مواظبت نمايند ورحمة سبقت کّل شئی ای ياران

الهی از فساد بپرهيزيد و از نائره فتن احتزاز نمائيد زيرا جهانسوز است

و سبب هدم بنيان الهی در شب و روز از اهل فساد بکلی کناره

جوئيدوجز محبّت و اطاعت و صداقت وامانت را افسانه

شمريد زيرا بعضی نفوس اغراض مکنونه دردل دارند وبهانهٌ

جويند وفتنه اندازند وفسادی برپا نمايند وبظاهر اظهار

حميّت واروزی حريّت نمايند وحال انکه منّوی ضمير چيز ديگر است

و مقصد ديگر لهذا بايد احبّای الهی از اينگونه نفوس و از اين قبيل

امور بکلّی اجتناب کنند اطاعت اوليای امور علی الخصوص اعليحضرت

شهريار موجوج کنند زيرا سرير تاجداری امروز بوجود شخص عادلی

مزيّن است و مسند صدارت بوجود دستور مهربانی اراسته جميع

تعديّات از اشخاصی است که بظاهر اراسته وبحقيقت کاسته

و خويشرا درلباس علم در اورده و مانند علّت کابوس بر اين ملّت

ماٌيوس مسلّط گشته جميعرا بعوائد قديمه و قواعد سقيمه دعوت

ص ١٤٠

مينمايند ومانع عّزت دولت وترقّی ملتّت هستند دعا کنيد

که حّی قدير اين نفوس را از خواب غفلت بيدار نمايد وغمخوار بيچارگان

گرداند اين را بدانيد که ترقّی ملّت منوط بنفوذ وعّزت و قّوت

دولتست وقوت دولت مشروط به علّويت و ثروت و سعادت

ملّت اين دو توام است بعضی بيخردانرا چنان گمان که اگر

در نفوذ حکومت خلل و فتوری حاصل شود اسايش و حبور رخ

بگشايد نچنانست انچه نفوذ حکومت عادله بيشتر گردد ملّت

قدم بيشتر نهد وهذا مر محتوم لايترّدد فيه الاّ جهول و خلوم

ای احبّای الهی وقت محويّت و فناست وهنگام عبوديّت ووفا

نهايت عروج اين عباد مقام بندگی حضرت يزدانست اگر در

درگاه عبوديّت مقبول گردد يا حبّذا هذه الموهبّه الکبری والاّ

هو ماٌيوس من رحمة الّه لهذا عبدالبها را نهايت ارزو چنانست

که دراين فضا پر وبالی بگشايد ودراين ميدان بشتابد واز اين

صهبا نشاٌه بي منتهي يابد سرمست اين جام گردد واز اين مدام كام

دل و جان طلبد وهر ذکری جز اين ذکر محبوب محتوم سبب کمال

حزن و اندوه است وعلّت اشّدة اسف و حسرت غير محدود از ياران

ص ١٤١

الهی استدعا مينمايد که شب و روز بملکوت الهی بزارند و بنالند

تا عبوديّت اين عبد دران استان مقبول افتد ای احبّای الهی اگر سرور

و حبور واسايش جان و راحت وجدان عبدالبها را خواهيد بر اتّحاد

و اتفّاق بيفزائيد و جميع امواج يک بحر گرديد وقطرات يک نهر

گلهای يک گلشن گرديد و حلقهای يک جوشن در يکهوا پرواز

نمائيد وبيک نغمه و اواز ترنّم ساز اين سبب سرور ابديست و راحت

قلب در جهان سرمدی اينعبد همواره از شرور اهل فتور در خطری عظيم است

و دربلای عقيم اميد بقا در ايّام معدودی نه و خوف و بيم ان دارم که حصن

حصين را از اختلاف جزئی بين احبّا رخنهٌ عظيم حاصل گردد لهذا

اليوم خدمتی اعظم از اتّحاد و اتفّاق احبّا نيست هذاامر مبرور و هذا

هوالفوز العظيم والفيض المبين للمستظلّين فی ظّل شجرة الّطور حباب

امين عليه بهاٌالّه الابهی از يوم ورود باين بقعهٌ نورآٌ چه در انجمن

احبّا و چه در نزد عبدالبها جميع اوقات را بستايش و محمدت دوستان

گذراند زبانرا بتوصيف هريک بگشاد وشرح بسيطی از ثبوت

و استقامت احبّا واما الّرحمن در بلدان و قری بيان نمود وازاين

عبد خواهش کرد و بالّنيابه از جيمع دوستان الهی جبين بر عتبهٌ

ص ١٤٢

مبارکه نهاد وزيارت نمود وطلب تاٌييد وتوفيق کرد وعليکم

الّتحيّة والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب سيد اسدالّه ميلان جناب حاجی محمد باقر واهل بيت و جناب حاجی محمد

صادق واهل بيت و جناب حاجي علي اكبر و جناب كربلاي محمد خادم احباٌالّه

هوالّه عليهم بهاٌالّه الابهی

ای ياران الهی فيض نامتناهی است و موهبت جمال قدم عّزت ابّديه

جهان اسمانی پرتو عنايتش از افق ابّديت لائح و کوکب رحمانيّتش

در اوج سرمدّيت ساطع احبّای خويشرا بخلعتی ارايش داده که زيبايش

افرينش گشته افسر هدايت کبری بر سر نهاده و رراد موهبت عظمی در بر

نموده حصير عبوديتش را غبطه سرير سلطنت فرموده و حضيض بندگی را

اوج عّزت سرمدّيه فرموده در هر دمی عنايتی و درهر نفسی موهبتی

و در هر روزی نوروزی و درهر شامی کامی مقّدر نموده اين عطايا

و اين احسان بی پايان است هنيئا لکم يا احبّاٌ الّه جناب خادم احّبا

حقّا که در عبوديّت ياران شريک وسهيم عبدالبهاست طوبی له و حسن

ماٌب ع ع

بواسطه سيد اسدالّه مناجات طلب مغفرت بجهة امّه که غفران پناه حرم جاجی علی اکبر

عليهما بهاٌالّه

هوالّه ای خداوند مهربان اين کنيز استان در ظّل عصمت و عفّت

ص ١٤٣

ياری مهربان بود وبدل و جان ارزوی ديدار ان روی تابان داشت

حال از عالم ملک بملکوتت شتافت تا در جلوه گاه لاهوت بمشاهدهٌ انوار

لقا فائز گردد ودر ظّل شجرهٌ طوبی بياسايد عنايتی فرما وعاطفتی

کن موهبتی بخش و رحمتی مبذول نما تا ارزوی دل و جان بيايد

و بفضل و احسانت شادمان و کامران گردد ع ع

هوالّه گنجه جناب شيخ احمد عليه بهاٌالّه الابهی

الّه ابهی

ای ثابت بر پيمان از مکتوب مرسول مفهزم شد که الحمدلّه اوازهٴ

امر مبارک قفقاز را گلشن راز نموده و پر نغمه واوار کرده اين

خبر مسرت اثر ياران الهی را روح پرور بود زيرا نهايت شادمانی

و کامرانی ياران الهی انتشار نفحات قدس است و ارتفاع رايات

انس تربيت نفوس است و تهذيب اخلاق طبيب را سرور

و شادمانی شفای بيمار است و اديب را فرح وکامرانی ترقّی

اطفال دبستان دوستان هريک بايد پزشک دانا باشند

و طبيب ماهر مداوا دراين ايّام نفحهٌ کريههٌ ازناقضان بانضمات

مرور نمايد يعنی از صفحات اذربايجان غراب بد اوازی خود را

ص ١٤٤

ببعضی از نواحی قفقاز رساند نهايت مواظبت را مجری داريد

که مبادا ضعيفی را بلغزانند وبی خبری را در خطر اندازند

دل هرنقطه از نقاط قفقاز بمجّرد ورود خبری از بيخردان

بايد انجناب چون شهاب ثاقب و برق خاطف و عقاب

کاسر رسيده بران خفّاش خاسر دورباش زنند و مطمئن

بتاٌييدات غيّبيهٌ الّهيه باش زيرا ملحوظی و منظور و موٌيّدی

و منصور ع ع

هوالّه گنجه جناب ملا اسدالّه و جناب مشهدی ابراهيم و ساير احبّای الهی عليهم

بهاٌالّه الابهی

هوالابهی ای احبّای الهی فيض نامتناهی الهی گنج روانست و دريای

بی پايان وقت استفاضه و استغاثه تا فقدان محض بغنای مطلق

پی برد وعدم بحت از فيض وجودنصيب گيرد اوراه سرو سامان

جويد وبيچاره دارو و درمان يابد بيمار درياق جويد ومجروح

مرهم از دست طبيب افاق يابد خوان نعمت بی منّت گسترده شود

و فيوضات نامتناهيّهٌ الهّيه نهالهای روحانی را در رياض موهبت

يزدانی پرورش دهد امواج بحر عنايت متتابع است و تاٌييدات

ص ١٤٥

ملکوت احديّت مترادف بشکرانهٌ اين فضل واحسان حضرت يزدان

بايد ياران الهی دمی ارام نگيرند لحظهٌ اسودگی نخواهند و نفسی

سکون نيابند دراعلآٌ کلمة الّه کوشند ودر نشر تعاليم الهيّه

جانفشانی کنند هر درديرا درمان باشند وهر زخميرا مرهم

دل و جان تشنه گانرا سلسبيل حيات شوند وگمگشته گانرا دليل

نجات هر محزونی را غمخوار گردند و هر دلخونی را غمگسار هر خائفيرا

ملجا و پناه باشند وهر فلاکت زدهٌ را فرياد رس اگاه با کّل

فرق ملل افاق صلح وصلاح خواهند و امن وامان جويند اشتی

و سلام طلبند واسايش افرينش در هر حال تا رحمت عالميان

گردند و موهبت روحانيان و عليکم التّحية والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای ياران الهی وعزيزان روحانی هرچند در عالم جسمانی شامگاه است

ولی الحمدللّه از جهت روحانی در بحبوحهٌ صبحگهيم و بدايت

اشراق زيرا مبدٌ انتشار صبح نورانيست واغاز هبوب نسائم

الهی نزديکست که حقيقت و تری الّناس يدخلون فی دين الّه

افواجا در ايران تحقّق يابد ولی بايد که احبّای روحانی بخلق

ص ١٤٦

و خوی رحمانی رفتار و کردار نمايند تا نفحهٌ مشگبار موهبت

الهّيه مشام افاقرا معطر نمايد مقصود از هدايت حصول کمالات

انسانيّه است واين فضائل و خصائل ثمرهٌ شجرهٌ ايمانست چنانچه

حضرت مسيح روحی له الفدا ميفرمايد هر داری را از بارش بشناسيد

پس معلوم شد اصل مقصود ثمره است لهذا بايد احبّای الهی حکم

ملائکه مقّربين يابند وبخلق وخوی اهل علييّن جلوه نمايند

علم ودانش جويند وهوش و بينش طلبند بصداقت و امانت

و سخاوت و ديانت و محبّت والفت و راستی و دوستی و گفتار

و کردار خوش با جميع من علی اللارض بلا استثنا معامله نمايند

و درهيچ موردی خود را بر نفسی ترجيح ندهند وفی الحقيقه مهربان

بنوع انسان باشند سنوحات رحمانيّت از جميع حالات و حرکاتشان

ظاهر واشکار باشد ومعنی انسان بهائی اينست والاّ کار بسيار

دشوار هر فردی از افراد احبّا در هربلدی از بلدان باشد

بايد بفضائل عالم انسانی مشار بالبنان گردد تا بحالات وصفات

و اخلاقش استدلال نمايند که شبههٌ نيست اين شخص بهائی است

هذا شاٌن المخلصين وهذا خصلة المقّربين ای احبّای الهی حکومت

ص ١٤٧

عادله ان سامان فی الحقيقة تا بحال حفظ و صيانت احبّای

الهی نموده واز ظلم ستکاران و تعرّض فتنه جويان حمايت فرموده

احبّا بايد قدر اين عدالت وحمايت را بدانند وبکمال صدق واستقامت

و خير خواهی دولت قيام نمايند واوامرش را بطوع و رضا مجری دارند

و سبوئی از اوامر واحکام حکومت اشکار وپنهان تجاوز ننمايند

و اين نصّ کتاب است وعليکم التحيّة والثّناٌ ع ع

هوالّه

بواسطهٌ جناب بديع الکتاب امين الّتجار عليه بهاٌ الّه الابهی

هوالابهی

ايّهاالمنجذب بنفحات الّه قد نفخ فی الّصور و نقر فی الّناقور

والارض زلزلت والّشمس کوزت والّنجوم انطمست والبحور شجرت

والجبال نسفت والّسماٌ انفطرت واتت بدخان مبين وغشی

الّناس هذا عذاب البيم وفاز المقّربون وفاض المحرمون فاصحاب اليمين تهللّت

وجوههم وطارت نفوسهم وانجذبت قلوبهم وانبسمت

ثغورهم واستبشرت ارواحهم وقالوا ان هو هذاالفوز

العظيم فی جنّة النّعيم واّمااصحاب الّشمال فاقشعّرت جلودهم

ص ١٤٨

واغبّرت وجوههم وشعشعت شعورهم وعميت عيونهم

واشمئّزت نفوسهم وقالوا اّن هذا هوالعذاب اليم فی اسفل

الجحيم اذااشکرالّه بما جعلک من اصحاب اليمين وحشرک فی

زمرة المقّربين وسقاک من الماٌ المعين وهذاک الی الّنور

المبين وجعلک اية الّرحمة للعالمين وعليک التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالّه بواسطه جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه جناب بديع الکتاب

اقا ميرزا مرتضی خان عليه بهاٌالّه الابهی

هوالابهی

ای بنده الهی انچه بجناب ميرزا حيدرعلی مرقوم نموده بوديد ملاحظه

گرديد مورث روح و ريحان شد و محّرک احساسات

روحانيه دل وجان حمد خدارا که دران کشور نسيم جان پرور

قدس حکم نسيم بهاری دارد وريزش ابر نيسانی بهر اقليمی

مرور نمايد حيات تازه بخشد وطراوت بی اندازه مبذول

ص ١٤٩

فرمايد از حق ميطلبم که ياران الهی ابرهمن گردند وفيض ذوال....

از چمن هدايت بيارايند وبگلشن عرفان طراوت بی منتهی مبذول

دارند بنفوس جليله که دران قصبه موجود وبنارالّه الموقدة

پر شعله وسوز مکتوب مرقوم ومناجاتی بجهت جناب ميرزا مرقوم

و در حّی مکتوب ارسال ميشود وعليک التّحيّة والثّناٌ ع ع

بواسه جناب بديع الکتاب جناب ميرزا محمود خان منشی عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

يامن ابنحذب بنفحات الّه تخاطبک من هذه البقعة المبارکة حتّی

تطير نفسک وينشرح صدرک وتقّر عينک وتستبشر روحک

بنفحات عبقت من رياض ملکوت الابهی ايّهاالمنشی الماهر

عليک بالانشافی محامد ربّک الاعلی وعليک بانشار القصائد

من نعوت محبوبک الابهی حتّی تلتّذبه اذان المقّربين فی

محامع الّلاهوت ويهّتز به قلوب المخلصين فی محافل الملکوت

و عليک بالاعجاب فی الاسهاب وعليک بالاعجاز فی الايجاز

و عليک بفنون الالحان وابدع الانعام فی هذه الّرياض کن

ص ١٥٠

من طيور هذه الغباض ومن حبتان هذه الحياض وعليک

التحيّة والّثناٌ ع ع

خراسان جناب اقا ميرزا محمود زرقانی عليه بهاٌالّه

ای محمود محمود مرحبا صد مرحبا الحمدللّه در جميع مواقع موفّق

بعبوديّت استان بها گشتی تبليغ مر کردی ونشر انفاس طيبّه

در دين الّه نمودی چه خوش بخت بودی که ناطق بذکر الهی شدی

و لسان بحجج و برهان گشودی ای مرحبا ای صد مرحبا باری

سفر خراسان بسيار مقبول و بهر نقطه مرور نمائيد وعبور کنيد

ولی بحکمت حرکت نمائيد اقامت و يا مکث زياد در جائی جائز نه

زيرا علمای خراسان ضوضا بلند کنند وچون ضوضاٌ عمومی شد

حکومت‌مقاومت نتواند والی اميدوارم که در صون حمايت ربانيّه باشيد

ومشتعل بنار موقدهٌ الهّيه ارسال لائحه راسا بهرکز

سلطنت بالانفراد مخالف حکمت است وهر وقت تعّدی و ظلم وستم

حاصل جميعا بيان حال وشکايت جايز زيارت در حق شهد مرفوم

گشت وارسال ميشود وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

ص ١٥١

ابرقواحبای‌الهی از لسان عبدالبهاٌ زيارت نمايند زيارت مستشهد فی

سبيل الّه حضرت اقا زمان عليه بهاٌالّه

هوالّه

اوّل نور اشرق من افق البقاٌ واوّل شعال سطع من صبح الهدی

و اوّل رحمة نزلت من ملکوت الّسماٌ عليک ايّهاالّنور المبين والحبل

المتين ومحبوب اهل العلّيين المستشهد فی سبيل ربّ العالمين

المستغرق فی بحر الالطاف من فضل ربّک الّرحمن الّرحيم عليک البهاٌ

وعليک الّثناٌ تالّه الحق يصلّی عليک ملائکة الّرحمة فيملکوت

الابهی ويستطر مشام المقّربين برائحة طيّبهٌ تفوح علی مرقدک

من رياض الملاٌالاعلی فالقلوب مضطربة والّدموع منسجمة

و لطافة فی مصيبتک الّدهما وشهادتک الکبری التّی احترقت بها

کّل الاحشاٌ اشهد انّک شهيدالوفا وفريد الاحبّا ووحيد

الاصفياٌ وسعيد الاثقياٌ طوبی لک بما شمّروا جبهتک

الباهرة وعّلقوا عليا زينتک الّزاهرة وعذّبوک بالمهار

و رکبوک علی البقرا لمغوغار واروابک فی الّديار وقطعوا

اذنک بعزار تبار واطعموک بقّوة واجبار وعّذبوک

ص ١٥٢

عذاب الاشرار ونقموا منک نقمة الّذاب الکاسرة فی الاودية

والقفار وحرقوا جسدک المسفوک علی تراب عاصرالمسفوح

فی سبيل ربّک الغافر طوبی لحسدک المحروق بيد کّل فاجر

طوبی بحنجرک المقطوع بحنجر کّل غادر طوبثی لصدرک المرشوق

بسهم قابر طوبی لقلبک المجروح بسيف بائر طوبی لک بما

اظهرت کّل سرور و حبور حين تشهيرک فی مغابر اهل الغرور

و يصفقون اهل الّشرور ويعذبّونک بالضرب والطعن

والجرح الموفور و انت تصفق معهم يا مظهر الّنور وتتّرنم

بانغام يهتز منها اهل ملکوت الابهی وينشرح به الّصدور

تالّه الحق اّن عبدالبها بشّم رائحة الوفاٌ من تلک العدوة

القصوی الّتی احمرت ارضها بدمک الّظاهر ونشهد انوار العطاٌ

يتتابع علی مرقدک الّزاهر وغيوث الفضل ها معة علی مضجعک

المبارک الّطيب الّنورانی الکريم طوبی لنفس عفّرت وجهها

ب....؟ و مسک الکريم وطوبی لشخص مّرغ جبينه علی جدثک العظيم

والبهاٌ عليک والّثناٌ عليک والعطاٌ عليک ايّهاالّشهيد

الکريم المنقطع عن کّل الاشياٌ فی سبيل مولاک القديم الفادی

ص ١٥٣

روحه و دمه و جسدهٌ فی سبيل محبوبه الجميل وعليک الفضل

من ربّک العلّی العظيم ع ع

ابرقو احبّای الهی از لسان عبدالبهاٌ زيارت نمايند زيارت شهيد جليل جناب اقا سيد

جعفر عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ايّهاالّشهيد الوحيد الفريد المجيد انّی احيّ ترايک الّطاهرة

و مرقدک المقّدس المبارک العاطر بنفحات قدس ثّمر عليک من

الملاٌالاعلی وانوار نسقط عليک من ملکوت الابهی وصيّب

يطّيب برحبتک الفيحاٌ واقول البهاٌ عليک والّصلوة عليک

ايّه الّسراج المتوقد بنار محبة الّه المتشعشع بشعاع موهبة الّه

الملتهب فی زجاجه معرفة الّه انت الّذی شربت کاٌس الفدا

وانفقت روحک فی سبيل الّه وسفک ثارک علی الّتراب

حبّها بجمال الّه بمالم يعرفوا قدرک وانکروا شاٌنک واحتجبوا

عن مشاهدة موهبة ربّک وظّنوا باّنهم محسنون کّلا العقاب

لمن ظلمک والحجيم لمن خذ لک والّسعير لمن افتی بقتلک والحطمة

لمن غدرک والهاوية لمن هدر ثارک والجّنة لمن احبّک والفردوس

لمن خدمک والخلد لمن زراک عليک البهاٌ وعليک التحّية والّثناٌ

ص ١٥٤

ايّهاالمستشهد فی سبيل الّه والفادی فی محبّة‌الّه والمستغرق

فی طمطام رحمة اله طوبی لمشام يتعّطر برائحة يقعتک المّنورة

الارجاٌ و طوبی لعين تنّور بشعاع ساطع عليک من فيض ملکوت

الابهی اسئل الّه بان يجعل مضجعک معدن الّرحمة ومحزن

الموهبة ومحاطا باثار باهرة انّه کريم وطّاب وانّه لطيف

ذو فضل عظيم علی الّشهدآٌ وهوالمعطی الکريم ع ع

تبريز جناب ميرزا سيد محمود قلم الحسينی لاهيجانی عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای يار مهربان من لوح مسطور رق منشور گشت و چون گشودم

و در بدايع معانی نظر نمودم مضمون مشحون بروح محّبت نيّر افاق

بود والفاظ اصداف و وادی عرفان الّه اگر در جواب از پيش

فتوری رفت ويا قصوری واقع اين تقصير بيوفايان است

که از شدّت جفا فرصت و مجالی ندهند و شب و روز متماديا

مرا مشغول بدفع فساد کند واطفاٌ نار عناد حال که به تبريز

رسيديد جام لبريز گرديد و وله انگيز و مشکبيز اگر بدانی در اين

بساط چه قدر عزيزی البتّه از شّدت سرور پرواز نمائی وبا نغمه

ص ١٥٥

و اواز دمساز گردی الحمدللّه نسيم اذربايجان معطّر است و

نفحات رياض قلوب احبّاٌالّه جان پرور شمس حقيقت را عنقريب

در ان کشور پرتو جهان افروزی ساطع گردد که عقول حيران

ماند پس تو بجان و دل بکوش که ايينه صافی گردی و پرتوی

کافی وافی گيری شمعت شعلهٌ جهانسوز گردد وسراجت

لمعهٌ عالم افروز ريحانت شجر بارور گردد وجويت دريای پر در

و کهر بفضل حمال ابهی اميدوار باش که قطر را دريا نمايد ودخمه را

صحرا كند خار را گلزار نمايد وخزانرا نوبهار جهان ارا فرمايد

و تريد ان نمّن علی الّذين استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلم

الوارثين ع ع

هوالّه

ای ثابت بر پيمان انچه نگاشتيد قرائت گرديد سبب مسّرت

شد زيرا معانی رنگين بود و پر حلاوت و شکّرين خوشا بحال

تو که بر خدمت اين امر عظيم مستقيمی وبر عهد ثابت و مستقيم

سرمست باده خمخانهٌ ابهائی وپر نشئه از جام سرشار دلبر

افاق ياران الهی را بگو که وقت ميگذرد وفرصت از دست ميرود

ص ١٥٦

بجان و دل بکوشيد تا انخطّه و ديار را گلشن و گلزار کنيد و

انمرز و بوم را معرض الطاف خفيّه حّی و قّيوم و عليکم التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالابهی

ای متشبّث بذيل الميثاق منشور مسطور منظور امد و

سئوالات مفّصله ملاحظه گرديد ولو انکه کثرت غوآئل چون زهر

هلاهل تاٌثيری در ارکان و اعضا ومفاصل نموده که قلم

از تحرير و لسان از تقرير باز مانده و مشاغل بدرجة که وصف

نتوان نمود ولی نظر بغليان محبّت اين عبد بان جناب جواب

روحانی مطابق حکم رحمانی در کمال توضيح مختصر و مفيد

داده ميشود و جوامع الکلم در اينمقام و موارد مقبول و مطلوب

تا بتوضيح و تصريح و تشريح و تلويح و تفسير و تاويل صد باب

از هر بابی از ابوابش باز گردد والاّ اوراق افاق استبغاب

ننمايد از حکمت حوالهٌ بعضی احکام مهمّه ببيت العدل سئوال نموده

بوديد اولاّ انکه اين کور الهی صرف روحانی و رحمانی و وجدانيست

ص ١٥٧

تعلّق بجسمانی و ملکی و شئون ناسوتی چندان ندارد چنانکه دور

حضرت مسيحائی نيز روحانی محض بود و درجميع انجيل جز حکم منع

طلاق واشاره برفع سبت نبود جميع احکام روحانی واخلاق رحمانی

بود چنانچه فرموده اند ما جاٌ ابن الانسان ليدين العام بل ليحيی العالم

حال اين دور اعظم نيز صرف روحانی و معطی زندگانی جاودانی است

زيرا اسّ اساس دين الّه تزين اخلاق وتحسين صفات و تعديل

اطوار است ومقصود اين است که کينونات محتجبه بمقام مشاهده

فائز گردند وحقائق مظلمهٌ ناقصه نورانی شود وامّا احکام سائره

فرع اياقن وايمان واطمينان و عرفان با وجود اين چون دور

مبارک اعظم ادوار الهّيه است لهذا جامع جميع مترتب روحانيّه

و جسمانيّه و در کمال قّوة و سلطنت است لهذا مسائل کليّه

که اساس شريعة است منصوص است ولی متفرّعات راجع به بيت

العدل و حمت اين است که زمان بريکمنوال نماند وتغيّر وتبّدل

از خصائص و لوازم امکان و زمان و مکانست لهذا بيت العدل

بمقتضای ان مجری مينمايند و همچو ملاحظه نشود که بيت العدل

ص ١٥٨

بفکر ورا+ٌی خويش قراری دهند استغفرالّه بيت العدل اعظم

بالهام و تاٌييد روح القدس قرار واحککامی جاری نمايد زيرا درتحت

وفايت و حمايت و صيانت جمال قدم است وانچه قرار دهد

اتّباعش فرض مسّلم واجب منحنم بر کّل است ابدا مفری از برای

نفسی نه قل يا قوم اّن بيت العدل الاعظم تحت جناح ربّکم الّرحمن

الّرحيم ای صونه وحمايته و حفظه وکلانته انه امرالمومنين الموقنين

باطاعة تلک العصبة الّطيبة الّطاهرة والثلة المقّدسة القاهرة

فلطها ملکوتيّة رحمانيّه واحکامها الهاميّه روحانيّه باری مقصود

و حکمت اراجاع احکام مدنيّه ببيت عدل اين است ودر شريعت فرقان

کليّه مسائل مهمّه مذکور ولی البته يک کرور احکام غير مذکور بود

بعد علما بقواعد اصول استنباط نمودند ودر ان شرايع اولّيه افراد

علما استنباطهای مختلف نمودند ومجری ميشد حال استنباط راجع

بهيئت بيت العدل است و استنباط واستخراج افراد علما را حکمی نه

مگر انکه درتحت تصديق بيت العدل درايد وفرق همين است که از استنباط

ص ١٥٩

و تصديق هيئت بيت عدل که اعضايش منتخب ومسلّم عموم ملّت است

اختلاف حاصل نميگردد ولی از استنباط افراد علما حکما اختلاف

حاصل شود وباعث تفريق وتشئيت و تبعيض گردد ووحدت کلمه

برهم خورد واتّحاد دين الّه مضمحل شود وبنيان شريعة الّه متزلزل

گردد امّا امر نکاح بکلّی از احکام مدنيّت است ومع ذلک در شريعة الّه

شروطش وارد وارکانش واضح ولی اقتران اقارب غير منصوص راجع

ببيت العدل که بقواعد مدنيّت و مقتضای طب و حکمت و استعداد

ذبيعت بشّريه قارای دهند وشبههٌ نيست که بقواعد مدنيّت و طبابت

و طبيعت جنس بعيد اقرب از جنس قريب ونظر باين ملاحظه در شريعت

عيسويّه با وجود انکه نکاح اقارب فی الحقيقه جائز چه که منتش منصوص نه

مع ذلک مجامع اولّيه مسيحيّه بکلّی ازدواج اقارب را تا هفت پشت

منع کردند والی الان در جميع مذاهب عيسويّه مجری زيرا اين مسئله

صرف مدنيست باري انچه بيت العدل در اين خصوص قرار دهند

همان حکم قاطع و صادم الهيست هيچ کس تجاوز نتواند و چون ملاحظه

نمائيد مشهود گردد که ان امر يعنی ارجاع احکام مدنيّه به بيت

عدل چه قدر مطابق حکمنت است زيرا وقتی مشکلی حاصل گردد

ص ١٦٠

که امر الجانی در مسئله رخ گشايد ان وقت بيت العدل چون

قرار سابق را داده بود باز بيت العدل خصوصی بجهت الجائيت ؟

ضروريّه می تواند و مورد و موضع مخصوصی امری جديد خصوصی

صادر نمايد تا رفع محدود كلّي شود زيرا انچه را بيت العدل قرار

دهد نسخ نيز تواند درفرقان نيز مسئله تعزير بوده که راجع بادارهٌ

اولی الامر بوده نصوصی در درجات تعزيز از در جهٌ عتاب تا درجه+ٌ

قتل بوده که مدار ساست وملّت اسلام اکثر بر اين بود باری اين

کور اعظم اساسش بر نهجی گذاشته شده است که احکامش مطابق

و موافق جميع اعصار و دهور چون شرايع سلف نه که حال اجرايش

ممتنع و محال است مثلا ملاحظه نمائيد که احکام توراة اليوم به هيچ

وجه اجرايش ممکن نه چه که ده حکم قتل در ان موجود و بهمچنين

بموجب شريعت فرقان بجهة ده درهم سرقت دست بريده ميشود

حال اجرای اين حکم ممکن لاوالّه امّا ين شريعت مقّدسه الهّيه مواقع

جميع اوقات و ازمان و دهور و کذلک جعلناکم امّة وسطا لتکونوا

شهدآٌ علی الّناس ويکون الّرسول عليکم شهيدا اشعار بليغه وابيات

فسيحه که مبضامين مليحه تنظيم شده بود قرائت و تلاوت گرديد

ص ١٦١

فی حقيقه سزاوار ترتيل در محافل توحيد است والبهاٌ عليک

ع ع

طهران حضرت ايادی امرالّه عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

يا من خصصهم الّه بموهبة الکبری الحمدللّه نفحات قدس افاقرا

معطر نموده وانوار کلمة الّه شرق وغرب را منّور کرده بارقه صبح

هدی در جميع جهان مانند مه تابان منتشر ومشتهر و ظاهر وباهر

گوشها مستّعدند گشته و نفوس طالب اطلاع بر حقايق اسرار شده

از هر طرف فرياد ابن المبلغين بلند است واز جميع اطراف نف

ابن الناطقين المنقطعين گوش زد هر انجمن از جميع ممالک ولايات

شرقيّه وغربيّه طلب مبلّغ مينمايند من مله از يزد بعضی از مراکز محترمه

که ذکر نامشان جائز نه بينهايت اصرار وابرام در ارسال مبلغين

مينمايند وفی الحقيقه ان ولايات نهايت استعداد را پيدا نموده و

ايادی اعتساف مقطوع در کمال حريّت اعلآ کلمة‌الّه و نشر

نفحات الّه ممکن شما بايد متصّل مواظب اطراف باشيد بمحض اينکه

ملاحظه نمائيد درمحلّی از محّلات قّوت و استعداد حاصل گشته

و دست ستمکاران مقطوع شده فورا مبلغين منقطعين بفرستيد

ص ١٦٢

و يا انکه از خود ايادی امرالّه يک نفر فورا بان اقليم حرکت نمايد حال

بايد جميع افکار را حصر در تبليغ امرالّه کرد زيرااين تاسيس است

و مادون ان ترميم اين الترميم من التاسيس البته صد البته

نفوسی اگاه ودانا و منقطع و منحذب بانصفحات متتابعا ارسال

داريد زيرا ان کشت زار بی نهايت استعداد پيدا کرده فورا

بايد تخم پاک افشاند ودر تحت تربيت دهقان الهی پرورش داد

تا نبات گردد وسبز و خرّم شود کزرع اخرج شطاه فاشغلط

واستوی علی سوقه يعجب الزرّاع وعليکم الّتحيّه والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای منادی پيمان اليوم اعظم امور تبليغ امرالچه است و نشر نفحات الّه

کتاب و رسائل استدلاليّه هرچند سبب انتباه نفوس است

ولی مبين لازم مجرد کتب استدلاليّه سبب انتشار تام نگردد

بايد نفوسی مبعوث شوند که کتاب مبين باشند وحجّت و براهين

بيان کنند ونفوسرا بشريعهٌ الهی دعوت نمايند وبصفات و

خلاقی متخّلق شوند که قوّهٌ مغناطيس ارواح گردد و جاذب

قلوب بفيض اشراق محافل تبليغ تشکيل نمايند ونفوس را تعليم

ص ١٦٣

دلائل و براهين کنند تا جوانانی نورسيده تربيت گردند

و موٌيّد شوند وبنشر دين الّه قيام کنند ونفوس را بشريعهٌ

الهيّه کشند اين تاسيس است وبنيان متين از زبر حديد و

عليک التحيّة والّثناٌ حال معلوم ميشود که ياران دراين امر

جليل اهتمام ندارند البتّه کل را بکمال همّت بر اين مغناطيس موهبت

دلالت نمايند هيچ امری مانند تبليغ موٌيّد نه و هيچ نفسی

جز نفس مبلّغ موفّق نخواهد شد عاقبت جميع امور سراب وفيض

هدايت بارد وشراب ع ع

خوی ايواوغلی جناب مشهدی اسماعيل و اخوان عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای ياران روحانی دراين صبح نورانی عبدالبها بياد دوستان

رحمانی افتاد وبنگارش اين نامه پرداخت شايد سبب روح

و ريحان قلوب ياران گردد زيرا دردرگاه احديّت عملی مبرورتر

از القای سرور در قلوب ياران نه بايد هريک از دوستان

بجان و دل در تفريح و تسرير وشادمانی همگنان کوشند

جان ومال دريغ ندارد بلکه هر يک در سبيل ديگری جان فدا

ص ١٦٤

نمايند اين است اساس دين الّه واين است برهان و صداقت

و استقامت و ثبات در ميثاق الّه وعليکم التحيّة والثّناٌ ع ع

هواله تبريز جناب اقا ميرزا علی بنکدار عليه بهاٌالّه ربّه المختار

هوالّه

اين بندهٌ صادق جمال ابهی تحارير متعدّده انجناب که باقا سيد تقی

مرقوم نموده بوديد ملاحظه گرديد حمد خدارا که مضمون کّل

دال بر انتشار انوار بود و خرق حجبات از ابصار تبريز انشاٌالّه

جام لبريز گردد واذربايجان اذری بجان متحجبان زند فی الحقيقه

ان کشور پر شور است و استعدادش مشهور دريوم نشور درايّام

حضرت اعلی روحی له الفدا جوش و خروشی براورد ولی بشهادت

کبری خواموش شد حال انشاٌالّه ان شعله که بسبب ان خون مطهّر

در باطن ان اقليم مخفی و مضمر است البتّه بلا زند وجميع ان خطّه

و ديار را پر انوار کند يک نفس پاک جان جهانی را روشن کند

و يک گل معطّر گلشنی را مشکبار نمايد يک نجم هدی صد هزار قافله را

راهنما شود يک شجرهٌ خلد سايه بر صد هزار ابرار افکند اميدوارم

که در ان کشور نجمی منّور طلوع نمايد وان افق را رشک خاور

ص ١٦٥

و باختر فرمايد در امر تبليغ بسيار اهتمام نمائيد اليوم جنود تاٌييد

طايف حول نفس مقدّسيست که بر تبليغ قيام نمايد وياران الهی را

تشويق براين امر عظيم فرمايد الهی الهی هذا عبدک المنجذب بنفحات

قدسک ايّده علی خدمتک واشرح صدره بنور معرفتک ويسّر

امره بقدرتک واجعلة اية توحيدک بين خلقک والمنادی باسمک

بين بريّتک انّک لعلی کّل شئی قدير ع ع

گنجه

هوالّه

ای بندگان الهی الحمدللّه بفيض اسمانی ساحت دلها طراوت ولطافت

بيمنتهی يافته وبفضل وجود حضرت سبحانی هياکل انسانی ارايش

عالم بالا جسته والطاف حضرت احديّت مانند دريای بيکران پر موج

و جنود تاٌييد از مکلوت ابهی مهاجم فوج فوج توکّل بحق نمائيد

و تشّبث بذيل اطهر کنيد تا فيض دمادم رسد وفتوحات روحانيّه

دمبدم رخ بگشايد جناب امين نهايت ستايش را از ان ياران

الهی نمودند که بخدمت امر قائمند وبعبوديت دوستان الهی قائم

وعليکم التحيّة والثّناٌ ع ع

ص ١٦٦

تبريز جناب محمد ميرزا ابن مرحوم نادر ميرزا عليه بهاٌالّه الابهی

ای يار روحانی انچه نگاشتی و راز درون داشت معلوم و مکشوف

شد وسبب سرور ياران الهی گشت زيرا دليل بر انجذاب بود وبرهان

بر التهاب نار محبّة الّه ای خوشا بحال تو که مورد الطاف رحمانيّت

گشتی ومشمول نظر عنايت شدی پس بشکرانهٌ اين موهبت مادون

ان دلبر مهربان را فراموش کن ودر ترويج دين و ائينش بکوش

و نشر تعاليمش بنما زيرا تعليم ان يار قديم راحت دو جهان است و

اسايش دل و جان صلح اعظم است واسايش و سلامت قبائل و امم

ارايش جهان افرينش و بخشش معطی دانش وبينش جان جهان است

و حيات الم امکان نورانيّت رحمانيّت است و روحانيّت عالم انسانيّت

تا توانی در اين امر مبرور بذل مجهود کن تا مانند چراغ در اين بارگاه بدرخشی

و بمثابهٌ گل در طرف اين چمن شکفته گردی و عليک الّتحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

اين بنده الهی دو نامه شما واصل و بر مضامين وقوف حاصل شد نظر تو...؟

باينعبد باشد الحمدللّه نهايت محبّت را داشته و دارم و از حق ميطلبم

ص ١٦٧

که در جميع احوال سالک درسبيل نجات و وارد بر معين حيات باشی

در کمال تنزيه وتقديس و نهايت مهربانی با جميع ملل عالم رفتار

نمائی وفی الحقيقه مراقب خدمت بودی و قائم بر عبوديّت استان

مقّدسی لهذا جميع مبلّغين را دلالت خواهيم نمود وسفارش خواهيم کرد

که حين ورود مهمان جناب ميزا ولی الّه خواهند شد وتکبير ابدع

ابهی بايشان برسان سئوالاتی فرموده بودی که اجوبه ان در الواح

مقدسّة حق مفصّلا مذکور واينعبد از کثرت غوائل ومشاغل فرصت

تحرير سطری بلکه حرفی ندارم تا چه رسد ببيان اين مسائل ولی از

صرف محبّت است كه بانجناب نامه مينگارم باري با وجود انكه مهلت

نگاشتن يک حرفی نه باز مختصری در جواب چند کلمه مرقوم ميشود

که از جوامع الکلم است وان اين است که نعيم روح قرب جمال قديم است

و حجيم بعد از ان نور مبين کمال و نقص است و علويت و سفيّت و

نورانيّت وظلمانيّت هرچند روح مجرد است ولی تجّردش از عالم جسمانی است

اّما من حيث هی هی دارندهٌ مراتب و مقام عالی و دانی هر چند از رنگ

امکان ازاد است ولکن بجسب عالم خود اورا مراتب و مقامات و شئون

نا متناهی و همچنين رجوعش الی الّة رجوع جزٌ الی الکّل مانند قطره

ص ١٦٨

و دريا نه بلکه اين رجوع مانند رجوع طيور بگلشن عنايت ربّ غفور

ملاحظه نمائيد که ارواح در اوقات تعلّق باجسام در جميع شئون

از يکديگر ممتازند بعضی در اعلی علّو ادراک و کمالات و بعضی در ادنی

درجه نقص و مذّلات بهمچنين بعد از رجوع بعوالم الهيّه اين فرق و

امتياز موجود وبهذا کفاية بيش از اين فرصت نه سئوال از مقام

اينعبد نمودی اينعبد را مقامی جز حقيقت عبودّيت بها نه هذا

سدرتی المنتهی وهذا مسجدی الاقصی وهذا جنتّی الماوی و هذا

غايتی القصوی ای برادر شهيد شهد و شّکر باش و مذاقها را شيرين کن

بقدر امکان مدارا لازم که مبادا غباری بخاطری نشيند وقلبی

ازرده گردد انوقت بکلّی زحمت بی ثمر گردد واگر در کمال ملايمت

و مهربانی ونهايت خضوع وخير خواهی نصيحت گردد اثری عظيم نمايند

ع ع

ای طبيب روحانی تبريزی طب ريز شو و شورانگيز و شهد ميز و مشکبيز

تا در بزم يار دلاويز در ائی و رستخيز عظيم بينی يکی مانند گل

پيرهن چاک نموده وديگری مانند بلبل ناله بافلاک رسانده يکی بمثابهٌ

ص ١٦٩

نرگس شهلا چشم حيرت گشوده وديگری بمثابهٌ بنفشه زار سرمست

درصحرا و دشت افتاده يکی مانند سرو قد رافراخته و ديگری مانند

فاخته غلغلی در گلشن انداخته يکی مانند ورقاٌ اهنگ سبّوح و

قدوّس براورده ويکی بمثابهٌ عندلب گلبانگ ربّ الملائکة و

الّروح زده ملاحظه نمائيد چه محفل نورانيست و چه انجمن رحمانی

وقت سرور است و حبور زيرا عصر پر نور است وقن ظهور وعليکم

التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای يارقديم و همدم ونديم انچه بنگارم شرح حال درون نتوانم که اين

قلب مشتاق چگونه بياد ياران وفاق پر انجذابست فی الحقيقه بندهٌ

صادقي و يارموافق جز جانفشاني و راهنمائي وشعلهٌ نوراني كاري

نداری اهل ملاٌ اعلی تحسين مينمايند قلبت بهشت برين است وخويت

رشک روضه نعيم البتّه عون وعنايت الهی نصير ومعين گردد تا مانند

نافهٌ مشکين ان سرزمين را معّطر از مسک اذفر بنمائی حق ظهير است

و دستگير ديگر چه ميطلبی مطمئن باش و مستبشر توکّل بخدا کن وتوسّل

بذيل کبريا باقی خدا با تو باد ع ع

ص ١٧٠

هوالّه

ای مسعود ملکوتی از تّلون اين دنيای فانی و تغيّر احوال امور جسمانی

خاطر مکّدر مفرما دل وجان را قرين اندوه و احزان مکن اين حالات

اقبال وادبار و عزل ونصب اين جهان ناپايدار عبارت از امواج

سرابست يا انعکاس صور در مرايا ومياه نوبت بنوبت جلوه و غيبوبت

مينمايد الحمدللّه عّزت ابديّه و قربيّت رحمانيّه و موهبت سرمديّه

مقّدر و موجود وموٌيّد است ديگر چه خواه ديگر چه جوئی و اين

عبد بدرگاه احدّيت عجز و نياز ارم که ان حبيب روحانی بمواهب

اسمانی همراز و همدم گردند منصبی لايعزل منه ميسّر گردد شما

همواره بکمال صدق ونيّت خالصّه بخدمت اعليحضرت شهريار

قيام نمائيد باز منصب و رفعت و مقام حاصل گردد مطمئن

باش الهی الهی ايّد عبدک هذا علی ما تحبّ وترضی واغفر لابيه

و اعف عنه واغرقه فی بحار رحمتک وادخله فی جنّة عدنک وظلّل

عليه سدرتک المنتهی واسکنه فی جنّة الماٌوی وارزقه لقائک فی

فردوسک الاعلی وتوّجه بمواهبک فی ملکوت الابهی انّک

انت الکريم الرحيم الوّهاب ع ع

ص ١٧١

هوالّه

ای مير ميران معنی بيگانگی بلسان ترکان چنانست يعنی مير ميران امّا

مقصد عبدالبهاٌ از اميری سروری جسمانی نه زيرا ان اميری اسيری است

بلکه مرادش جلوس بر سرير اسمانيست اميران نفس مبارکی است که اقاليم

قلوبرا مسّخر نمايد وسلطنتی ابديّه روحانيّه تاسيس فرمايد اميدوارم

چنين موهبتی دريابی وچنين سرير سلطنتی تاٌسيس فرمايی و عليک

التّحية والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای ثابت نابت هيچ دانی که دراين انجمن رحمانی بچه عنوانی مذکوری

اگر بدانی چنان حيران مانی وشادمان گردی و کامران شوی که حيات

جاودان يابی احبّای مهربانرا تحيّت اين مشتاقان برسان که عبدالبهاٌ

چون ياد روی و خوی انعزيزان نمايد مشامش کشور ختن گردد و محفلش

مشگبار شود ای ياران اين دل وجان بمحبّتتان انچنان پر جوش و خروش است

که وصف نتوان هيهات هيهات دريای دل چگونه در قطرهٌ مدادی

از جهان اب و گل بگنجد وافتاب پر شعاع چگونه در جوف نقطه

بدرايد مقصود اينست که عبدالبهاٌ درسبيل ياران جمال ابهی جانفشانی

نمايد وکامرانی جهان اسمانی داند احبّا نيز بايد بر قدم او حرکت نمايند

تا هريک در مذاق ديگر مانند شهد و انگبين شوند وعليکم التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالّه

اين بنده الهی الحمدللّه بحبل متين معتصمی و بنور مبين متبّسم توجّه بذروهٌ

اعلی نمودی وتفيّض بفيض هدی فرمودی مطلّع باسرار کتاب شدی و واقف

بفصل خطاب هر چند غبار انکار حجاب ابصار گرديده ولی تو الحمدللّه

هتک استار نمودی ومشاهده انوار کردی حجاب اوهام خرق

نمودی وسبحات شبهات محو کردی تا انکه مشاهده ايات کبری فرمودی

حال بشکرانهٌ اين عطا ربّ اهد قومی انّهم لايعلمون فرياد برار

و تضّرع و زاری کن بلکه بعنايت رحمانيّه وهدايت ربانيّه و فيوضات

اسم اعظم کوران بينا گردند وکران شنوا شوند و مردگان زنده

شوند واسيران ازاده گردند محرومان بهره يابند و محجوبان فائز

شوند اين سبب عّزت ابديّه است و بزرگواری درجهان الهی وعليک

التحيّة والّثناٌ ع ع

ص ١٧٣

هوالّه

الحمدللة الّذی موّج بحر الامکان بارياح عاصفة من ملکوت الابهی

فقذفت الامواج لئالی يوقد ويضئی کالّسراج علی شواطی الوجود بفضل

ربّک العزيز الودود فيهذااليوم المشهور حتّی يقتبس العارفون انوار الهدی

من المقام المحمود ويستظّلوا فی الّظل الممدود ويفوزوا بالورد المورود

و يدخلوا فی الجّنة الابهی فی هذااليوم الموعود والّصلوة والّتحيّة

والّثناٌ علی الذکرالحکيم والّنور المبين الّسراج الّوهاج الهادی الاقوم

منهاج الکوکب الّساطع والّنور اللامع وعلی الّذين اقتبسوا الانوار

من مرکز الاسرار واتّبعوا الاثار واهتدوا الی العزيز الجبّار يامن وجد

علی الّنار هدی انّ الکليم قدسمع الّندآٌ من الّنار الموقدة فی شجرة سينا

فاشکرالّه علی ما اسمعک ندآئه الاحلی من نار محبّة الّه التّی التهب فی

الّسدرة الّرحمانيّه والّشجرة الّربانيّه والّدوحة الانسانيّه فلا تنصعق

و لاتخّر بل انتبه وادع الّناس الی سبيل الرشاد واهدهم الی العزيز الوّهاب

و قل لک الحمد ياالهی علی ما ايّدتنی علی العرفان ووفقنی علی الاستماع

لندائک الّذی احاط الامکان وجعلتنی مقّرا بوحدانيّتک و معترفا

بفردانيّتک ومقبلا الی ملکوت احديّتک ومتضّرعا الی جبروت ربّانيتّک

ص ١٧٤

انّک انت الهادی الکريم العزيز الوّهاب واّنک انت المّوفق الموٌيّد

علی الّصراط ع ع

کاليفرنيا امة الاکودال

هوالّه

اينّهاالمتيقظهٌ بنسمة‌الّه والمهّتزه بنفحات الّه قد اطلّعت بمضمون

نميقتک الغّرآ وفرح قلبی بمضامينه التّی دّلت علی الخضوع والخشوع

الی الملکوت الاعلی يا امة الّه اعلمی باّن البلآٌ عطا لی من ربّی و انّ للصائب

مواهب لعبدالبها و اّن السّجن فردوسی الاعلی و حديقنی الغناٌ واّن الّسلاسل

والاغلال فلا ..؟ لعقيان وعفور الياقوت والمرجان فی عنق عبد

البهاٌ واّن الّصليب حبيبی فی سبيل البها والکبول اثر لقبولی فی عتبة

سروری وطربی وانّی اسئل الّه بان يهّيا لی هذه المنحة‌الکبری ويقّدر

لی شرب کاس الفدآٌ او سّم نقيع الردی اوالوفوع فی بحور متلاطم

لی کّل هذا فی سبيلک وارزقنی هذه الموهبة‌الکبری فی محبّتک اعلمی يا امة الّه

انّ جميع المسائل المذکورة فی الانجيل من عجائب المسيح انّها کلّها لها تفاسير

ص ١٧٥

تاويل ولکن لايعلمها الاّ کل سميع و بصير يا امة الّه توجّهی الی ملکوته

الابهی واطلبی تاٌييد روح القدس عند ذلک فسّری کّل کتب و زبر

يوٌيّدک الّه علی ذنک بتائيد من روح قدسه وبلّغی تحيّتی و تنانی علی

امة الّه التّی لااننا ها ابدا واذکرها دائما هلن برون و قبلی نجلها

الّصغير لتجميل من قبل عبدالبهاٌ و من هذاالّطرف کّل الورقات يصّلين

عليک ويدعين لک بالّتاييد والّتوفيق وعليک التحيّة والّثناٌ وارسلنا

تحرير الی هلن برون ع ع

هوالّه

ای بندهٌ جمال ابهی مقصد از شرق شمس حقيقت از افق امکان ان

بود که نفوس ناقصه در ظّل تربيت الهّيه پرورش يافته مرکز سنوحات

رحماّنيه گردند وحجباترا بنور تجّليات سبحانيّه روشن نمايند هريک

شمعی شب افروز شوند وپرده سوز گردند اميدوارم که ياران

الهّيه از پرتو شمس حقيقت اقتباس انوار کنند و ائينه اسرار گردند

عالم انسانرا هريک خادم مهربان شوند وجميع بشر را يار مهرپرور

گردند اعليحضرت پادشاه عادلرا خادم صادق باشند وحضرت

ص ١٧٦

وليعهد پاک مهد را بنده لائق زيرا اليوم حکومت شهرياری

حامی مظلوما است ومرهم زخم ستمديدگان درندگانرا دست

تطاول کوتاه وخونخوارانرا تيغ جفا درنيام ياران الهی بايد شب

و روز بدعا پردازند واز برای نفس نفيس موٌيّد حضرت وليعهد

توفيق و تزئيد طلبند وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای دوستان راستان صبح است ودلبر امرالّه در نهايت صباحت

و ملاحت جلوه بافاق نموده و بنور اشراق رواق اخباق را روشن کرده

و مانن دمه تابان ايوان کيوانرا زينت بخشيده بشر وشجر و مدر و حجر را

بحرکت اورده ندآٌ يا بهاٌ الابهاست که از ملاٌ اعلی بلند است

و ترانهٌ سبّوح قدّوس ربّ الملائکة والّروحست که گوش زد هر هوشمند

ولوله در شهر نيست جز شکن زلف يار فتنه در افاق نيست جز خم ابروی

دوست عالم امکان در جوشش است وامير لامکان در بذل و بخشش

نفحات قدس در مرور است و افواج عون و عنايت ربّ غفور در صدور

و عبور نسيم رخيم جنّت ابهاست که شرق و غرب را معّطر نموده

و نور مبين افق اعلی است که خاور و باختر را منور کرده جنت ابهی

ص ١٧٧

در قطب امعان خيمه و خرگاه زده و بهار روحانی اقاليم ربّانی را

سبز و خرّم نموده ايات توحيد است که در مجامع رحمانيان در ترتيل است

و محامد و نعوت ربّ جليل است که بالحان بديع ترنيم اهل تجريد است

صيت امرالّه است كه ولوله در افاق افكنده واوازه امر جمال

مبارک است که جهانگير گشته و درزه بارکان امکان انداخته اهنگ

ملکوت ابهی بگوش مشتاقان متواصل است وبانگ طيور حدآئق

بی پايان و جمودت عالم امکان حجر ومدر متاٌثّر وانان در خواب

غفلت و فتور مذهوش و محروم و محجوب و منزجر با ديده کور اين

اشراق الّنور فرياد براورند و باگوش کر اين نغمات طيور الملکوت

نعره زنند البتّه مزکوم از مسلمه مشموم محروم است وعليل از مائدهٌ

ربّ جليل ممنوع بای ای ياران بانجذابی روحانی و سنوحاتی

رحمانی وقوّتی ملکوتی و نفسی مسيحائی ويد بيضائی کليمی

و شعله وخلت خليلی و صفوتی ادمی و سفينهٌ نوحی و نورانيّتی

محّمدی و روحانيّتی علوی و موهبتی ابهائی و رحمتی ربّانی و نيّتی

سبحانی ونطقی الهی قيام بر نشر نفحات الهی و سطوع انوار رّبانی

ص ١٧٨

واعلآٌ کلمهٌ جمال رحمانی و رفع اعلام موهبت صمدانی نمايند

تا انکه بفيوضات اسمانی علام امکانيرا نورانی نمايند و بموجب

تعاليم الهيّه ترتيب و تنظيم عالم وجدانی نمايند ای ياران

دزدان در کمينند وخائنان گوشه نشين هيکل امرالّه را از

تير وتيغ نادانان محافظه کنيد وسراج کلمة الّه را از ارياح

بغضاٌ حمايت و صيانت فرمائيد امروز از جهتی روح حيات

درسريان است و ازجهتی ديگر ارايح کريههٌ نقض پيمان در

هيجان اين روح مصّور است وان موت مجّسم اين نور تابان است

و ان ظلمت بی پايان اين عذب فرات است وان ملح اجاج اين حيات

ابدی است وان ممات سرمدی پس بکمال اطمينان و استقامت و ثبوت

و رسوخ حصن امرالّه را از هجوم مارقين محفوظ ومصون داريد

اليوم انچه اعظم امور است محبّت والفت و اتّحاد و اتفّاق و انقطاع

و ازادگی وتقديس و پاکی و جانفشانی و شادمانی احبّای الهی است

اگر الفت کامله و محبّت خالصه حاصل نگردد جميع اين زحمات و مشقات

هدر رود وعاقبت کل قرين خسران زبين گردند مقصد از جلوه حق

و طلوع افتاب حقيقت غلبهٌ نور محبّة‌الّه است تا ظلمات شقاق ونفاق

ص ١٧٩

محو از افاق گردد و وحدت روحانيّه جلوه نمايد جميع احباب حکم

نفس واحد دارند وجميع اسماٌ صفات عبارت از شخص واحد

چون اين موهبت ميسّر گردد عالم ظلمانی جهان نورانی گردد وکشور

ناسوتی مرات جلوه لاهوتی شود اميدوارم که بفضل بی پايان و بخشش

حضرت يزدان موّفق و موّيد گردند ای ياران الهی ابر کثيفی که اليوم

حايل و مانع درخشندگی شمس حقيقت است غمام نفس وهوی است

و سهاب کبر و غرور بلهاٌ انچه سبب بزرگواری عالم انسانی است

خضوع و خشوع است و محويّت و فنا ونيستی زيرا تذّلل و انکسار تاج

وهّاج عبدالبهاست و محويّت و فنا ونيستی بی منتها اکليل جليل

اين بندهٌ استان حضرت کبريا ما بايد بکلّی از وصف وجود فانی گرديم

بلکه نيست و مفقود شويم تا سزاوار الطاف و عنايت خداوند

بيچون گرديم هريک غبار رهگذر جميع احبّا شويم و خادم حّق

و هادم بنيان نفس وهوی زيرا زينت ايوان الهی باين دوبيت

ربّانی است نارعشقی بر فروز وجمله هستيها بسوز پس قدم بردار و

اندر کوری عشاقان گذار تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد

راه کی چشمی خمر بقا از لعل نوشين نگار ای احبّای الهی معنی يوم يعنی الّه

ص ١٨٠

کّلا من سعته اين نيست که قادر باذهان است مقصد اين است

که ان کنز بی پايان پنهان ظاهر وعيان ميگردد کل از ان ثروت

طافحه‌بهره مند ومستغنی ميشوند نه اين است که هيچيک از احباب

محتاج ديگری نه البتّه اطفای شيرخوار فقير ثدی و پستانند و کودکان

محتاج مربيّان و جوانان مستفيض از هوشمندان و هوشمندان

مستحّق ارشاد وهدايت مقّربان البتّه بايد صغير تمکين از کبير

نمايد ومبتدی پيروی منتهی فرمايد وهمچنين مقّربان درگاه

کبريا بايد هيکل وجود را بموهبت ملکوت ابهی بيارايند تا انوار

تقديس برجميع افاق بتابد ای ياران الهی استقامت و مقاومت

و پرده دری و کشف غطا انچه بايد وشايد عبدالبها مينمايد ملاحظه

ميفرمائيد که فردا وحيدا بعون و عنايت جمال ابهی مقاومت

يا من علی الارض مينمايد هرچند هزار تير جفا از هر بيوفائی

پرّان است واين سينه هدف انسهام و سنان جيوش امم وجنود

ملل درنهايت هجوم و بدخواهان حضرت احدّيت در نهايت

اذّيت باوجود اين اين عبد مهين بتاٌييد نور مبين درمقابل روی

زمين در غايت متانت و تمکين قائم و ثابت و نابت ديگر احبّا بايد

ص ١٨١

ملاحظه حکمت نمايند انها نيز پرده دری نکنند درهر صورت اگر

پردهٌ ذقيقی برکار باشد بهتر است زيرا سبب مخالطه ومعاشرت

و موٌانست و مکالمه است بکّلی اگر حجاب برداشته شود فصل واقع گردد

و چون فصل واقع شد نشر نفحات فتور يابد زيرا کسی نزديک نيايد

تا کلمهٌ حق استماع کند و از اين گذشته حکومت نيز در مشّقت و مشکلات

افتد اعليحضرت شهرياری فی الحقيقه رعيت پرور فرياد رس است

و ترقّی خواه ودادگستر وجناب صدارت پناهی درنهايت خير خواهی

و روٌف و مهربان برجميع اهالی ولی عوام همج رعاعند وهوام اسير

هر خّداع اتباع هر ناعقند ومغلوب هر ريح عابق فزع عمومی کنند

و فتنه جو درهر برو بومی حکومت با وجود کمال عدالت عاجز از حمايت

گردد مثلا واضحا بامضای بهائيان تلغراف بحکومت نمودن يا بپاريس

و امريک راسا تلغرافيا مخابره کردن موافق حکمت نه ای احبّای الهی

تا توانيد از عقل و حکمت تجاوز ننمائيد زيرا حکمت ميزان امرالّه

يعنی در محلّيکه تشهير لزوم قطعی نباشد البتّه قدری ملاحظه بهتر است

قدری تفّکر فرمائيد که چگونه سطوت امرالّه افاق را حيران نمود و

شمس حقيقت از افق بلا اشراق فرمود با وجود اين همه سفک دماٌ مطّهر

ص ١٨٢

و بلايای متتابعه و تعرّضات مترادفه در ازمنه سالفه شمع رحمانی

روشنتر شد و پرتو شمس حقيقت شديد تر گرديد اهنگ نهنگ

الهی را خروش بيشتر شد ودريای عطای ربّانی را موج و جوش

عظيمتر گشت وعنقريب ملاحظه خواهيد نمود که فوج فوج مانند

موج بساحل نجات توجّه نمايند ای احبّای الهی هر دم بدعای بقای

اعليحضرت تاجداری زبان بگشائيد و بخدمتش بشتابيد و در تبّعيت

خلوص نيّت و صداقت و اطاعت و انقياد ظاهر فرمائيد وعليکم

التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالچه عشق اباد جناب ميرزا حسين زنجان عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای بندهٌ صادق جمال ابهی نامهٌ که بجناب اقاسيد تقی مرقوم نموده

بوديد ملاحظه گرديد فی الحقيقه حکومت نهايت همّت را در صيانت

احبّا مجری داشت بپاداش اين عدالت بر احبّا واجب که شب و

روز بدعای دوام شوکت دولت مداومت نمايند اعليحضرت

شهرياری فی الحقيقه عادل وباذل و مهربانست و حضرت اشرف

والا وليعهد کامکار دادرس و خوش رفتار ولی بايد بنوعی بحکمت

ص ١٨٣

حرکت کرد که سبب فزع اراذل و جهّال نشود لهذا باين زودی

رجوع انجناب بسيستان مخالف حکمت منزلهٌ در کتابست انجناب

چنانچه بايد و شايد بخدمت پرداختند والحمدللّه از عهده بر امدند

اميدوارم که همواره بعبوديّت درگاه احديّت موفّق باشيد امّا

در سکون و استقرار در عشق اباد و يا سفر بسائر جهات هر نوع

که حضرت حيدر قبل علی و محفل روحانی عشق اباد مصلحت ميدانند

همان قسم مجری نمائيد که موفّقيت در انست و عليک الّتحية

والّثناٌ ع ع

هوالّه

اين بندهٌ الهی مراسلهٌ انجناب ملاحظه گشت فی الحقيقه عسرت سبب کدورت

شده و جفای خويشان سبب احزان گشت ضرری ندارد برکت اسمانی

لازم وفيض رحمانی واجب انسان بايد کنز قناعت جويد وگنج موهبت

طلبد دراينصورت ايّامش مسّرت اندر مسّرت است والاّ در هر صورت

کدورت اندر کدورت ملاحظه نما که ملوک با وجود گنج روان و توانگری

بی پايان ايّام را بحسرت و احزان گذرانند زيرا قناعت اساس

راحت است نه دولت و ثروت شما حال فی الحقيقه حق داريد زيرا

ص ١٨٤

عسرت اندر عسرت است از فضل عميم حضرت رحمن و رحيم رجا واميد

داريم که در امور گشايشی حاصل گردد و يسر بعد از عسر حاصل شود

ولی شما نيز بايد بقدر وسع همّت کنيد وتشبّث باسباب نمائيد و

يرزق من يشاٌ بغير حساب وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

تبريز جناب اقا ميرزا ابراهيم خطّاط عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای بندهٌ جمال مبارک الحمدللة بعد از عودت از ارض مقّدس بان

ديار با نفسی مشکبار بهدايت نفوس قيام نموديد وموفّق بترويج

دين الّه شديد ايّام در مرور است و هر بنيانی مهدوم و سبب استکبار

و غرور مگر بنياد هدايت که اساس بيت معمور است و تا ابدالاباد

باقی و برقرار و محمود و مشکور ملاحظه در پيشينيان نما که چه قدر

قصور بنياد نهادند ان قصور بپايان قبور شد وان گلستان و گلشن

در انجام مزبلستان و گلخن گرديد ولی هر نفسی در ميدان هدی

قدمی نهاد بنيانی بنهاد که اساسش در جهان امکان بود ولی

علی عرفانش در اوج لامکان و باقی و ثابت در عالم بی پايان

پس شکر کن خدارا که سائق توفيق چنين دلالت کرد وبدرقهٌ

ص ١٨٥

عنايت چنين هدايت نمود از خدا ميطلبم که همواره درصون

حمايت محفوظ و مصون مانيد وسبب اعلاٌ کلمهٌ حّی قيّوم

گرديد مطمئّن باش تائيد ميرسد ازفقر محزون مباش و از احتياج

انزعاج مجو زيرا درسبيل الهی در هرعصر فقر غنای بود واحتياج

اعظم معراج ذّلت عّزت کبری بود وفنا سبب بقا پس اين شيونرا

در عالم حق حکمی نه اصل تائيد وتوفيق بر خدمت استان مقّدس

جمال ابهاست روحی لاحبّائه الفدا وعليک التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالّه

ای بندهٌ ديرين جمال ابهی الحمدللّه در اذربايجان اذری بجان

غافلان زدی و دران کشور مشهور برکتی از ارکان بيت معمور

گشتی سبب اعلآٌ کلمة الّه شدی ونشر نفحات الّه نمودی شکر کن

خداوند بيمانند را که بچنين مقام ارجمند رسيدی از خدا ميطلبم که سبب

شوی و هر هوشمنديرا بهدايت کبری موفق و موٌيّد نمائی سبب حرارت

قلوب احبّا شوی ووسيله انجذاب ارواح ياران بها گردی

تا نار محبّة الّه در قطب اذربايجان چنان شعله زند که اتشکده محبّت الّه

ص ١٨٦

گردد هرچند کل درنهايت نقصيم ولی توکّل و اعتماد بر کل الهی داريم

و استمداد از فضل نا متناهی جوئيم نظر بخود نکنيم بلکه توجّه بموهبت

و عنايت جمال قدم نمائيم زيرا عون وعنايتش مرغ ضعيف را

عقاب ملاٌ اعلی نمايد وذّره ناچيز را کوکب فلک اثير کند هرچه

هستيم در پناه اوئيم و همچه باشيم بنده درگاه او هستيم لا تنظر

الی العبد بل فانظر الی مولاه و لاتنظر الی القطره بل الی البحر الّذی

يمدّها اّن هذالهو الفضل العظيم الّذی وعدالّه بها عباده المخلصين

و عليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

الحمدللّه الّذی اشرق نوره وثبت ظهوره و لاحت نجومه وصالت جنوده

و خفت راياته و رتّلت اياته فی هذاالعصر العظيم والقرن المجيد

والّصلة والّسلام علی الّنور الّساطع والکوکب الّلامع والبحر

المتلاظم والامر المتفاقم الحقيقة الّنورانيّه والکينونة الفردانيّه

والّهويّة الّروحانيّه والّذاتيّة الّرحمانيّه وعلی الّذين استظلوا

فی ظّل الّشجرة الّطيبة الّطاهره وشربوا من العيون الّصافية

العذبة فی الجنة العالية الّزاهرة وانقطعوا عن الّدنيا وحطامها

ص ١٨٧

و توجّهوا الی الاخرة وبقائها يامن اهتدی بنورالهدی اشکرالّه

بما کشف الغطاٌ و جزل العطاٌ وادار کاٌس الوفا فی محفل الاحبّاٌ

و رنحّهم بصبهاٌالعرفان واحيی قلوبهم بنفحات رياض الجنان

و نّور بصيرتهم بمشاهدة اياته الکبری واودع فی حقيقتهم وديعة

محبّه الباقّية الی ابدالاباد قم علی خدمة مولاک واودع الّنفوس

الی هذاالکهف الماٌنوس و حرض الّطالبين الی الّنور المبين واهدهم

الی الّصراط المستقيم اّن ربّک يوٌيّدک فی کّل ان و حين وعليک التحيّة

والّثناٌ ع ع

هوالابهی

ای عاشقان روی حق دوستان را محفلی بايد ومجمعی شايد که در ان

مجامع و محافل بذکر وفکر حق و تلاوت و ترتيل ايات واثار جمال مبارک

روحی لاحبّائه الفدا مشغول و مالوف گردند وانوار مکلوت ابهی

و پرتو افق اعلی بران مجامع نورآٌ بتابد واين محافل مشارق اذکار است

که بقلم اعلی تعيين و مقّرر گرديده است که بايد درجميع مدن و قرآٌ

تاٌسيس شود وچون تقّرر يابد مجامع خصوصی منسوخ شود ولی حال

ص ١٨٨

چون مجامع عمومی در بلاد موسّس نه چه که سبب هيجان اشرار و تعرّض

فّجار گردد لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابق عدد اسم

اعظم است اگر تاٌسيس گردد لاباٌس فيه ومقصد از اين انست که در اين

محافل جمع کثير حاضر نگردد که باری جزع وفزع و شيون جهلاٌ

گردد واين مجامع روحانی در نهايت تنزيه و تقديس تربيت يابد

تا از محل وارض و هوايش نفحات قدس استشمام گردد و جمال قدم

نظر بحکمت امريّه فرمودند که در بلاد حال بيش از عدد اسم اعظم احبّا

در جائی اجتماع ننمايند موافق حکمت است مقصود اينست که

در شريعت الهيّه محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است

و بس واوناسخ جميع مجامع و محافل عبادتيّه ولی محافل معارف

و مجامع خيّريه و مجالس شوريّه ومحاضر نافعه نيز جايز بلکه لازم

و واجب ولی حال نظر بحکمت کل از محذور خالی نه لهذا بايد حال

مجامع روحانيّه کفايت گردد ونمرهٌ اوّل اين مجامع جميع خدماترا

علی العجاله بايد تکّفل نمايد واحبّای الهی بايد بجهة موّاد بريّه اين

مجمع بقدر امکان معاونت نمايند تا انشاٌالّه مشرق الاذکار در نهايت

عظمت و جلال تاٌسيس شود اين وقت اين موّقت منسوخ گردد

ص ١٨٩

والبهاٌ عليکم يا احبّاٌالّه ع ع

هوالابهی

ای دوستان الهی وياران حقيقی الحمدللّه در استان مقّدس جمال ابهی

کّل مقبول و مشمول لحاظ عنايت سلطان وجود هستيد ابواب بخشايش

جمال قدم بر وجوده مفتوح وصدور ثابتين بفيض قديم و ميثاق ربّ

قّيوم مشروح عواطف ملکوت ابهی محيط بر کبير وصغير و الطاف

شمس حقيقت ملاٌ اعلی رايگان بهر جوان و پير بحر فضل پر موج است

و جنود تاٌسيد فوج فوج ولی بايد حفظ مراتب نمود اصاغر بايد

رعايت و احترام اکابر کنند واکابر بايد عنايت و مهربانی در حقّ

اصاغر نمايند جوانان بايد خدمت و حرمت پيران نمايند وپيران

بايد محافظت و رعايت جوانان نمايند اين جنوق متبادله است

نه چنان باشد که هرکسی خود راٌی و مستقّل الفکر باشد حضرات

مجلّله ايادی عليهم بهاٌالّه هرگاه در مجلس قراری بفرمايند کل

بايد اطاعت و انقياد نمايند ودر کمال سرور و رضا مجری دارند

زيرا اين اطاعت فرض وواجب است هر نفسی وحده پی بعواقب امور

ص ١٩٠

نبرد وانچه اليوم لازم است نداند و رای مصيب ندادند اگر چنين

باشد که مختار مطلق باشد وهر چه پسنديده بيند مجری دارد بکلّی

شيرازهٌ امور از هم در رود وامور مختل گردد وپريشانی صوری و معنوی

دست دهد لهذا بايد که هريک از احباب تصّوری نمايد وامر مهمّی

بخاطر ارد مراجعت بمجلس حضور حضرات ايادی عليهم بهاٌالّه و ثنائه

و عّزه وعلائه نمايد هرگاه حضرات ايادی تجويز نمودند معمول دارد

و الاّ فلا فقرهٌ از کتاب الّه که مّدل بر اين است در لوحی مرقوم و ارسال

شد تا احبّای الهی بدانند که چگونه بايد تمکين از ايادی امر داشته باشند

و البهاٌ عليکم اجمعين ع ع فقرهٌ از لوح مبارک است که بايد

در محضر احبّای الهی تلاوت شود ع ع

يا حزب الّه علمای راشدين که بهدايت عباد مشغولند واز وساوس

نفس اّماره مصون و محفوظ ايشان از انجم سمٌ عرفان نزد مقصود

عالميان محسوب احترام ايشان لازم ايشانند عبون جاريه وانجم مضيئه

و اثمار سدرهٌ مبارکه و اثار قدرت الهّيه وبحور حکمت صمدانيّه طوبی لمن

تمسّک بهم اّنه من الفائزين فی کتاب الّه ربّ العرش العظيم البهاٌ من لدی الّه

ربّ العرش والّثری عليکم يا اهل البهاٌ واصحاب الّسفينة الحمرآٌ وعلی الّذين

ص ١٩١

سمعوا ندائکم الاحلی وعملوا بما امروا فی هذااللوح العزيزالبديع

هوالابهی

ای دوستا حضرت يزدان جناب مشهدی يوسف در استان مقّدس

يوسف مصر ملکوت جمال ابهی روحی و ذاتی و کينونتی له الفدا

حاضر وبشرف طواف روضهٌ مقدسه نورآٌ فائز گشت حال

که دم مراجعت است استدعای تحرير خطابا بان يار روحانی

و حبيبان معنوی نمود و فی الحقيقه ا نچنان محبّتی بشما دارند

که بشود نفسی تاخير نمود لهذا من نيز فورا قلم برداشته و نامه

مينگارم که ای ياران جمال قدم ور روح ريحان من در سبيل

اله در اين ايّام صدمات شديده خورديد واذيّتهای عظيمه

کشيديد هدف تير جفا شديد ومعرض طعن ولعن اعدآٌ

در هر روزی باتش پر سوز گداختيد ودر هر شبی از هجوم اهل

رجوم دمی راحت نيافتيد هر صبحی در اتش ظلم وعدوان سوختند

و هرشامی از کاٌس الام تلخ اشام نوشيدند چون ابره اين مصائب

و بلايا در سبيل حضرت کبريا بود ضرری ندارد بلکه اثرش در ملکوت

ابهی الی الابد باقی وبرقرار است ايّام منتهی گردد و عمر بگذرد

ص ١٩٢

البتّه از حيات ثمری حاصل شود خوشتر است نه اينکه بی ثمر و بی اثر

شود ملاحظه نمائيد که جميع اعاظم ملل و امم در نهايت ثروت

و راحت ايّام را ميگذارنند ولی چه ثمر هلائی علی الانسان حين من

الّدهر لم يکن شئيا مذکورا ولی نفوسيکه در سبيل الهی ايّامرا ببلا

گذراندند هر يک گنج بی پايا ن يافتند واز افق تقديس درخشيدند

ع ع

هوالابهی

يامن تشمّر عن الّذيل فی خدمة امرالّه قدر تلّت ايات الّشکر للملاٌ

الاعلی بما ايّد اناث انسوا نار محبّة الّه واستانسوا بنفحات الّه

و ما اتبئوا ممّا کانوا يعملون اعدآٌ الّه اولئک اصحاب السفينة

عندالّه واولئل هم الّثابتون انچه مرقوم بسّيد معلوم از خامه

مشکين بود و هم چنين اثر کلک در ربار جناب سيّد بزرگوار

اقا سيّد علی کل جوهر معانی بود و نفثات روح رحمانی حمد

خدا را که نفوس نفيسه مبعوث فرمود که چون بنيان مرصوص

معاومت مهاجمين بر مقام منصوص مينمايند وچون زجاج

سراج امرالّه را از ارياج نقض حفظ ميکنند فنعم مثل القوم الّذين

ص ١٩٣

ثبتوا علی الميثاق و حفظوا سراج الافاق من ارياح الشقاق الا

انّهم اعلام الاشراق علی التّلول والهول والّصرح واعلی قلل

الجبال اّما اهل فتور اين بيچارگان پشيمانند ولی پيکان چون

از کمان بجست ارجاعش مشکل است الّنار ولاالعار را فراموش

نمايند لهذا انحضرت نصيحت نمائيد فمن شاٌ فليقبل ومن شاٌ

فليعرض اّن الّه غشی حميد بگو ای جان من صبح مبين خوش است

نه شام غمگين شمع ميثاق روشن است نه ظلمت شقاق امواج اب

حيات بخشد نه تمّوج سراب اوج عقاب بلند است نه پرواز فوج

ذباب ملاحظه نمائيد که جميع فتور در اين سنين و شهور چه بروز

وظهوری نمودند جزانکه القای شبهات بر مسامع چند ضعفای

بی ثبات نمودند و ازجهة ديگر طبل ودهل اختلاف در محافل

افاق کوفتند وامرالّه را رسوای عالم کردند دوستان جمال

قدم را خون گرياندند و دشمنان اسم اعظم را برقص اوردند

ولی الحمدللّه افواج نصرت پياپی از ملکوت ابهی رسيد

وجنود تاٌئيد ازملاٌ اعلی هجوم نمود دراندک زمانی معلوم

کّل من علی الارض شد که از تمّرد اهل فتور شمع نور را قصوری حاصل

ص ١٩٤

شد واز تيشه جفا شجرهٌ وفا را وهنی نرسيد واز هجوم ثعالب

اسد غالب را سستی نيامد افتاب توحيد ساطعست وسحاب

حائل زائل بحر عذب بارد و شراب موجش رو باوج است و ضياب

و سراب مبغوض اولی الالباب ای ضياٌ الّحق حسام دين ودل

ای دل و جان از قدوم تو خجل قصدان دارند اين گلپارها

کز حسد پوشند خورشيد ترا باری بگو تا وقت از دست نرفته

و چاره از کف روجوع نمايد تائيدالی الّه الّسئيات بالحسنات

گردد نقلی نيست من تاب عن الّذنب کمن لاذنب له انسانست

جائز النسيان است اّما عناد بنياد براندازد وتا اسفل الحجيم

برد عنقريب ملاحظه نمائيد که پرتو تقديس ميثاق افاقرا روشن

نمايد وانوار عهد جهان و کيهان را مطلع مه تابان فرمايد يومئذ

تخسر صفة‌المجرمين اّن هذاثبت فی القرون الاّولين والحمدللّه ربّ

العالمين ع ع

هوالّه

ای ياران الهی مجلس را نام محفل انس بگذاريد زيرا لفظ شور لزوم

ندارد شايد اغيار اعتراض کنند وبمفتريات پردازند لهذا

ص ١٩٥

اين اسم اولی و خداوند يکتا راه نماست وتوانا و موٌيّد هر جمعی

روحانی در محفل رحمانی مقصود نشر نفحاتست و تربيت

نفوس و دلالت کل بر انچه منتهی امال روحانيان زيرا تربيت

نفوس از عظم مثوبات در درگاه ربّ غفور شمرده ميشود علی

الخصوص اطفال را بايد بسيار مواظبت نمود وهّمت کرد که هريک

در جهان الهی علم مبين گردند ودر معارف و علوم و فنون و

مدنيّت حاليه نهايت ترّقی را نمايند و درمحفل انس بايد مذاکرات

محصور در امور نافعه باشد يعنی در اعلآٌ کلمة الّه و ترويج تعاليم الّه

و تريبت نفوس و تعليم اطفال و مافظهٌ ايتام و پرورش

ايشان و اعانه ضعفا وفقرا واعاشهٌ عجزه و ترويج امور خيريّه

و مواد برّيه اّما اعظم کل نشر نفحات الّه است زيرا اين اساس است

وعليکم الّتحية والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای منجذب ميثاق تخاريران مشتعل نار محبة الّه و اصل و اخبار

پطربورغ و مسکو معلوم و واضح گرديد از محافل مسّلمه انجا

ص ١٩٦

مرقوم نموده بوديد که حضرات محترمه اقايان که هريک شبستان

ايرانرا شمعی روشنند و چمنستان فارسيانرا گل گلشن حاصر

بودند مثل جناب مرتضی خان و جناب صديق الّسلطان و جناب

مصطفی خان وجناب محمد صادق خان و جناب رسول خان

و جناب حميد خان و جناب ميرزا نعمة الّه خان و جناب ميرزا جعفرخان

اين خبر جان پرور بود زيرا دلالت بران منينمود که الحمدللّه درحديقهٌ

پژمرده ايران يد عنايت نهالهای تازه نشانده و بريزش باران

موهبت پرورش يافته عنقريب در نهايت طراوت و لطافت

شکوفه نموده درباغ وراغ ايران جلوه نمايند وباروبر و ميوه

تر بخشند لهذا اين اخبار سبب سرور جان و دل ابرار است

و حصول روح و ريحان احرار از فضل عظيم رب رحيم اميد

وارم که هريک از ان نورسيدگان سبب ترقّی و بزرگواری ايران

و ايرانيان گردند بلکه در انجمن عالم مانند چراغ برافروزند

و مانند ستارهای روشن از افق عالم بدرخشند اّن ربّی لذو

فضل عظيم باری قرون متواليه گذشت که صبح نورانی ايران در مغرب

خمول افول نموده بود حال الحمدللّه فجری ساطع و بارقهٌ صبحی لامع

ص ١٩٧

از افق ايران بر جميع افاق تافته و ان نور مانند بارقهٌ سحری

منتشر و عنقريب جهانگير خواهد شد عالم ظلمانيرا بانوار رحمانی

نورانی خواهد نمود و روشنی ملکوتی خواهد بخشيد ايران مرکز

سنوحات رحمانيّه خواهد شد و جهانيانرا مصدر فيوضات

نامتناهيه خواهد گشت ان وقت عّزت قديمه فرس از مطلع قدس

طلوع خواهد نمود هذه بشارة عظمی قد بشّرناک بها عنقريب

ملاحظه خواهی نمود که دلبر امال ايرانيان يعنی نورانيّت امر رحمن

و عّزت مقّدسه پارسيان شاهد انجمن گشت واين سراج روشن

گرديد ازقرار معلوم تصّور تجارت در عدسه داشتيد بسيار

مقبول در خصوص ارسال کتب از عشق اباد و بادکوبه مرقوم

نموده بوديد انشاٌالّه انچه ممکن است ارسال خواهند داشت

و عليک التحيّة والّثناٌ ع ع

عدسه حضرت اقا عزيز الّه عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

مکاتيب شما رسيد الحمدللّه در جميع موارد موّيد وموفّق بوده

و خواهيد بود از خدا ميطلبم دربين سليل حضرت خليل

ص ١٩٨

جليل يعنی اسرائيل شمع هدی باشی و رايت ملوت ابهی

انّه يوٌيّد من يشاٌعلی ما يشاٌ کتبی از بادکوبه و عشق اباد

خواسته بوديد که تقديم نفوس مهمه شود از ان کتب کتاب

اقدس لوح تجلّيات لوح اشراقات کتاب ايقان هفت وادی

کلمات مکنونه تقديمش جائز بخواهيد از عشق اباد که ارسال

دارند و عليک الّتحيّه والّثناٌ ع ع

در جميع ولايت احبّای الهی عليهم بهاٌالابهی

هوالّه

لک الحمد ياالهی و لک الشکر يا محبوبی علی ما علت کلمتک وتمت

نعمتک وسبقت رحمتک وبلغت حجّتک و کملت موهبتک وظهرت

اياتک وارتفعت راياتک واشرقت انوارک وشاعت وذاعت

اثارک ذّلت الّرقاب لعظمتک وخضعت الاعناق السلطنتک وارتحت

الارض من ندآئک وتجدّدت الکائنات فی قميص بديع بقدرتک و

عطائک وارتفعت خيام دينک المبين فی کّل قطر واقليم و ضربت

اطناب خيام مجدک فی کّل سهل ونجد وبطون اودية وعلی کّل ظّل

ص ١٩٩

رفيع قد تجسّس ؟ ظلام الّضلال وتنّفس صبح الهدی علی الافاق

وانتشر الّنور فيکّل الاطراف ....؟ نسيم الالطاف علی کّل الاکناف

و نفحت نفحات القدس وعطّرت مشام المخلصين برائحة محبتک

فی يوم الميثاق ولک الّشکر ولک الحمد ولک البها ولک الّثناٌ ولک

الفضل ولک الجود ولک الاحسان ولک الانعام ربّ ربّ ايّد

عبادک الابرار علی تاسيس مشارق الاذکار فی کّل الاقطار حتّی يرتفع الضجيج

التهليل والّتکبير الی ملکوت الاسرار ويّرن صوت التقديس والّتنزيه

فی اذان ملاٌ الاعلی المرتفع من مجامع الاخبارو قدّر لکّل نفس تسغی

فی هذالامر العظيم ما قدّرته للاصفياٌ فی جبروتک الابهی اّنک

انت المقتدر العزيزالقّوی القدير ای ياران روحانی عبدالبهاٌ الحمدللّه

که اشراق شمس حقيقت از غيب احديّت و مرکز رحمانيّت افاق را احاطه

نموده وصيت جمال مبارک روحی لاحبّائه الفدا عالم و جود را حرکت

اورده اوازهٌ امرالّه جهانگير گشته وپرتو هدايت کبری مانند صبح

مبين فلک اثير را منير فرموده از محافل عليا ضجيج تهليل و تکبير بلند است

و از مجامع عظمی صوت محامد ونعوت جمال ابهی گوش زد هر مستمند

ص ٢٠٠

و ارجمند انوار در انتشار است واسرار ظاهر واشکار عالم بشر

در حضر متسّمر است وجهان انسانی مصدر سنوح رحمانی صلح

و صلاح است واشپی وراست و فلاح است محبّت بعموم است و

الفت با کّل امم و ملل درهر مرز وبوم الطاف جمال اهبی ريشهٌ بغضارا

برانداخته وعلم رافت کبری در ذروه عليا برافراخته بنياد نزاع و

جدال را برباد داده واساس بغض وعناد را محو و زائل نموده با جميع

طوائف امر بمحبّت فرموده و بشهر ياران عادل مملکت حکم اطاعت و

صداقت نموده تا همه ياران با كّل عالميان متّفق و مهربان گردند

و جميع در نهايت خلوص تمکين حکومت نمايند وبپاکی صيت رعيت

صادق شوند ملاحظه نمائيد اين چه موهبت عظيم است واين چه حكمت

بديع وليس ذلک الامن فضله ورحمته علی العالمين ای ياران عبدالبهاٌ

الحمدللّه بعون وعنايت جمال ابهی در عشق اباد تاسيس مشرق الاذکار

بنهايت حريّت واقتدار گرديده و جميع ياران درنهايت اهتمام باين

خدمت پرداخته اند بجان ودل در کوششند ومافوق طاقت

در اين مورد جانفشانی نمايند ولی چون اين مشرق الاذکار بنهايت

ص ٢٠١

ازادگی تاسيس ميگردد وماٌمور بنيانش حضرت فرع جليل جناب حاجی

ميرزا محمد تقی افنانند وبالوکالهٌ از عبدالبهاٌ باين خدمت قيام

فرموده اند وصيت اين مشرق الاذکار در اطارف افتاده لهذا بايد

درنهايت اتقان مکّمل بنا گردد وبايد جميع احبّا واصفيا بقدر

امکان درتاسيس اين بنيان معاونت نمايند تا بزودی اتمام يابد

و تاخير سبب تسرير قلوب غافلان گردد وتاٌثير در دلهای خيرخواهان

نمايد و تشويش اذهان ازادگان کند رّب ربّ ايّدالابرار علی

خدمة امرک فيکّل الاقطار ووفّقهم ببذل الّروح والاموال فی

تاٌسيس مشارق الاذکار حتّی تکون اوکارالّطيورالقدس فی

الاسحار ويرتفع منها صوت الاذکار بفنون الالحان من ابدع الاوتاد

و يذکروک جواهر الوجود بمزامير ال داود عندالّرکوع والّسجود

يا ربّی الودود انّک انت المقتدر العزيزالکريم الّوهاب ع ع

عشق اباد حضرت افنان سدره مبارکه جناب اقاسيد احمد عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ايّهاالفرع المهموم من الّشجرة المبارکة تا چند در بحر احزان مستغرقيد

ص ٢٠٢

مگر مبتلا چون اين عبدالبهاٌ بجفای اخوان گشتی الحمدللّه وفای اين

عبد ثابت و برقرار غصّه مخور ناله منما اه و فغان مکن گريه و مويه

منما من غمخوارم توام تو محزون مباش الحمدللّه انوار ملکوت ابهی

شرق و غرب را روشن نموده وپرتو روحانی حضرت اعلی افاق را

رشک گلزر و چمن نموده علم ميثاق از سبغ طباق گذشته و نفحهٌ

روح القدس حيات ابدی دراين جهان فانی مبذول داشته ديگر

از چه مهمومی و از چه مغموم انشاٌالّه اخوان شما نيز چون سطوت ميثاقرا

مشاهده نمايند وندای افاقرا استماع کنند تالّله لقداثرک الّه عليا

گويند وراجع به پيمان گردند ديگر چه غم داری ع ع

هوالّه

ای ياران عزيز عبدالبهاٌ شمس حقيقت در هردوری چون از مشرق

احديّت اشراق نمود از پرتو عنايتش انجمنی روحانی در هر ديار

تشکيل شد تا متّجها الی الّه بامور روحانی پردازند و سنوح رحمانی

اشکار کنند حال که شما اعضای محفل روحانی هستيد بايد شب و روز

بجان بکوشيد وخدمات مشکوره بعالم انسان نمائيدت يعنی خير عموم

ص ٢٠٣

بطلبيد ورضای حّی قيوم بجوئيد باعليحضرت سرور مهربان شهريار

عادل خدمت نمائيد وبدولت عادله صداقت نمائيد و کل را

باطاعت و انقياد دلالت نمائيد هر بی سروسامانيرا ملجاٌ

و پناه شويد وهر بی نوا را بانوا کنيد يتيمان را پدر مهربان گرديد

و ناتوانانرا سبب قوّت و توانائی شويد در امور سياسی

ابدا تکّلم ننمائيد زيرا خارج از وظيفهٌ شماست ان امور راجع

بولاة امور و احزاب سياسی است شما ابدا تعلّقی بان نداريد

وظيفهٌ محفل روحانی امور روحانی است وعدم گفتگو

و لو رواية از امور سياسی حضرت مسيح اعطوا مالقيصر لقيصر

ما للّه للّه فرموده وعليکم التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای ياران جانی عبدالبهاٌ اعظم موهبت عالم انسان نشر انوار برهان است

و اقامه حجّت بر حقيقت حضرت رحمن وايضاح ايات مدلهٌ بران حال که شما

دامن همت در ميان زديد ومنتهای جهد دراين امر عظيم داريد

بکوشيد تا نورسيدگان اين دور رحمانی اگاه بجميع اسرار گردند

ص ٢٠٤

و هر يک در مقام اقامه حجّت وبرهان شمع تابان شوند اين

خدمت در درگاه احديّت بسی مقبول و سبب تقّرب بحضرت معبود

گردد اينست شاٌن مقربين واينست پيروی نور مبين و اينست

رحمة للعالمين انشاٌالّه در کمال روحانيّت موفّق باين خدمت

کبری گرديد و سبب سرور نامتناهی قلب عبدالبهاٌ شويد وعليکم

التّحية والّثناٌ ع ع

پطرسبورغ جناب اقا عزيزالّه عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای سرمست پيمانهٌ پيمان الحمدللّه در ظّل حفظ وحمايت الهّيه محفوظ

و مصونی و بنظر عنايت ملحوظ خدا با تواست درجميع موارد تاٌئيد

ميرسد مطمئن باش از فضل حق اميدوارم که روز بروز در درگاه

احديّت مقربتر گردی و بخدمت امرالّه موفّق شوی متعلّقين

مرو و عشق اباد را هميشه نوازش و مهربانی فرما و نهايت غمخواری

مجری کن تا در جميع اوقات بنفحات روح پرور تازه و تر باشند

و روز بروز قدم بيشتر نهند از قبل اينعبد کمال محبّت و تحّيت مشتاقانه

ص ٢٠٥

بحضرت مبرور قمراوف ابلاغ نمائيد و بگوئيد ما هميشه در حق

شما بدعا مشغوليم که خداوند تائيد فرمايد وتوفيق بخشد

تا در خدمت ان پادشاه عادل موفّق بامور عظيمه گرديد وخدمات

فائقه بنمائيد ودر عالم انسانی يک اثر جاودانی بگذاريد وعليک

التحّية والّثناٌ ع ع

عدسه جناب اقا عزيزالّه عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه ای يار عبدالبهاٌ دو طغرا نامه شما در بهترين ساعت

وارد واز قرائتش روح وريحان حاصل گشت هميشه موٌيّد بوده

و خواهی بود عون و عنايت جمال قدم با تست و تاييد ونصرتش

همدم در جميع موارد منصور بودی و درکّل مواقع موٌيّد بحمايت ربّ

غفور همين تائيد شما برهان عظيمست و دليل جليل که دراين کور

سلالهٌ حضرت خليل در ظّل ربّ جليل موّفقند وموٌيّد و مظهر

الطاف بينهايت حضرت احّديت عنقريب خواهی ديد که چه تائيدی خواهد رسيد چه روحانی

و چه جسمانی

قوّهٌ ميثاق مانند شريان در قلب افاق ميزند وثابتين را مانند

نجوم هدی از افق علا طالع و لائح مينمايد تجارت در عدسه بسيار

ص ٢٠٦

بجا وهمچنين تشبّثی که دربندرهای شيراز جسته ايد ان مسئله نيز

بسيار موافق خدمت بدو دولتست و سبب ترويج تجارت و

استفاضهٌ خلق انشاٌالّه هميشه مورد خدمات عموم گردی و در عالم

انسانی خدمتی نمايان نمائی وشمع روحانی شوی و نور هدايت

بخشی هميشه بذکر تو مشغولم وبياد تو ماٌلوف وعليک الّتحيّة

والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب عزيزالّه

هوالّه اقا مشهدی علی اسکوئی عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای بندهٌ الهی هر چند از وطن ماٌلوف بان اقليم معروف شتافتی

ولی اين را حکمتی درميان البتّه ظاهر وعيان خواهد شد از جمله

اينکه سبب انتباه نفوس شوی و تشهير کلمة‌الّه نمائی از خدا ميطلبم

که دليل هدی شوی وناشر کلمه تقوی شب و روز لسان بحمد وثنا

گشائی و بستايش و نيايش جمال ابهی قيام نمائی و عليک

التّحية والّثناٌ ع ع

بواسطه جناب اقا عزيزالّه عدسه جناب اقا مشهدی علی اسکوئی عليه بهاٌالّه

ص ٢٠٧

هوالّه

ای بندهٌ صادق حق عکسيکه گرفته بوديد واصل گشت و سبب

روح وريحان شد صفحات قلوب ياران اينه ملکوت است خداوند

مهربان اراده فرموده که شمائل مبارک هر يکی در اينهٌ ديگری انطباع

بايد تا دست دراغوش يکديگر نموده نهايت يگانگی را اثبات

نمائيد و مانند درختان بوستان ملاٌ اعلی در يک حديقهٌ

بارور گردند اميدوارم که اينهٌ دلت کاشف اين راز گردد

وباين موهبت کبری فائز شوی وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

الحمدللّه الّذی اشرق نوره من مطلع الافاق وقّرت بمشاهدته

اعين اهل الاشراق واهتّزت الّنفوس فی يوم الميثاق وانتعش

ارواح اهل الوفاق وانجذبت القلوب فی الحشرالعظيم

يوم التلاق فصّفت الافئدة واقتبست من الّنار الموقدة

فی سدرة سيناٌ ووجدت الهدی واجابت للّندآٌ واطمئّنت

ص ٢٠٨

بفضل ربها وخشعت و خضعت واستشرقت واستضائت

من ذلک الّنورالمبين وکانت سرج الهدی بين الوری ونجوم التّقی

الّساطعة علی الارجاٌ وکواکب الموهبة‌الکبری المستلئة فی اوج

العلی والّتحيّه والّثناٌ علی نفوس زکت حتّی انبعثت من مرقدها

واستنشقت رائحة الوفاٌ من رياض الملکوت الابهی وقامت

علی خدمة امرالّه و نشر نفحات الّه ونطقت بالحق علی الملاٌ

و بينت الحجج البالغه لکّل نفس طلبت الهدی وتاٌيدّت بجنود

الالهام من الملاٌالاعلی وانتصرت بملائکة الوحی من

الملکوت الابهی واتّضرع الی الّه ان يبعث من الامرآٌ نفسا

زکيّة مقّدسة منزّهة مبتهلة متضّرعة خاشعة للّه حتّی تقوم

باشّد القوی علی اعلاٌ کلمة الّه بالعدل والفضل والّندی

اّن ربّی مقتدر علی ما يشاٌ و سيجعل الّه ذلک العلم المبين

يتمّوج فوق روٌس الملل والامم بين العالمين ويجعله اليه

الکبری وراتيه العظمی وکوکبه الّلامع وسراجه الّساطع فی قطب

الامکان بالفضل والاحسان الهی الهی ايّد هذاالامير الّشهير

ص ٢٠٩

بقّوتک القاهرة علی الاشياٌ واجعله ملاذا للّضعفاٌ وملجاٌ

للفقرآٌ وماٌمنا لکّل خائف ومقصد الکّل طالب ومعينا عذبا

بکّل ظماٌن وکنزا طافحا لکّل محتاج ومرکز المواهبک ومحبطا

لعطائک ومشرقا لانوارک ومصدرا لاسرارک ومطلعا لاثارک

ثّم امدد يدک لاعلاٌ سلطانه وارفع درجاته واقبل مناجاته

انّک انت المقتدر المويّدالعزيزالملک الحّی الّقيوم ع ع

هوالّه ای دوست حقيقی حمد خدارا که بخدمت موّفقی و

بصداقت و امانت بسرير سلطنت تاجداری ايران موٌيد ان

تاج و تخت در پناه صون و حمايت حضرت احديّتست و ملحوظ

بعين عنايت حقيقت رحمانيّت وقتی افسر سروری ايران گوهر

درخشنده اش بر اقاليم سبع روشن بود وصيت بزرگواريش

جهانگير بود دراين عصر جديد و قرن مجيد که شمس حقيقت از افق

ايران اشراق نموده در ملک وملّت ان اقليم جنبش ديگر حاصل

گردد و ترّقی عظيم رخ بگشايد علی الخصوص که سرير تاجداری امروز

بجلوس پادشاه عادلی باذلی زينت يافته از فّصل بديع ربّ جليل

چنين اميد که اخترش مانند خورشيد بدرخشد در کتاب اقدس

ص ٢١٠

بنص صريح اين موجود وان اينست يا ارض الّطاٌ لا تحزنی من شئی

قد جعلک الّه مطلع فرح العالمين لو يشاٌ يبارک سريرک بالّذی

يحکم بالعدی ويجمع اغنام الّه الّتی تفّرقت من الّذباب انّه يواجه

اهل البها بالفرح والانبساط الاّ انّه من جوهر الخلق لدی الحّق

عليه بهاٌالّه و بهاٌ من فی ملکوت الامر فی کّل حين اين عبد

بدرگاه احدّيت تضّرع و زاری مينمايد که اين اکليل جليل برهامهٌ

امير کبير ايّده الّه قرار گيرد سلطنتش ابّديه گردد و شهرياری

در سلاله اش سرمدی شود افتاب حکومتش چنان بدرخشد

که خاور روشن شود و باختر گلزار و چمن گردد وليس ذلک

علی الّه بعزيز ع ع

هوالّه

ای سليل حضرت خليل در خصوص شرکت خيريه اساسی که نگاشتی

مرغوب و مطلوب فی الحقيقه در هرشهری تا اين اصول مرعيّه

مجری نشود امور احبّای الهی انتظام نيابد لابّد براينست که ازبرای

ص ٢١١

معيشت ضعفاٌ وفقرا و تربيت اطفال وايتام مواردی پيدا نمود

انچه انجناب مرقوم نموده اند علی ...؟ اسهلترين ...؟ ولی

در هر مملکتی مرکز مخصوص لازم که بقدر امکان هرنفسی معاونتی

در هرمملکتی مرکز مخصوص لازم که بقدر امکان هرنفسی معاونتی

نمايد و چون مبلغ اهميّتی پيدا کند درموارد مبروره ريع ان مبلغ

صرف شود امّا مرجع جميع ممالك اگر يك مزكز عمومي تعيين شود

کار مشکلست لهذا بايد درهر مملکتی مرکزی باتّفاق احبّا تعين

شود وواردات و مصارفات بواسطه انجمنی در ان مملکت اجرا گردد

مثلا در ايروان واردات و مصارفات تقّلق بهمان ولايت داشته

درتحت ادارهٌ انجمن باشد واگردرمملکتی واردات تزايد حاصل

نمايد باتفّاق آراٌ اگر بخواهند از اين مرکز بمرکز ديگر معاونت

کنند بسيار مقبول ولی مجّبوريت نيست حال شما درايروان تاسيس

نمائيد واين عبد نيز بهمان نحو که مرقوم نموده ايد مجری خواهد نمود

و اين سبب خواهد گشت که انشاٌالّه درهمه جا تاسيس خواهد گشت ع ع

هوالّه

ای ثابت نابت نامه هائی که خواستی مرقوم گرديد وارسال

ص ٢١٢

خواهد شد اگر چه مجال نبود ولی انجذاب قلب بنگاشت از عنايت

و موهبت حضرت احديّت اميدوارم که موّفق بهدايت نفوس

کثيره گردی وبنار عشق چنان شعله زنی که پردهٌ اوهام اعاظم

علماٌ و مشاهير رجالرا بذری چون شمع روشن گردی و چون

ستارهٌ صبح دّری درخشنده درافق عالم از تفسير ايهٌ مبارکه

سئوال فرموده بودی بجان عزيزت اوراق از جميع عالم مانند

غيث هاطل متوارد لهذا شرح و بسط از دست نبايد مختصر

ذکر ميشود نقرينهٌ للکافرين عذاب واقع ليس له دافع

ان امر واقع و نور ساطعست که مضاف بذی معارجست والاّ

اين عذاب واقفان سّر کتاب را عذبست نه عقاب و شفاست

نه شقاو و وفاست نه جفا وتنّزل من القران ماهو شفاٌ للموٌمنين

و لا يزيدالّظالمين الاّ خسارا ان يوم بشئون و اثار و ايات

ووقايع و بدايع و تجّليات و ظهوراتی مشحون که اساس متين

خمس الف سنه وضع ميشود بلکه اين عدد امر اعتباريست

و اعظم از انست مثلا بيک ندآٌ الست حشر و نشر تحّقق يافت

سبحان من اظهر فی طرفة عين مالاريت عين و در انروز فيروز ملائکهٌ

ص ٢١٣

که حقائق مقدّسه انسانيست و روح که مشيّت اولّيه است ترقّی و صعود

بملکوت کمالات معنويّه و فضائل رحمانيّه مينمايند يومئذه يفرح

الموٌمنون ع ع

هوالّة

ای محمود محمود چون يوم موعود رسيد ونور جمال معبود درخشيد

صبح هدي دميذ ونسيم گلشن معاني وزيد نفوسي از اين بشارت كبري

چنان بوجد وطرب امدند که صيحه زنان و دست افشان وکف زنان

و پاکوبان بمشهد فدا بی محابا شتافتند وهرچند در مشکوة ترابی

خاموش شدند امّا در زجاجهٌ ملاٌ اعلی افروختند و چنان ساطع

و لامع گشتند که افق وجود را تا ابدالاباد روشن نمودند ونفوسی

چون ندا بلند شد روی گرداندند و اصابع خويش در گوش نهادند

تا ان ندارا نشنوند يجعلون اصابعهم فی اذانهم حذرالموت افسوس

که خودرا محروم نمودند ومعدوم کردند و از رزق مقسوم ماٌيوس

شدند پس تو حمد کن خدارا که از اين فيض مشهود نصيب موفور بردی

وازاين رفد مرفود سهم مفروض گرفتی وبراين ورد مورود وارد شدی

و از عين نسيم ماٌ معين نوشيدی وعليک الّتحيّه والّثناٌ ع ع

ص ٢١٤

هوالّه

ای يار وفادار جميع اهل افاق منتظر اشراق بودند واظهار نهايت

اشتياق مينمودند وچون بارقه هدی درافق اعلی منتشر شد وصبح

احديّت از مطلع رحمانيّت مشتهر گشت ديدها بربستند وفرياد اين

الّنور براوردند و گوشها بگرفتند وصيحهٌ اين ندآٌ الّظهور برافراختند

ديده کور نور افتاب نه بيند وگوش کرندای ملا اعلی نشنود شکر

کن خدارا که ديده بينا داشتی وگوشی شنوا يافتی بستايش و نيايش

و پرستش يزدان مهربان زبان بگشا که چنين موهبتی رايگان نمود

و چنين رحمتی شايان فرمود وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

بواسطه نصرت محتشم جناب هوالّه اقا ميرزا حاجی امين التّجار عليه بهاٌالّه

ای مهتدی بنور هدی شمس حقيقت پرتو عنايت بر هرقلب افکند

زجاجهٌ دل روشن شد وساحت جان غبطه گلذار و گلشن گشت

تجلی رحمانيّت فرمود سنوحات روحانيّه رخ بگشود جهان جهان

ديگر شد و عالم بشر نفحهٌ روح پرور يافت حيات روحانی ميّسر گشت

ومشام روحانيان معطّر شد ولی صد حيف که هر مرکوم محروم گشت

ص ٢١٥

و هر نابينا بينواشد از حق ميطلبيم که قلوبرا زنده نمايد ونفوس را

تر وتازه فرمايد کورانرا بينا کند و کرانرا شنوا نمايد محرومانرا

نصيب بخشد وماٌيوسانرا بهره عطا فرمايد وعليک التحيّة

والّثناٌ ع ع

هوالّه

الهی الهی تری عجزی وانکساری وتذللّی واضطراری وغلقی واضطرابی

فی هجرانی عن جوارک و حرمانی فی فراقک وانوح نياح الّظماٌن

الی العذب الفرات واتاوة تاٌوه المستهام من شدّة الولع والغرام

ربّ ربّ انسنی فی وحشتی ورافقنی فی وحدتی ولاطفئی فی غربتی

و کاشفنی فی کربتی واغفرلی حوبتی انّک انت الکريم الّرحيم الّوهاب

ثّم اتّضرع اليک بقلب مضطرم بنار محبّتک وصبر منصرم فی

فرقتک ودمع منسجم شوقا اليک ان توٌيّد عبدک الّذی هديته

الی الّصراط المستقيم وسقيته من ماٌ معين واردويته من عين النسيم

و نّورت بصيرته بالّنور المبين وطيّنت سريرته بفيضک العظيم

رّب ربّ انبت فی جناحه اباهرا حتّی يطير الی اوج العلّی والّرفرف

ص ٢١٦

الاعلی بفضلک وجودک ويرفرف فی جّو الّسماٌ ملکوت رحمانيّتک

و ينطق بالّثناٌ علی طلعة فردانيّتک ويشتعل بالّنار الملتهبة

فی شجرة وحدانيّتک ويهدی الّناس الی الافق المبين والّصراط

القويم والمنهج المستقيم ويدخلهم فی جنّة الّنعيم ويجعلهم علی المقام

الکريم ويحييهم بفيض روح القدس فی هذااليوم المنير انّک

انت الّقوی الکريم الّرحمن الّرحيم ع ع

هوالّه

ای بنده حضرت کبريا انچه مرقوم نموده بودی ملحوظ افتاد و

بر تفاصيل اطّلاع حاصل گشت در مسئله حشيش فقره ئی

مرقوم بود که بعضی از نفوس ايرانيان بشربش گرفتار سبحان الّه

اين مسکر از جميع مسکرات بدتر و حرمتش مصّرح وسبب پريشانی

ثمرهٌ شجره زقّوم استيناس يابند وبحالتی گرفتار گردند که

حقيقت نسناس شوند چگونه اين شئی محّرم را استعمال کنند

و محروم از الطاف حضرت رحمن گردند البّته صد الّبته تا توانيد

ص ٢١٧

ناس را نصيحت نمائيد که از اين افيون و حشيش زقّوم بيزار شوند

و بدرگاه احدّيت توبه نمايند ... سبب ذهول الست وصدور

حرکات جاهلانه اّما اين افيون وزقّوم کشف و حشيش خبيث

عقل را زائل ونفس را خامد و روح را جامد وتن را ناحل

و انسان را بکلّی خائب و خاسر نمايد باوجود اين چگونه جسارت

نمايد ملاحظه نمائيد که اهالی هندو چين چون بشرب دخان

اين کيا سجّين معتادند چگونه مخمود و مبهوت و منکوب ومذلول

و مرزولند هزار نفر مقاومت يک نفر نتوانند هشتصد کرور

نفوس از اهل چين مقابلی با چند فوج از فرنگ ننمود زيرا جبن

وخوف و هراس در طينتشان بسبب شرب دخان افيون مخمر گشته

سبحان الّه چرا ديگران عبرت نگيرند واز قرار معلوم اين فعل

مشئوم بمرز و بوم ايران نيز سرايت کرده اعاذناالّه وايّاکم

من هذاالحرام القبيح والّدخان الکثيف و زقومّ الحجيم کما قال الّه

تبارک و تعالی يعلی فی البطون کفلی الحجميم وعليک الّتحيّة والّثناٌ ع ع

تبريز جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی جناب ميرزا موسای اهری عليه بهاٌالّه الابهی

ص ٢١٨

ای موسی من چوپان انسان شو و در کوه طور و کوی پرنور

مشاهدهٌ تجّلی سلطان ظهورنما بارقهٌ حقيقت افاق را نورانيّت

زايدالوصف بخشيده وقلوب را مرکز سنوحات رحمانيّه

فرموده ونفوس را منشاٌ اسرار روحانيّه کرده درسرها

شورافکنده وبر دلها ابواب سرور گشوده وفيض حضور

بخشيده تا توانی اين مژده را بافاق منتشر نما ولی بحکمت

مشترط درکتاب و عليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه تبريز بواسطه جناب ميزا حيدرعلی اسکوئی جناب اقامحمد علی ولد اقاعلی

اسکوئی عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای بندهٌ به اسرهاست که دريای ان دلبر يکتا افتاده وجانهاست

که درسبيل ان معشوق حقيقی درميدان وفا فدا گشته اين از

مقتضای عشق و محبّتست و از شروط انجذاب و خلّت

يوسف رحمانی بچاه کنعانی افتاد ومسيح نورانی سردار

بياه است سيّد حصور حنجر بخنجر بخشيد وسرور ابرار شهيد

دشت کربلا گرديد سلطان وفا هدف هزار تير جفا شد جمال

ابهی صد هزار بلايا تحمّل فرمود واثار زهر هميشه در دو پهلوی

ص ٢١٩

مبارک ظاهر بود حضرت قّدوس درمشهد فدا سبّوح قّدوس

ربّ الملآئکة والّروح فرمود جناب باب فديتک بروحی يا ربّ

الارباب نداکرد سلطان الّشهدآٌ و محبوب الّشهدآٌ زمين را

بخون نازنين رنگين نمودند وشهدای خراسان بقربانگاه عشق

شتافتند شهيدان يزد در مهد فدا مقّر گزيدند و جانبازان

اصفهان مانند بازان باوج شهادت پريدند مقصود اينست

که اين از مقتضای حضرت عشقست وبايد چنين باشد واّلا

هر خاری دم از عالم گل زند وهر حزئی اهنگ کّل از حنجر برارد

هر خسيسی خودرا شخص نفيس شمرد وهر اسير طبيعتی خود را مظهر

حقيقت داند لهذا امتحان بميان ايد وافتتان رخ بگشايد و صادق

از کاذب متاز گردد وعليک الّتحيّه والّثناٌ ع ع

سواد اين مکتوب بکل اطراف ارسال گردد ع ع

هوالّه تبريز بواسطه جناب ميرزا حيدرعلی اسکوئی خلخال الهی احبّای الهی عليهم

بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای ياران عبدالبهاٌ اميدوارم که خلخال محّل خلخال نسيم رحمانی گردد

و در خلال ديارش نفوس رحمانی مقّر گزيند کوکب تقديس تابد و ساحت

ص ٢٢٠

قلوب را بپرتو توحيد بيارايد خداوند جليل روز بروز برموهبت

افزايد واحسان وبخشش بنمايد دلها بياسايد وجانها حيات

ابدی يابد الطاف حق بی پايان است وفيوضات حضرت احديّت

باقی و جاودان هرچه از اين دريا اعتراف نمائيد نقصان نيابد

و انچه از ان شمس حقيقت اقتباس کنيد شعاع بپايان برسد الحمدللّه

در ظّل موهبت نيّر اعظم افق احديتّيد ديگر چه خواهيد و مظاهر

الطاف ان صبح نورانی هستيد ديگر چه کامرانی طلبيد اين نهايت

ارزوی ابرار است ومنتهی امال بندگان مقّر پروردگار و عليکم التحيّة

والّثناٌ ع ع

هوالّه

ياران مهربانم از قرار معلوم ان مرز وبوم از رائحهٌ جنّت

ابهی معطّر گشته نفحات قدس را انتشاری و قلوب ابرار را

فرح واستبشاری اين را بدانيد که سرمايه هر سروری

و اساس هر حبوری ياد خداست و ذکر حق سبب نشاط و

انبساط و شادمانی وکامرانی و مشروط بحاسيّات روحانی

ص ٢٢١

و ما دون ان اضغاث احلامست وامواج سراب پس

تا توانيد محفل الفت بيارايند و بذکر حق مشغول شويد ولی

در هايت حکمت و مراعات اوقات چون چنين نمايند انوار

فيوضات ميدمد و ساحت قلوب را روشن و نورانی

نمايد وعليک وعليکم الّتحية والّثناٌ ع ع

ايتّهاالمنحذبة بانوار ساطعة من ملکوت الّه انّی قرئت رقيمتک

البليغه و نميقک الفصيحة الّناطقه بفرط سرورک ببشارات الّه

و هميقتک الفصيحة الّناطقه بفرط سرورک ببشارات الّه

و وفور حاسياتک الوجدانيّه وسنوحاتک الّروحانيّه من فيوضات

الحضرة الّرحانيّه فيا طوبی لک من هذه الموهبة و يا بشری لک من هذه

المنحة و يا سرورا لک من هذه الّتاييد ويافر حالک من هذاالّتوفيق

و عنفريب تشاهدين بعين الّرور اثارالّنجاح والفلاح من ثباتک

علی محبّة الّه واستقامتک علی ميقاق الّه وشّدة انجذابک الی الّه

و جزم عزک علی نشر نفحات الچه ودوام تبشريک ببشارات الّه اعلی

اّن الّشئونات الّناسوتيّه ولو کانت سلطنة الارض بتمامها فانية

لا عاقبة لها ولاثمرة لها ولا تساوی جناح بعوضة عندالّه اين

ص ٢٢٢ الملوك والملكات واين القصور والمقصورات واين العروش

و لاکاليل الجليلة من ملوک الفرس واليونان والرّومان قد انتل

تلک العروش وانهدم تلک القصور وسقطت تلک الاکاليل

واّما کّل امة من اماٌ الّه التّی فشرت نفحات الّه وخدمت ملکوت الّه

و نادت بکلمة الّه لازال تعلو وتنتشر علی ممّر الاعصار ماثرها

فجرها ساطع نجمها لامع رايتها خافقة ومرتبها شاهقة اکليلها

يتلئلها وانجلها يترتل صيئها ذايع وصونها شايع روجها

فی اوج الملکوت وضوپها فی افق الّلاهوت واسئل الّه

ان يجعلک واجدة منهّن يا امة الّه وعليک الّتحيّة والّثناٌ

وبلغّی تحيّتی لامة البهاٌ اّم الموٌمنين عمتک المحترمة ع ع

هوالّه

الهی الهی انّی اتوسّل بذيل کبريائک واتعلّق باهداب رداٌ بهائک

و اتضّرع اليک واتوکّل عليک واسعی اليک وابسط اکّف

الابتهال الی باب رحمانيتّک متوجّها الی ملکوت ربّانيتّک

و ادعوک ان تلقی علی احبّتک کلمة الّتوحيد والاصطبار فی هذا

ص ٢٢٣

الايّام الّذی اشئّد اعصار البلآيا علی الابرار ويمّر عليهم

کّل يوم حاصب من البلوی و تشّئد عليهم زوابع البغضاٌ من

کّل اصم اعمی لا يسمع الّندآٌ ربّ انّهم احتملوا لم القوم و

الّطعن واللّعن فی کّل يوم والزجوا لنّهب والعذاب والّسجن

والنفی والعقاب و صبروا علی تسّلط کّل علج اتبّع الّنفس والهوی

و نصح کّل عجل ضّل وغوی وثبتوا علی سبيل الهدی و تجّلدوا

فی کّل مصيبة کبری وتضرعوا اليک فی الّصباح والمساٌ و

نادوا سحان ربّی الاعلی انّک انت سامع الّندآٌ ومستجيب

للّدعاٌ وانّک انت ربّ الاخرة والاولی ای ياران روحانی

من مدينهٌ خوی از بدايت طلوع صبح هدی جمال اعلی معرض مرور نفحات الّه

بود ومورد عنايت جمال ابهی لهذا اميد وطيد است که نور احديّت را

انتشاری عجيب دران خواهد شد الحمدللّه که حال نفوسی مبعوث شده اند

ثابت بر دين الّه وراسخ بر ميثاق الّه البّته تاييد شديد جلوه نمايد

و نار موقده الهّيه شعله مزيد زند وتجلّی طور لمعه نثار کند وتعالم

الهی ترويج گردد واحکام ربّانی ترتيل شود واداب وروش وسلوک

روحانيان چنان تاٌثير نمايد که بهشت برين گردد بکمال عجز ونياز

ص ٢٢٤

از حضرت پروردگار التماس واستدعا نمائيک که ان ياران الهی را در هر دم

حياتی جديد احسان کند ولطف بديع مبذول دارد واهتزاز و انجذابی

عنايت فرمايد که ان اطراف جلوه گاه الطاف گردد وان اقليم جنّة النعيم

شود وبهشت برين گردد هر چند تعّرض اعذا شديد است وقلوب قاسيه

مانند حجر و حديد با وجود اين کلمة الّه را چنان نفوذی عجيب که در صخرهٌ

صمّاٌ تاٌثير كند وجسم حديد را بقوّه جاذبه بربايد ملاحظه كنيد

که کلمهٌ الّيه را چه تصّرف و نفوذی است اهلی امريک جميع اهل اسيار

همج رعاع معتقد بودند وابدا اعتنائی بهيچوجه نداشتند بلکه چون

امم متوّحشّه از تمثيل و تشخيص ميکردند مانند طوائف اسيا ميگفتند

حال ملاحظه فرماييد که نفوذ کلمهٌ الهيّه چه کرده که چنين نفوس را چنان

خاضع و خاشع فرموده که پرستيش نيّر اعظم نمايند واين تربيت اشرف

شمس حقيقت دانند همين از برای هر منصفی کفايت است که اين قّوت

و قدرت الهيّه است واين نفوذ نفوذ کلمهٌ ربّانيّه باوجود انی اهلی

ايران در اشّد حرمان فواحسرة عليهم انان که دور بودند نزديک شدند

و نزديکان غافل گشتند اينست که حضرت مسيح ميفرمايد از جميع ممالک

عالم داخل ملکوت ميشوند وابناٌ ملکوت خارج ميشوند سبحان الّه

ص ٢٢٥

اين چه حکمت است بلکه ظهور قدرت کلّيه الّهيه است تا جميع بدانند

که مقّدر حقيقی و معطی و هادی و واهب و موٌيّد حضرت کبرياست

يختّص برحمته من يشاٌ قل اللهّم مالک الملک توٌتی الملک من تشاٌ

و تنزع الملک ممّن تشاٌ تعّز من تشاٌ وتذّل من تشاٌ بيدک الخير

انّک علی کّل شئی قدير يا احبّاٌ الّه اّن الّه اختارالاصفياٌ

وانتخب الاقتيا للّدخول فی ملکوته الاعلی والخلود فی جنّة الابهی

ووفقهم علی اعلآٌ کلمة الّه و ترتيل ايات الّه وابرآٌ الاکمه

و الاّصم والابکم واحياٌ الموتی وجعلهم ملائکة الّسماٌ ومفاتيح

باب الهدی ومصابط الهامه ومشارق انواره ومواقع نجومه

و شهب رجومه ومصابيح افلاکه ومناشير برهانه ودلائل

حجّته وبشائر رحمته طوبی لهم من هذاالفضل العظيم وبشری

لهم من هذاالفّوز المبين و عليکم التحيّة والّثناٌ ع ع

بواسطه حاجی علی محمد هوالّه جميع اذربايجان احبای الهی عليهم

بهاٌالّه الابهی

حمدا لمن استقّر علی سرير وحدانيّته واستمّرت نسائم الانس من حديقة رحمانيّته

وهاج ارايح لواقح الاسرار علی قلوب الابرار فی الاسحار من مهّب عنايته

وماج بحور العرفان برياح فاحت من شطر فردانيّته وله الّشکر علی الفيض

ص ٢٦٦

الجليل والاشراق المبين والتجّلی بصفة الّرحمن الّرحيم والبهاٌ المتلئلا

فی الافق الاعلی علی الّنقطة الاولی والکلمة العليا والطلعة النوّرآٌ

الشعلة الفارانيّه واللمعة النورانيه والحقيقة الّرحمانيّه والکينونة الّصمدانيه

مادامت المعانی الکلّيه باقية الی سرمد الاعصار والادهار ای ياران

رحمانی من جناب زائر چن ببقعهٴ مارکه واصل شد سر باستان مقدس

نهاد در حق ياران استمداد از فضل بی پايان نمود ورقه مرقوم کرد

و ذکر ان روحانيان فرمود از فرابت نام نامی ياران الهی در قلب عبد

البهاٌ گلهای معانی شکفت ونفس رحمانی استشمام کرد وبر زبان راند

که انی بوی جان است که از ياران مبلان بمشام ايد ويا رائحه گلشن عرفانست

که از گلزار دلهای دوستان ممقان ميرسد ويا ندای جانفزای ياران

اسکوست که از هر سو مسموعست ويا جام لبريز احبّای تبريز است

که چنين شورانگيز است و يارائحه طيبّه نفيسه است که از احبّای تفليس

ميرسد بالاجمال قلوب شادمانی يافت ونفوس احساسات روحانی

جست چشمها بمشاهدهٌ اسماٌ مرقومه روشن شد و گوشها باستماع

نامهای مبارک ملّتذ گشت که الحمدللّه اين نفوس بنفحات قدس ماٌنوسند

ص ٢٢٧

و اين اشخاص بانفاس حديقهٌ انس ماجلوف سرگشته گان کوی حقّند

و اشفته گان روی دوست تشنگان جوی معانيند و شيفته گان موی دلبر

روهانی و زنده ببوی جانپرور حديقهٌ معانی در ظّل ممدودند و تحت

لواٌ معقود وناظر بمقام محمود وساجد درگاه رّب معبود وشيدای

جمال مقصود طوبی لهم وبشری لهم نجالهم و طوعا لهم من فضل ربّهم العزيز

المحبوب ای ياران روحانی عبدالبهاٌ وکگلهای نورانی جنت ابهی وشمعهای

روشن محفل تجلی از حق ميطلبيم که دمبدم مظاهر الطاف توحيد گرديد بلبلان

گلشن معانی شويد وطوطيان شکر شکن الهی گرديد بازان اوج عّزت

شويد و صيد تر وحدت نمائيد سبب اعلآ کلمة الّه گرديد ووسيلهٌ

انتشار بارقهٌ موهبة‌الّه زيرا جانان مهربان است وحضرت يزدان

متجلّی بصفت رحمن اين ايّام حيات را فدای ببيل نجات کنيد واين

زندگی فانی را وسيلهٌ کامرانی جاودانی نمائيد بظّل شجرهٌ خوبی شتابيد

و در ملکوت ابهی در محفل تجّلی جمال بها درائيد همدم شموس افق حقيقت

شويد وهمراز نفوس ملکوت احديّت الهی الهی سخن ضعفاٌ ايّدنا بقوتّک

ص ٢٢٨

القاهره علی مقاومة اهل الاوهام ووفّقنا علی طاعتک بين الانام

واحفظنا من نجوم عبدة الّشيطان واحرسنا بعين رعايتک فی حصن الامان

وانزل علينا کلمة الّصبر عندما يشّتد الامتحان والق فی قلوبنا الّسکون

والاطمينان عندما يصول جيوش الّظلم والّطغيان انّک انت العزيز

الکريم الّرحمن وانّک انت القويّ السديد الارکان ای بنم روحانی

قراسد شلرم و نورانی قرداشلرم سوگلی يارانم شانلی ناملی دوستانم

بو جهان ظلمانی طاردر وتاريک وتار در وسعنی يوف زحمنتی چوق

وفا سز جفاکار جيفه و مردار بولندغی جهتيله مرغان چمنستان حقيقت

يوندن نفرت ايتديلر وگلشن بهاره رغبت وحدائق قدس هجرته

هوس ايلديلر لذائذ جسمانيّه وحشمت دنيويّه وراحت بدينّه وناز

و نعمت فانيه پی ارامديلر حيات ابديّه ونعمت سرمديّه و حشمت معنويّه

و موهبت ربّانيه يه کوکل باغلاديلر ارزوی جانلری وامال وحدانلری

انجق قربيّت درگاه احديّت ابدی شمس منير حقيقتک اشعهٌ زرينی و تجّلی

دلنشينی استفاضه ايله ظلمات تعلّق عالم فانيدن قورتولديلر شمدی

ملاحظه ببورون عجبا افق حقيقتدن شعشعه نثار اولان اوپارلاق

ص ٢٢٩

يلدزلری سعادت ابّديه يی قازانديلر يوخسه اسفل درکات جهالتدو

مکين وحبّ دنيا يه رهين واسفل سافلينی نشمينگاهو ال ايدن وگلخنسرای

ياس و نکبتده ياشايان بايقوشلرمی سعادت حال بولديلر اوج

عّزت ابديه نک شهباز بلند پرواز لری انجق شاخسار ملکوت

ابهايه قونديلر وحدآئق ملاٌ اعلاده اغاز طرب و ترانه يی باشلاويلر

سزکه بلبل گلشن هدايتسکز مرغ اساستايش حضرت کبريايه همدم

و دمساز اولمليسکز و محافل قدسده ومحامع انسده شمع روشن

و شاهد انجمن اولملسکز جانلرنرشاد اولسون غمدن ازاد اولسون

فيض تجلّی مزداد اولسون و مزرعهٌ امال اباد اولسون ع ع

هوالّه تبريز جناب اقاميرزا حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه

هوالّه

نامه انجناب رسيد وبرتفاصيل اگاهی حاصل شد فی الحقيقه

چنين است که مرقوم نموديد اميدواريم که بعون وعنايت الهيّه

شهريار عادل پادشاه باذل درجميع امور موّفق و موٌيّد گردند

و سبب راحت و اسايش رعيّت شوند تا سراپردهٌ عّزت ديرين

ص ٢٣٠

ايران درقطب امکان بلند شود وسلطنت اعليحضرت تاجداری

پايه ورتبه پيشين را حاصل کند اگر چنانچه رعايت بيچارگان

و حمايت ستمديدگان چنانکه بايد وشايد درسايهٌ حمايت مجری

گردد البتّه دلبر امال ايرانيان جلوه کند وپرتو اقبال اندولت

ابد مّدت بر خاور وباختر بتابد از قرار مسموع بيخردان و نادانان

در انصفحات بسيار حرکات مغرورانه نموده بودند سبحان الّه

اين بی فکران چنان گمان کنند که اگر در نفوذ حکومت فتوری

حاصل شود از برای انان ثمری دارد هيهات هيهات بلکه انان

بکلّی در مغرب نيستی متواری گردند هرچه نفوذ دولت بيشتر است

ملّت قدم پيشتر نهد ودر مراتب مدّنيت وسعادت و راحت و عّزت

بيشتر ترقّی نمايند الحمدللّه که خداوند عالميان ظاهر وعيان فرمود

که خيرخواه کيست وبدخواه که صادق ظاهر شد وخائن اشکار

گشت در زمان سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه مرحوم چون

قوشون روس از رود ارس گذشت اول خائن سيّد فتاح مجتهد

غير عليم بود که دروازهٌ تبريز باز کرد وسپاه روس را پيشواز

نمود و چنان ولوله واضطراب درشهر انداخت که عموم اهل تبريز

ص ٢٣١

خائف وهراسان شدند وبزرگان فرار نموده بی سروسامان

شدند و چون صلح و اشتی شد راه بروس برد و عاقبت خدا

اورا ماٌيوس نمود خدانکرده اگر درسلطنت لاسمح الّه فتوری حاصل

شود جميع اهالی ايران ذليل واسير وحقير گردند و اين باندک

ملاحظه ئی مشهود وعيان گردد وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

اين بنده استان حضرت کبريا هر چند اباد فرصت ندارم و مهلت

نيست که نامه نگارم ولی چون همواره بياد تو پردازم وذکر تو خواهم

لهذا بدين مختصر نامه مزاحم گردم هرچند اسباب راحت واسايش

بجهة شما ابدا فراهم نيامد وميدانم که در زحمت ومشقّتيد امّا

باستان مقّدس خدمت کرديد واين اعظم بشارت و مسّرتست کام

دلست و راحت جانست الحمدللّه سروران کشور پاک جانست

و عادل ومهربان دانا وهوشياراست و سالار وداور و حامی

مظلومان بر جميع احبّا لازمست که بدعای ابّديت دولت قويشوکت

بپردازند واعليحضرت شهريار را بستايند وسروران عادل را عّزت

پايدار بخواهند تااين دولت ابد مدت سراپردهٌ عّزت در قطب افاق

ص ٢٣٢

برافرازد جميع ياران الهی را بايد دلالت بر دولتخواهی اين شهريار

نمايند ع ع

هوالّه

مکتوب شما واصل گرديد وبر مضمون اطلاع حاصل گشت

امثال انجناب سزاوار چنانست که بجميع نفوس براًفت ومدارا

حرکت نمايد واگر کسی بمعارضه ومجادله قيام کند بکّلی سکوت

نمايد زيرا اگر بمقابله انسان برخيزد البتّه اساب کدورت بميان

ايد و کدورت مورث غيظ وحّدت گردد وغيظ و سورت

نفس منجر بضلالت شود چنانکه جمال مبارک فرموده اند که اگر

ميان دونفر از ياران الهی مجادله شود ودر مسئلهٴ از مسائل الهيّه

مباحثه واقع گردد منجّر باختلاف شود واختلاف سبب توهين

امرالّه مقصود اينست که شما با نفسی معارضه ننمائيد جميع امور درست

خواهد شد عبدالبهاٌ از عهده برايد وامر را در مرکز حقيقت استقرار

دهد اليوم بايد کل مرا عبدالبهاٌ خظاب نمايند لکن کسی را با کسی حقّ

جدال نه زيرا جدال سبب عناد شود وانچه من ميگويم و ازاين قلم

جاری ان باقی و برقرار و ماعدای ان چنانکه مشاهده نموديد

ص ٢٣٤

کسراب بفيعه يحسبه الّظمان ماٌ باری انجناب حال اين مباحث را

ترک نمائيد زيرا بيشهٌ سبب اختلاف بين احباب ميشود و درخصوص

اعمال بنوع مهربانی همچنانکه عبدالبهاٌ توشهٌ نصيحت نمائيد نه اينکه

بزجر و شّدت وحّدت زيرا شّدت وحّدت ابدا ثمر نبخشد بلکه

بالعکس نتيجه دهد مقوصد اينست من ميخواهم که جميع شمارا دوست

بدارند غمخوار بدانند نه معارض ودراين ايّام وجود شما در

ان مکان لازم و محابره اين عبد با شما مستّمر اگر حرکت بسائر جهات

نمائيد ...؟ کار مختل گردد و جايز نه و امّا مقام اين عبد جمال

قدم روحی لاحبّائه الفداٌ عبدالبهاٌ را از پستان عبوديّت شير

داد ودراغوش محو وفنا وبندگی وازادگی پرورش عنايت

فرمود قسم بروی و موی و خوی انی دلبر يکتا که جز شهد عبودّيت

در مذاقم شيرين نه وجز صهبای فنای صرف ومحوّيت تامّه سبب

نه و شادمانيم نگردد وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای مستضئی از نور هدی از اذيّت وجفاٌ و شماتت اعدآٌ محزون مباش

مغموم مگرد همواره جاهلان شماتت عاقلان گردند و محرومان ملامت

ص ٢٣٤

محرمان خلوتگاه اسرار رحمن نمودند ولی مدتّی نگذشت که نادم

و پشيمان شدند ودرکمال خجلت بنهايت مدح وستايش پرداختند

عنقريب اين نفوس لوامّه بنبعت شما افتخار خواهند نمود وادعاّی

ايمان سرّی خواهند کرد که ماکتم ايمان مينمودم وتقّيه ميکرديم

چندی نگذرد که جميع خلق بياران الهی تاللّه لقد اثرک الّه علينا

خواهند گفت ع ع

هوالّه

ای مفتون جمال انور ابهی فضل.....؟ را ملاحظه نما که پرتو

هدايت کبری بتابيد و ظلمات غفلت متواری گشت صبح محبّت الّه

دميد وساحت قلب رشک بهشت برين گرديد ندای الهی بسمع

در امد واهنگ ملاٌ اعلی بگوش رسيد اين چه موهبت است و اين

چه عنايت اين چه مرحمت است واين چه هدايت ليس هذاالاّ من فضل

ربّک الّرحمن الّرحيم پس بکشرانهٌ فيض عنايت کبری شب و روز بنشر

نفحات الّه مشغول گرد تا جنود الهام تاٌييد نمايد وانوار تجلّيات بتابد

قلب بجوش ايد و زبان بگفتگو پردازد اين بندهٌ الهی لسان فصيح بگشا

و نطق بليغ بنما وبيان براهين بکن تا نفوس سائرين که باسفل سافلين

ص ٢٣٥

افتاده اند باوج علييّن پرواز نمايند واز عين يقين بنوشند

و بمشاهده نور مبين ديده روشن کنند وعليک التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالّه

الهی الهی تری وتشاهد ماجری فيهذه الايّام الّتی فتحت ابواب البلآٌ

علی وجوه الاحبّاٌ وتّلبدت غيوم المصائب فی افق الامکان علی الاصفياٌ

حيث دمدمت الّرعود وتالّقت البروق ونزلت الّصواعق الخوارق

و امطرت الّسماٌ بماٌ منهمر من الباٌساٌ والّضرآٌ وتنّزلت سهام الّرزايا

کصّيب من الّسماٌ وانحدرت سئوال الجفاٌ ومحت طلول الوفاٌ وهدمت

بنيان الاصفياٌ ربّ ربّ اّن ايادی الّظلم قد تطاولت و سيوف الاعتساف

قد سلّت و سهام الجور قد صّوبت و نيران البغضاٌ قد التهبت فهجهت

ذئاب الکاسرة وکلاب خاسرة وسباع ضارية علی احبتّک فی مملکتک

و سفکواالّدماٌ وقطعواالاعضاٌ وحرقواالاجسام و نهبواالاموال

و حرقواالبيوت و هتکوا بل فتکوا حتّی بالاطفال والّرضّاع و ذوات

الخدور وربّات الحجال قد ارتفع الّضجيج وصعدالعويل من القلوب

عندما اشتّدت هذه الکروب ووصل الی عنان الّسماٌ فلارحموا علی اطفال

ص ٢٣٦

وضّع ولاشيوخ خّشع ولاصبيان رّتع ولانساٌ فی خودرالّعظمة

والعفّة کّل هذا يا الهی جری فی سبيلک وقضی فی محبّتک واحسانک

مشتعلون بنار محبّتک حيث کانوا ينادون بين هذاالّضوضاٌ

و تسعر نارالبغضاٌ وقعقعة سيوف الاعدآٌ يا بهاٌالابهی و يفدون

الارواح بکّل سرور وفرح وانشراح و تتهّلل وجوههم وتتهلهل

البنتهم فی معمعة البلآٌ بل رشحات دمائهم تکتب علی الّثری ايات

الفدآٌ و تنقّش علی صفحات لثری اسمک الابهی ربّ ربّ الی متی

تترک احبتّک بين يدی هولآٌ الاقياٌ تحت غارة سعوا من خصبة

ظالمة شاربة للّدماٌ و ثلة ضارية جارحة البرائن والانباب

اليسوا هولآٌ اغنامک المظلومة وعّزتک القديمة ابباهرة فی افق

العلی اّن القلوب قد ضّجت و الّصدور قد ضائت والّنفوس قد خابت

والارواح فنت من هذه المصائب المتتابعة لامرادفة المستّره فی

القرون والاعصار ادرک ياالهی ضعفاٌ الصبيان وعجزآٌ الّنسوان

و فقرآٌ الايامی وضعفاٌ الايتام بفضلک ورحمتک يا ربّی الکريم

الّراحم الحافظ العزيزالوّهاب ع ع

هوالّه ای امناٌ رحمن در اين اوان که نار امتحان در ممالک ايران

ص ٢٣٧

برافروخته واتش ظلم وعدوان اجساد يارانرا سوخته ونساٌ شهيدان

و کودکان نورسيدگان بچنين مصيبتی ناگهان مبتلا گشته ملاحظه نماييد

که حنجر ياران بخنجر ظلم وعدوان بريده گشت و سينهٌ روحانيان

هدف هزار تير جفا گرديد خون نازينان ريخته شد و جسد روحانيان

ريزه ريزه گشت ونسوان شهيدان بچه حالتی و چه حسرتی وچه مصيبتی

گرفتار شدند باوجود اين فتور نياوردند و قصور ننمودند درنهايت

ثبوت واستقامت تحّمل هر جفائی ومتحّمل هر ظلم وعدوانی گشتند ملاحظه

نماييد که قّوت يقين وقدرت ايمان وثبوت بر پيمان چه معجزهٌ اشکار مينمايد

نفوسيکه در پرند وپرنيان پرورش يافته دردست کلاب جفاکار افتادند

فورا بستر خاک را بالين يافتند و روی زمين را بخون نازنين رنگين

نمودند بقسميکه تيغ و سنان را اروزی جان يافتند وتير وسهام را

موهبت يزدان دانستند اينست دليل ثبوت اينست برهان رسوخ

و اينست ايات استقامت بر پيمان جمال مقصود وعليکّن التحيّة والّثناٌ

ع ع

هوالّه

ای سمّی اين عبدالهی نام تو غلام حسينست وحسين اسمی از اسماٌ

مبارک پس سمّی عبدالبهائی واز اهل وفا نام تو چون از قلم ابرار

ص ٢٣٨

جاری گشته لهذا بذکر تو پرداختم وبياد تو مشغول شدم هرچند

دراطارف واکناف صوت ضوضاٌ و غوغاٌ بعنان اسمان رسيده

وارباب غمائم درنهايت بغض و عداوت قيام نمودند يکی واشريعتا

فرياد براورد وديگر نعره وادينا بلند کند وديگری واسوئتا

گويد وديگر فياد واحسرتا زند وعوام کالهوام نيز مانند همج

رعاع اتابع هر ناعقی نمايند وپيروی هرخاسری کنند وحدت

واجب الوجوب را وحدت الوجود خوانند ومحو الموهوم وضهواالمعلوم را

سهو نسيان شمرند ومانند گرگ درنده و سگ گزنده براغنام

الهی هجوم نمايند قدخسرالّطالب والمطلوب وقد ضّل الّتابع و

المتبوع ولهم الخسران فی الاخرة والاولی وسيجعلهم الّه اذّلة فی

الارض ويجعلهم من الخاسرين والی الحمدللّه که در انديار علم عدل و داد

مرتفع و سراپردهٌ قسط وانصاف متنّصب سرور عادل حامی مظلمان

و سالار سپاه پناه هردادخواه حمايت ستمديدگان نمايد و رعايت ازادگان

فرمايد وحريّت پاکان جويد لهذا نه گرگان راچنگ ودندانی و

نه عوانان را سهم وسنانی ون هارباب عمائم را غنائمی بلکه کل رعايا

در مهد امن و امانند وستمکاران در بند سياست عادلان لهذا

ص ٢٣٩

همواره عجز ونياز بيزدان بی انباز نمائيد وطلب عون و عنايت

کنيد و توفيق و نصرت ان سرور جوئيد قدر اين نعمت بدانيد

و اين اسايش وراحت را غنيمت شمريد از خدا خواهم که جميع ياران را

مانند اختران درفلک عرفان روشن وتابان فرمايد وعليک

التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

اللّهم ياغافرالّذنوب وستّارالعيوب ويا کاشف الکروب ادرک

عبدک الّذی رجع اليک برحمتک التّی سبقت الاشياج ونعمتک التّی

سبعث فی عالم الابداع واغرقه يا الهی فی بحور عفّوک وظهره عن کّل

ذنب واجعل به مقعد صدق عليّا ربّ لاتعاملنا بما تستحّق

اعمالنا ولاتواخذنا بسوٌ افعالنا بل عاملنا بفضلک الّذی

لو شمل المذنيبين لجعلهم من المّقربين وعفوک الّذی لو سمحت به

للخاطئين جعلهم من المتّقين رّب ربّ ان کثرت الّذنور

و عظمت الخطايا واشّتد ظلام العصيان علی البرايا فعفوک و

غفرانک فجر ساطع وصبح لامع ونّور باهر کاشف لظلام

الّديجور مبّدد ومشتّت للغيوم المتکاثفة فی افق الّظهور واّننا

ص ٢٤٠

بکّل عجز وابتهال تتّضرع بين يديک وتتوکّل عليک وترجع اليک

ان لاتخيّب الامال ولاتجعلنا اسيرالقنوط فی وهاد الهبوط

و لاتقطع رجانا عندا جالنا انّک انت العفّو الکريم العزيز الغفور

ع ع

حضرت اسم الّه المهدی عليه بهاٌ الّه الابهی

يامن احبّه الّه واحبّه من کّل قلبی احزان و پريشانی و حسرت وحرمان

روحانی نه چنان عبدالبها را اسير ناله وفغان نموده که فرصت تحرير

و تقرير دهد زيرا مشاهده نمايد که ياران وفا هريک دربزم فدا

جام صهباٌ نوشيده واز وجد وطرب بال و پر روئيده وبملکوت

ابهی پريده واز فم مطّهر طوبی ثّم طوبی شنيده وما درباديهٌ

حرمان محروم و سرگردان انان سرمست ءشن الست قدح باده

بدست رقص کنان در قربانگاه عشق سر بباختند وبملاٌ اعلی دواسبه

بتاختند وعلم شهادت کبری افراختند وما دراين حيّز ادنی عالم

...؟ ماٌيوس از ان موهبت کبری ذلک من فضل الّه يوٌتيه من يشاٌ

والّه ذوفضل عظيم ربّی ربّی ارزقنی تلک الکاس الطافحة

بصهباٌ الوفا انّک انت الکريم الوهّاب چون ضوضاٌ اعدا بلند

ص ٢٤١

و جهلا درجميع جهات مانند ماران در گزيدن هر هوشمند مشغول

و بفرياد واشريعتا وادينا ماٌلوف و بساط شهادت کبری وقربانی

درسبيل جمال ابهی مبسوط امر مشرق الاذکار اهميت کبری يافته

حال بايد صد درجه بيش از پيش همّت نمود که درچنين وقتی اين بنيان

الهی مرتفع گردد واين اساس ؟ذاشته شود حلاوتش ولّذتش

دراينست که در چنين بلوائی اين لواٌ بلند شود واين بناٌ مرتفع

گرد عبدالبهاٌ بتعمير تربت و درفارس به بناٌ بيت مقّدس

در اين روزها قيام نموده وهذامن تائيد ربّی ع ع

هوالّه قزوين جناب يوسف خان عليه بهاٌالّه

زيارت من فاز بالشهادة الکبری جناب ميرزا اسماعيل خياط عليه بهاٌالّه

هوالّه

الّنورالّساطع من الّنيرالاعظم تعشيی مرقدک المنّور وجدثک المطّهر

يا من تمنّی کاس الفدا حبّا بالجمال الابهی وشرب رحيق الوفا من

کاٌس العطاٌ وصعد روحه الی حديقة البقا محفل اللّقا المرکز الاعلی

و ادرک المثول بين يدی ربّه الغفور وتشّرف بمشاهدة الجمال بعد

کشف سبحات الجلال اشهد انّک امنت بربّک الکريم واقبلت الی

ص ٢٤٢

الّنباٌالعظيم وسمعت ندآٌ مولاک الجليل واجبت الدعوه و

ادرکت النّعمة وسابقت الی الّرحمة واقمت الحجّة الّنوراٌ وسلکت

الحجّة البيضاٌ وحزت القدح المعلی وناديت باسم الّه وهديت

الی الّه ونسيت ما سوی الّه حتّی اشتهرت بين الخلق باسم الحّق و

استهدفت الّسهام المصّوبة من اللّئاٌ فی سبيل ربّک العزيز العّلام

و تمنيّت کاٌس الفناٌ فی محبّة محبوبک الابهی طوبی لراسک

المذبوح ودمل المرشوش وجسدک المقطوع روحی لک الفدا

ايّهاالمنجذب الی الملا الاعلی والرابة الخافقة فی ميدان الفداٌ و

الّسراج الّساطع بانوار الوفاٌ والنجم البازغ فی مطلع العلی والّطير

المتطائر الی رياض البقاٌ والحمامة المتّغردة فی غياض الّسناٌ والّسمکة

السابحة فی حياض الّثناٌ فدينتک بروحی وذاتی و کينونتی يا مظهر

الولاٌ والّنارالموقدة فی شجرة الفدا طوبی لنفس تبرّکت بترابک الّطاهر

و استضائت من نورک الباهر وقبّلت مرقدک الّزاهر وتعطّر مشامه

بطيب رمسک العاطر روحی لک الفدآٌ يامن استشهد فی سبيل الّه

و توجّه الی ملکوت الابهی و شرب الّرحيق الاصفی فی محضر تجّلی

ربّه الاعلی وعليک التحيّه والّثناٌ

ص ٢٤٣

ای ثابت بر پيمان اين زيارت حضرت ميرزا اسماعيل خيّاطست بايد

احبّا هريک درنهايت انقطاع و انجذاب والتهاب بنار محبّة‌الّه از

قبل عبدالبهاٌ تلاوت نمايند وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه شيکاغو اعضاٌ محترمه محفل روحانی عليهم بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ايهّاالمنجذبون ايّهاالّثابتون ايهّاالغيورون فی خدمة

امرالّه والباذلون الاموال والارواح اعلاٌ لکلمة‌الّه انّی

قرئت تحريرکم الجديد المورخ ٧ مارث سنه ١٩٠٣ وامتلاٌ قلبی

سرورا من معاينه البديعه و مضامينه البليغه انّها حقّا من

نفثات روح التّائيد من الّرب المجيد يااحبّاٌ عبدالبهاٌ

و سهمائه وشرکائه فی عبوديّة ربّ الجنود اّن اعظم الامور

واهّم الّشروع اليوم تاٌسيس مشرق الاذکار وبنيان معبد

يرتفع منه صوت الّتهليل الی ملکوت ربّ الجليل طوبی لکم

بما افتکرتم فيهذا و نويتم تاسيس هذاالبناٌ وسبقتم الکّل

فی بذل الاموال لهذاالمقصدالعظيم والمشروع الکريم

سترون ملآئکة الّتاييد متتابع عليکم وجنودالتّوفيق تتهاجم

ص ٢٤٤

امامکم و عندمايتّم مشرق الاذکار و تتوقّد فيه الانوار ويحضر

فيه الابرار وتقوم الّصلوة تضّرعا الی ملکوت الاسرار ويرتفع

صوت الّتمجيد للّرب المجيد هنالك يفرح الموٌمنون وينشرح

صدور امتلاٌ بمحبّة حّي القّيوم ويهرعون الّناس الي الّتبتل في

ذلک البيت المعمور و ينتشر نفحات الّه وتعلو کلمة‌الّه و تتّمکن

تعاليم الّه من القلوب تمکّن الّروح فی الّنفوس ويستقيم الّناقوس

علی امر ربّکم الّرحمن وعليکم الّتحية والّثناٌ ع ع

شيکاغو اعضاٌ محفل روحانی عليهم بهاٌالّة

هوالّه

ايهّاالمختارون ايهاالّثابتون ايّهاالمنادون ايهّاالمخلصون

انّی اشکر ربّی الاعلی بما اختتارکم للندآٌ باسمه بين الوری وجذبکم

الی الجمال الابهی واقامکم علی نصرة امرالّه واوٌمل منه ان يجعل

وجوهکم ساطعة الانوار فی تلک الّديار متهّلللة کوجه الّسماٌ

باشراق بارق الّصباح علی الافاق و انّی ابشرکم بالّتائيدات التّی

متتابع عليکم من فضل ربّکم لانّکم قمتم بکّل قوتّکم علی خدمة امرالّه

فی تلک العدوة القصوی انظروا الی هذاالفضل العظيم والفوز

ص ٢٤٥

البديع وابشرکم باّن مشرق الاذکار قد تاسّست فی عشق اباد

بکّل فرح وسرور عظيم واجتمع احبّاٌالّه بکلّ بشارة وبانفسهم

ينقلون الاحجار فی ظهورهم شعفا بمحبّة‌الّه واعزازا لامرالّه

فسوف يرتفع ذلک المعبد العظيم ويصل صوت الّترتيل منه الی الملکوت

لّرفيع وانّی استبشرت بقيامکم علی هذاالامر الجليل فی ذلک القطر

العظيم فسوف ترون لهذه المشروع صيتا منتشرا فی الافاق و صوتا

رّنانا فی الاذان الملل فی کّل الاقطار فابذلوا جهدکم فی اتمام

ما باشرتم به حتّی بتاسسّ هذاالمعبدالکريم ويجتمع فيه احبّاٌالّه و

يداوموا علی الّصلوة والّتهليل والتکبير ويرتفع ضجيجهم بالّثناج علی

ماهداهم الی ملکوته وبلغّوا تحيّتی وثنائی الی کّل الاحبّاٌ فی ذلک

الاقليم الجليل وعليکم الّتحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای ثابت برپيمان مکتوب شما رسيد ومقصود واضح وپديد شد از همّت

وجّد و جهد احبّای الهی مرقوم نموده بوديد که دربنيان مشرق الاذکار

بی اختيارند وبنفس نفيس سنککتی ميفرمايند فی الحقيقه اين خبر بدرجهٌ

سبب سرور وقلوب گرديد که خارج از توصيف و تقرير است زيرا تصّور

ص ٢٤٦

حال ان جمع بزرگوار گرديد که درکمال خضوع و خشوع حمل احجار

نموده وبر ملوک عالم افتخار مينمايند ودر مشرق الاذکار بفعله گی

مشغولند خاک کشی کنند وبر درگاه احدّيت پيشکش تقديم نمايند

علی الخصوص جناب حاجی علی اصغر ميلانی که با ان حالت وبان رقّت

و بان وقار نقل احجار مينمايند بسيرا جان ودل مشتاق مشاهدهٌ

عکس ان بزرگوار انست ربّ ربّ ايّدهم علی خدمتک واشددا زورهم

فی حمل الاحجار لبناٌ المشرق الاذکار رّب رّب نّور و ق هولآٌ

الابرار بسطوع الانوار من مطلع الاسرار انّک انت العزيزالمختار

و انک انت الرحمن الرحيم امّا در خصوص مسئله تساوی حقوق رجال

و نساٌ در امر طلاق مرقوم نموده بوديد عقد و نکاح مشروط برضايت

طرفين است ولی فصل وطلاق موکول باراده زوج است تنها زوجه را

چنين صلاحيتّی نه که طلب فراق کند وبعد از مدّت يک سنه طلاق جويد

اين حکم الّه ولی بعداز نفرت زوجه تعصّب زوج بسيار بيجاست ومخالفت

بزرگواری عالم انسان البتّه انسان ربّانی راضی بان نگردد که در حالت

نفور اسير تعلّق زوجه بيشعور باشد بمحض انکه احساس نفور کند البتّه

از او بگذرد وفراق و طلاق مجری دارد درخصوص لوح معهود سئوال

ص ٢٤٧

نموده بوديد ان لوحيست حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب

من يظهره الّه تقديم حضور مبارک شود حضرات بيانيها اينرا وسيلهٌ

تخديش اذهان نموده اند که من يظهره الّه بايد طفل باشد تا ين عريضه

در مکتب خانه تقديم حضور مبارک گردد پس چون جمال مبارک طفل

نبودند من يظهره الّه نيستند جمال مبارک درکتاب ميفرمايند که مکتب

من يظهره الّه مکتب ظبيان نيست ومدرسهٌ اطفال نادان نه ان مکتب

معانی وبيان است که مقّدس از ادراک من فی الامکان ميفرمايد دران

مکتب لوح حضرت اعلی را که هديهٌ بديعه الهيّه بود مشاهده نمودم

باری حضرات بيانيها چنين اوهام فرموده اند که مکتب من يظهره الّه مکتب

صبيان نادان است تبّالهم و سحقالهم وتعشالهم من هذاالجهل العظيم

ان لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداٌ را اين عبد روزی در عراق بالّتصادف

در مکتب خانه ئی تقديم حضور مبارک کرد يعنی حامل اين هديه شدم

امة‌الّه الموقنه والدهٌ ميرزا جلال را تحيّت ابدع ابهی ابلاغ نما

و همچنين ورقات جنّت ابهی صبايای احبّا را که بتلاوت و مناجات

مشغولند وبترتيل ايات واقامهٌ صلوات اسئل الّه ان يوٌيّدهّن

علی الانجذاب والاشتعال والّتبتل والّتضرع والخضوع والخشوع

ص ٢٤٨

فی جميع الّشئون والاحوال ع ع

امريکا شيکاغو

هوالّه

ايّهاالمستفيض من فيوضات الّروح فی هذااليوم المشهود انّی قرست

تحيريرک البديع اللّطيف المعانی والفصيح الانشاٌ وشممت من حدائق

معاينه نفحات رياحين محبّة‌الّه وانشرح صدری بتلک العبارات

والاشارات الّتی ذّلت علی اقبالک الی ملکوت الّه وانجذابک بنفحات الّه

ايّهاالعزيزان شئت ان نجد شفاٌ علتّک ورواٌ غّلتک و برد

لوعتک عليک بالاطمينان والّثبوت والاستقامة فی محبّة الّه

والّتوجّه الی ملکوت الّه والمناجات فی جنح اللّيالی والاسحار

والّصلوة فی البکور والاصال تناجی ربّک وتقول الهی الهی احبّک

شفائی وذکرک دوائی وعرفانک عروجی والايقان بظهورک

سبب صعودی وارتقائی الی الاوج الاسمی فی ملکوتک الاعلی الهی

الهی ادرکنی بقّوة ملکوتيّه نافذة فی ارکانی واعضائی واجزائی

و اعصابی وعروقی وشريانی حتّی امتلاٌ بنفثات روح قدسک

يا ربّی و رجائی الهی الهی انت سوة قلبی وسرور روحی و بشارة

ص ٢٤٩

فواٌدی وروح حياتی و فلک نجاتی و سّر ثنائی لايخّيبنی عن باب

رحمتک ولا تمنعنی ان اغتسل فی ..؟ ايّوبک واشف من عللی وامراضی

و ضعف قوائی و انحلال وجودی انّک انت الّقوی المقتدرالعزيز

الّرحمن الّرحيم ع ع

زيارة لمن فاز بالّرفيق الاعلی حضرت الاستاد عليک اکبر الّبناٌ

هوالّه

عليک التحيّة والّثناٌ وعليک البهاٌ وعليک الّسناٌ يامن خلق

من جوهر الوفاٌ وخمرت طينته بماٌ المحّبة والولآٌ اشهد انّک منذ

ريعان شبابک بل نعومة اظفارک اقبلت الی ربک واجبت ندآٌ

مولاک عند ما ارتفع بين اللارض والّسماٌ وانجذبت بنفحات القدس الّتی

نفحت من حديقة البقاٌ واشتعلت بنار محبّة الّه بين الاصفياٌ و توّجهت

الی جمال الکبرياٌ بقلب ملتهب بنار محبّة الّه وقمت علی اعلآٌ کلمة الّه

و نشر ايات الّه وهداية کّل ضّال اعمی واعطاٌ التعاليم الالّهيه لکّل

طالب سمع القول ودعی وهديت الّناس الی الماٌ المعين والّنور المبين

وسبيل محبوب الّمقربين حتّی اهتدت الّنفوس وانجذبت القلوب واستبشرت

الارواح بطلوع صبح الهدی فی مطلع النقطة الاولی روحی له الفدآٌ

ص ٢٥٠

ثّم انجذبت واهتّزت واقتبست واستضائت من الّشعاع الّساطع

من شمس البهاٌ قد فديت بکلّيتی لاحبّائيه الّشهدآٌ وانّک فديت شئونک

و حطام الّدنا و ماملّکته فی العالم الادنی فی سبل الّه واخترت

لنفسک العبوديّة‌الکبری فی العتبة العليا وانشاٌت تاليفا اثباتا لظهور

الاسم الاعظم فی عالم الابداع واستدللت بالدلآئل الواضحة وانجحج البالغة

والاخبارالواردة والايات المنزله علی ظهورالموعود وطلوع جمال المعبود

وقيام الّشاهد المشهورد و نبعان الورد المورود و حصول الرفدالمرفود الی

ان هاجرت من الوطن المعهود الی بلاد اخری لنشر نفحات الهدی ثّم حضرت

الی الّسجن الاعظم وادرکت حضور جمال القدم ووفدت علی الاسم الاعظم

و سمعت الخطاب المليح ورايت الوجه الّصبيح وشاهدت الّنورالمبين

وانجذبت بتلک الالطاف التّ ليس لها شبيه و نظير وفزت بروٌية الطلعة

الّنورانيّه والّصوره الرّحمانيه والجبين المنير کالصبح المبين و رجعت

الی بلادالّه لتهدی الی الهدی وتنادی باسم الّه بين نفوس غفلت

قلوبهم عن ذکرالّه اشهد انّک بذلت مّدة حيوتک فی سبيل رضاٌالّه

و رضيت بقضاٌ الّه و ماتمنيّت الاّالّشهادة فی سبيل الّه حتّی ترکت

الاهلی والاٌل وتوجّهت الی الوطن غير ماٌلوف عليه شئی فی الّدنيا

ص ٢٥١

و ناديت بالذکر الحکيم والّنباٌالعظيم وهديت کّل طالب الی جنّة

النعيم ورفعت صوتک مناديا باسم ربّک بين الخلق حتّی قاموا

الاعدآٌ بکّل بغضاٌ وشحناٌ علی قتلک فی سبيل الّه ومامن

سلاح الاّ استعملوه وما من جرح الاّ وقداشرعوه طوبی لجسدک

بما تقطع فی سبيل الّه و طوبی لقبلبک بما تشبّک فی محبّة‌الّه

و طوبی لاحشائک بما استهدف الّتصال حبّا بالبهاٌ و طوبی

لکبدک بما تفتت من سيوف الاعدآٌ و طوبی لروحک بما استبشر

للّصعود الی الّرفيق الاعلی و طوب للسانک بما نطق بذکر الّه

فی مشهدالفدآٌ وعليک التحيّة وعليک الّرحمة وعليک الّثناٌ

والموهبة يامن استشهد فی سبيل الّه وطوبی لنفس استبرک بتراب

مرقدک وتعّطر مشمها بنفحات طيّبة تعبق من رمسک انّه لذو

حّظ عظيم والنصيب الوفير من الموهبة الکبری وعليک التحيّة

والّثنأ ع ع

هواله سمرقند جناب محمد خان وجناب علی اکبر ميلانی وجناب اقا محمدتعی ابن جاجی

ابوطالب ميلانی عليهم البهاٌالابهی

هوالّه ای ياران روحانی عبدالبهاٌ نامه جناب خان با پيام

ص ٢٥٢

وجدانی شما رسيد وملاحظه گرديد فی الحقيقه معانی بيان حقيقت

بود ومضمون مشحون باحساسات دل پرخون از تلاوتش

نهايت روح وريحان حاصل شد که ان ياران بياد شهيدان

مانند ابر گريانند واروزی ان ميدان پرروح و ريحان مينمايند

هرچند تا بجال روی زمين از خون شهيدان بسی رنگين شد

ولی اين بار در يزد ونواحی ان چنان حشر ونشوری گرديد ودرجشن

قربانی وبزم جانفشانی چنان ترانه واهنگی بلند شد که ملاٌ

اعلی بجوش و خروش امد يکی لاريب انّا الی ربنّا لمنقلبون گفت

و ديگری ياليت قومی يعلمون فرمود وديگری لاتحسّبن الّذين

قتلوا فی سبيل الّه امواتا بل احياٌ عند ربّهم يرزقون فرياد

براورد وامثال ذلک بسيار ول بعضی در حين ضربت تيغ

و خنجر از دست سمتگر ربّ اغفرلهم انّهم لايعلمون ندا ميکرد

و ديگری نبات از جيب خويش برون اورده بقاتل داد که با دهن

شيرين اين خون رنگين بريز تا مذاق تو چون کام من شکرين

گردد ملاحظه نمائيد که ياران رحمانی بچه حالت و وجدانی

جانفشانی نمودند ودرزير تيغ و سنان چگونه از برای عوانان

ص ٢٥٣

عفو وغفران طلب نمودند اينست صفت يزدانيان اينست اسمت

بهائيان پس ياران بايد با جميع ملل بی نهايت مهربان

باشنفد ودل سوز وغمخوار نوع انسان ايرانيانيکه در انصفحات

هستند هرقدر اجتناب کنند شما نزديکی طلبيد وهرقدر اذيّت

کنند شما محبّت بنمائيد وانچه بدگويند شما ملاطفت فرمائيد

بهر وسيله که ممکن باشند نهايت دلجوئی را از انها بنمائيد از سب

و لعن وهتک منزجر نگرديد بلکه مانند چشمه اب حيات منفجر شويد

باز محبّت کنی دالفت نمائيد مهربانی نفرمائيد زيرا جاهلند

و نميدانند خواهش حضور نموده بوديد حال حکمت اقتضا

ننمايد بوقت ديگر مرهون فرمائيد وعليکم التحيّة والّثناٌ

ع ع

خوی جناب عبدالّه خان عليه بهاٌالّه الابهی

هوالّه

ای بندهٌ مقّرب درگاه کبريا انچه بجناب سيّد تقی مرقوم نموده بودم

معلوم گرديد فی الحقيقه سروران کشور دادپرور است وفرياد رس

در حّقش دعا نمائيد و ازخداوند طلب عون و نصرت کنيد

که همواره اورا بعدل وانصاف موفّق فرمايد واهلی اعتسافرا اسير

ص ٢٥٤

هوان وخذلان ابدی نمايد امّا احبّای الهی در ميدان فدا

علم کامرانی برافراختند در افق اعلی ورفيق ابهی چنان شادمانی

نمودند که روحانيانرا مزيد روح وريحان گشتند و ملاٌاعلی را

برقص وطرب اوردند وسکّان ملکوت ابهی را بشوق و شعف

انداختند طوبی لهم و حسن ماٌب بشری لهم بماسرعوا و سابقوا

الی مشهد الفدا فی سبيل الّه بفرح ونشاط تحيّر به عقول اولی

الّبهی وامّا قّضيه اهلی الّنقض والنقص ذرهم فی حوضهم يلعبون

انهم قوم نسواالّه ونکثورا عهده وولواالادبار فحل من بعد

هذا شاٌن بعينهم عن العزيزالّجبار الا انّهم اختاروا الهوی و ترکوا

الهدی وابتغوا حطام الّدنيا وابتلوا بخسان الاخرة والاولی

لاتسمع منهم هما و خنعت اصواتهم بما ارتفع ندآ الاصفياٌ

فی کّل الاقطار وانّهم قوم همزة لمزة هزلة وذلة خذلة فی هذه

الّدار وفی الّدار الاخری وليس لهم شاٌن حتّی يلتفت اليهم الاحبّاٌ

ويدفعوا شبهاتهم ووساوسهم انّهم اضعف من کّل الوری فطنينهم

حنين الّذباب واين الانين من صفير العقاب دعوهم وشاٌنهم

حتّی يتلا عبوا بالحصاة والّتراب وتوّکلوا علی الّه وادعواالوری

ص ٢٥٥

الی الهدی ولاتخشواالّناس واخشوا ربّکم العزيزالجّبار وادعواهم

الی الورد المورود والّظل الممدوح فی هذااليوم المعبود ؟ ولکن

بالحکمة التّی امرتم بها فی الکتاب انّها قوم سبيل لاولی الالباب

و بلّغ تحيّتی و ثنائی الی الوجود الّنورآٌ والی الّنفوس الّنجباٌ

والهيا کل التّی لاحت عليهم انوار اثار ربّک الّرحمن بگو ای ياران

عبدالبهاٌ ملاحظه فرمائيد که ياران حقيقی و ياوران صميمی

بچه ثبوت واستقامتی در قربانگاه عشق قدم نمادند و جان

و روان نثار اندلبر مهربان فرمودند از خويش گذشتند و

از بيگانه وخويش بيزار شدند و رائحهٌ طيبّهٌ انزلف مشکباررا

استشمام فرمودند وبی اختيار گشتند وارزوی تيغ ابدار

نمودند سر بنهادند و حنجر وقف خنجر کردند سينه را شرحه

شرحه خواستند و جگرگاه را پاره پاره ارزو نمودند زمين را

بخون نازنين رنگين نمودن اهی نکشيدند وفريادی ننمودند

پناهی نجستند فرياد رس نخواستند اين چه جانفشانی است

واين چه کامرانی واين چه پادشاهی و اين چه سلطنت ابدی

واين چه موهبت سرمدی فيا طوبی لهم وياطرّبا لهم ويافرحالهم

ص ٢٥٦

و ياسرورا لهم وياطوعا لهم وياشوقا لهم وياظما لهم الی ذلک

الّسلسبيل الّطافح من کاٌس موهبة‌الّه فی الّرفيق الاعلی وملکوت

الابهی اسئل الّه ان يجعلنی فداٌ لهم ويسقينی کاسا دهاقا

ممّا سقاهم شرابا طهورا وعليک الّتحيّة والّثناٌ ع ع

خوی بواسطه جناب اقا محمد سعيدی جناب نيکلر بيک عليه بهاٌالّه

هوالّه

ای بندهٌ صادق الهی بزرگواری عالم انسانی دربندگی درگاه

الهی است وازادگی از اين جهان فانی و جون انسان از الودگی

اين خاکدان ازاد گردد و بجهان پاک رو برد ان وقت بيگلبرگی

بملائکه يکی تبديل شود و زمينی اسمانی گردد وظلمانی نورانی

شود پس تا توانی همّتی فرما که در جهان ديگر عليم برافرازی و نرد

خدمت بازی و ازی انی تنگنای عالم امکان بجهان لامکان دواسبه

بتازی انسان تا از اين حمل ثقيل عالم ازاد و پاک نگردد

از جهان ملکوت بهره نبرد وفرح وسروری حاصل ننمايد نشئه

ان صهبا شوری ديگر درسرارد و سروری ديگر در دل جلوه دهد

اللّهم ياواهب الملک وراحم المملوح وراعی الملوک ايّد هذا

ص ٢٥٧

العبد المبتهل اليک علی الّسلوک فی سبيل الهدی والوفاٌ

بميثاقک بين الوری واجعله من اهل التّقی وايّده بجنود

من الملاٌالاعلی انّک انت القّوی المقتدر العزيزالمتعال ع ع

هوالّه

ای منجذب طلعت جمال ابهی فتح ممالک دراين خاکدان فانی

و کشورستانی بشمشير خونريز است والات اتش بار شررانگيز

لهذا نه مبارکست نه فّرخ بلکه جهانگيری وکشورگشائی بکلمهٌ

الهی است که ان حيات ابدی بخشد ونفوس را از موت سرمدی نجات

دهد جان نگيرد وروان بخشد مانع زندگی نگردد پايندگی

دهد ديده ها را کور ننمايد کوران رابينا کند سر نبرد بلکه

افسر بخشد سيه چاک ننمايد جان پاک عنايت کند خنجر

بجگرگاه نزند بلکه اگاه کند اينست فتح الهی وکشورگشائی در نزد

بندگان الهی اميدوارم بان موٌيّد و مّوفق گردی ربّ انشرح

صدر هذاالعبد الودود بفتوح القلوب وجنود اسرارك وقّدر

له النصروا لّظفر علی افئدة البشر حتّی يهدی کّل ضرير الی جمالک المنير

و يسمع کّل صميم ندآئک و يحيی کّل فديد و رميم بروح عرفانک

ص ٢٥٨

يا جليل ويا کريم ربّ اعله اية رحمتک وسمة موهبتک ووسام

عنايتک بين خلقک حتّی ينتشر به اثار قدرتک بين عبادک انّک

انت الکريم العزيزالوّهاب ع ع

هوالّه

الحمدللّه الدی انشاٌ فی عالم الکيان غيب الاکوان حقيقة ثابتة نورانيّة

فائضة علی الامکان وجعل لها صورة الّرحمن وابدع فيها من الکمالات

الالهّيه والحقائق الکونيّه بوضوح العيان وجعلها کتابا مبينا ناطقا

باحسن تبيان واحل وافصح بيان فکانت نقطة جامعة بجميع الاسرار

المودعة فی عالم العرفان ومرکز الوجه والواجدان فتّفصّلت و تکّثرت

وانسطت وتوّسعت و کانت مبدٌالحروفات ولکملمات فی اللّوح المحفوظ

والّرق المنشور والّبهاٌ والّثناٌ والّتحيّة والّسناٌ علی الحقيقة الکاملة

والکينونة الّشامله والّهوية والجامعة والجلوة اللاّمعة والّشعشعه الساطعة

والحجّة‌الباهره والّنعمة الّسابغة وعلی من اقتبس الانوار من مطلع الاسرار

و استفاض من مرکز الاثارالکاشف للاٌستارالمشرق علی الاقطار بهاٌ

وثناٌ الی ابدالاباد وسرمد الاحقاب والادهار يامن نطقت السن

الممکنات بتقديس ذاته ودّلت جميع الموجودا بتنزيه صفاته واثنت عليه

ص ٢٥٩

کّل الاشياٌ باحسن بيان وحمده بابدع تبيان وهو فی حقيقة ذاته

و هّوية کينونة مستغنی عن کّل الاوصاف فلم يصل اليه نعت من نعوت

الاسلاف ولا المحامد من الاخلاف ربّی انّی للّذباب الحقير الطيان الی اوج

عقاب الاثير وکيف تستطيع عناکب العقول ان تنسبح بلعابها فی اعلی

رفرف العلی ولفو کان موٌيّدا باشّدالوقی فالّذرة خاسرة عندو صفها

للّشمس الطالعة والقطرة خانبة اذا ارادت نعت البحورالّذاخرة هذه

صفة‌الامكان وتلك غّرة‌الّرحمن وقدس العزيزالمنّان فهل من سبيل

الی المحامد والّنعوت لا وعّزتک يا ربّ الملکوت انّک انت الّمنزه المّقدس

المتعالی العزيزالودود فما حيلتی ياربّی وما سبيلی يا محبوبی الاّ ان

الّناطقة والحقائق الفائضه بلحظات عين رحمانيّت وتثملهم بعواطف

سلطان فردانيّتک وتوٌيّدهم علی الاستقامة فی امرک والثبوت علی

ميثاقک وتوّفقهم علی تبليغ اياتک وهداية من فی بلادک حتّی تنشر

فی الافاق ماترک وتشهر علی ممّر الاثار اشراق مظاهرک انّک انت

الّموفق الموٌيّدالکريم العزيزالودود واّنک انت الّرب الّروٌف الجليل اللمحمود

ايّهاالّسائرالسبيل قد سئلت عن عّدة مسائلف معضلة وطلبت شرحها

ص ٢٦٠

و بسطها علی ماينبغی وهذا امر يستدعی فرصة من الاوقات ومهلة

من الّنوآئب والبليات وانّی لعبدالبهاٌ مع تشّتت الاحوال وعدم المجال

و کثرة الغوآئل ووفور المشاغل والّشواغل لعمرک لايجد طرفة عين

مهلة للراحة ولافرصة للّسکون والهديه مع ذلک سنقص عليک

بکلام موجز معجز وعليک بان تهتدی بالاشارة الی الحقيقة وهو اّن

نوحة ادم فی سبعين الف سنة ليست عبارة عن الّسنين المعروفة والاعوام

المعدودة بل انّما زمن مفروض يستوعب زمانا ممدودا کيوم القيمة کان

منصوصا باّنه خمسون الف سنة فقضی بدفيقة واحدة کطرفة عين

بل اقّل من ذلک ولکّن الامور التّی لا تکادتتّم الاّ فی خمسين الف عام

قد تّمت ووقعت و تحقّقت فی ان واحد وهکذا نوحة نوح کانت

کالّنياح الّدی يمّتد فی سبعين الف سنة هذا عبارة عن ذلک واّما

ناقة الّه المذکورة فی سورة الّنصح فهی عبارة عن نفسه المقّدسة التّی

وقعت بيد الاعدآٌ فعقروها ای عذّبوها وسلخوها بالّسنة

حداد وعاقبوها ونقموا منها حتّی احترق بظلمهم الفواد فدمدم

عليهم ربّهم بذنبهم ای حّرم عليهم المواهب الالّهيه واخذهم وترکهم

فی غفلتهم وشفوتهم وحرمانهم وجهلهم الی الابدالاباد واّما ماورد

ص ٢٦١

فی زيارة سيّدالّشهدآٌ روح المقرّبين له الفدا وهی بمصيبتک ترکت

النّقطة مقّرها واتخّدت لنفسها مقاما تحت الباٌ اعلم اّن النّقطة مقّرها

عنوان کتاب الانشاٌ واّن النقطة تنقصل بالالف والالف تتکّمرر

فی الاعداد فتظهرالحروفات العاليات والکلمات الّتامات وحيث

اّن الّشهادة فی سبيل الّه عبارة عن المحووالفناٌ و سّرالفدآٌ فاقتضی

اّن النقطة تدخل تحت الّباٌ فخّرت مغشيا عليها صعقا حزنا واسفا

علی سيّدالّشهدآٌ روح المّقربين له الفدآٌ فاستقّر مغشيا عليها تحت

الباٌ واّما الاية المبارکة ويحمل عرش ربّک يوٌمئذ ثمانيّه اعلم

اّن الثّمانيّه حاملة اللّتسعه وهذه اشارة اّن عدد اسم الاعظم المقّدس

تسعة لانّها جالسة علی الّثمانيه الحاملة العرشها واّما مانزل فی سورة

الحج اّن الّه فرض علی الّطائف ان يستمع ندآٌ الّحق حين طوافه واذا لم يسمع

يکّرر الطواف حتّی يستمع الّندآٌ فالمراد من الندآٌ الّرحمن فی وادی

الايمن من قلب الانسان وهذا هوالبقعة المبارکة التّی يرتفع منها الّندآٌ

و يسمعها اذن واعثه صاغيه ويحرم عن الاستماع القلوب القاسيه

واّما الّرعد والبرق فالبرق عبارة عن اجتماع قوتّين عظيمتين السلبية

والايجابيّه ای الّقوة‌الجاذبة والّقوة‌الّدافعة فمتی اجتمعت هاتان الّقوتان

ص ٢٦٢

يبرق البرق ويحّرق الهوآٌ ويخلوالفضاٌ ثّم يرجع الهوآٌ لمحل الخلآٌ

و يحصل منه تمّوج فی الهوآٌ فياّثر من تمّوج الهوآٌ عصب الّصماخ

فيکون هوالّرعد هذا بيان موجز معجب مقنع مشبع لمن يدرک المعانی مع

ايجازالالفاظ وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ايّهاالمنجذب بنفحات الّه قد وصلنی تحريرک الاخير الّدال علی فرط

محبتک لعبدالبهاٌ وتوکلّت علی الّه وحسن نيّتک الّصادقة فی خدمة

امرالّه ونعم البيان ماکتبت فی ذلک التحرير الکريم بانّکم تحتاجون

فی تلک الّديار الی المحبّة والالفة بين القلوب والارواح هذا

هوالّحق وما بعدالحّق الاّالّضلال اعلم حّق اليقين اّن المحبّة سّر

البعث الالهی و المحبّة هی التجّل الّرحمانی والمحبّة هی الفيض الّروحانی

المحبّة هی الّنورالملکوتی المحبّة هی نفثات روح القدس فی الّروح

الانسانی المحبّة هی سبب ظهورالحّق فی العالم الامکانی المحبّة هی الروابط

الّصرورية المنبعثة من حقائق الاشياٌ بايجاد الهی المحبّة هی وسيلة

الّسعادة‌الکبری فی عالم الّروحانی والجسمانی المحبّة هی نور يهتدی

ص ٢٦٣

به فی الغيب الّظلمانی المحبّة هی الّرابطة بين الحّق والخلق فی العالم

الوجدانی المحبّة هی سبب الّترقی لکّل انسان نورانی المحبّة هی

الّناموس الاعظم فی هذاالکون العظيم الالهی المحبّة هی لنّظام

الوحيد هی الّقوة الکلّية المغناطيّسيه بين هذه الّسيارات والّنجوم

الّساطعة فی الاوج العلی المحبّة هی سبب انکشافات الاسرار المودعة

فی الکون بفکر ثاقب غير متناهی المحّبة هی الشّرف الاعل لکّل شعب

متعالی واذا وفّق الّه قوما بها يصّلين عليهم اهل ملاٌالاعلی

و ملائکة الّسماٌ واهل ملکوت الابهی واذاخلت قلوب قوم

من هذه الّسنوحات الّرحمانيّه المحبّة الالهّيه سقطوا فی اسفل درک

من الهلاک وتاهوا فی بيدآٌ الّضلال ووقعوا فی وعدة الخيبة

وليس لهم خلال اولئک کالحشرات العائشة فی اسفل الطبقات

يا احبّاٌالّه کونوا مظاهر محبّة‌الّه ومصابيح الهدی فی الافاق

مفرقين بنورالّمحبّة والوفاق ونعم الاشراق هذاالاشراق

يا عزيزی عليک بان تطبع هذاالکتاب وتنشره بين الاحباب

فی امريکا حتّی يتّحدوا ويتّفقوا ويحّبوا بعضهم بعضا بل يحّبوا

ص ٢٦٤

جميع البشر ويفادوا ارواحهم بعضهم بعضا هذا سبيل البها هذا

دين البها هذا شريعة البها و من ليس له هذا فليس له نصيب من

البهاٌ وعليکم الّتحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای اقا کيشی اميدوارم که بها کيشی شوی يعنی کيش روحانيان گيری

و روش ربّانيان جوئی وسبب انتباره عالميان گردی اين موهبت

وقتی جلوه نمايد که با استاد اکبر مسيحی مهرپرور شوی و بوفا معامله

نمائی قدر اورا بدانی و رعايت وحرمت اورا فريضهٌ ذّمت شمری

و اورا از هر جهت ممنون و خوشنود نمائی من کفالت مينمايم که خدا

از تو راضی گردد وبرکت در کسب و تجارت تو دهد بقسميکه

خود شهادت دهی وديگران نيز عبرت گيرند که بسبب اطاعت

خدا چنين برکتی بتو داده تجربه کن من بتو مهربانم وخير تو را

در دنيا واخرت خواهان اميدوارم موّفق و موٌيّد شوی اّن

ربّک لکريم رحيم وهّاب ع ع

ص ٢٦٥

تبريز بواسطه اقاميرزا حيدرعلی اسکوئی قريها هاويل جناب علی اکبر جناب محمد حسن

جناب کربلای اسمعيلعمو جناب حسن جنای حسين جناب محمد انجال کربلای اسمعيل علهم

بهاٌالّه الابهی

هوالّه

سوگلی يارانم حضرت کبريائک فضل و عنايتی باقن و لطف و احسانيه

ذّت ايدن ياران کشور اذرباييجانده درلر وبونبدهٌ تها اقليم کنعانده

فاصله ايسه نيجه بين فرسخدر اننله برابر روابط روحانيّه مستحکم

و نور احديّت رهبر در بناٌ عليه هيمز بر بر يمزه دست در اغوش

ايدرک ملائکة اسا حول عرش رحمانه طواف ايتمليز و تسبيح وتقديسله

اوقات گذرا ولمليز طواف روحانيدن مراد ايسه تعلّق

خواطر وانجذاب باطن وانشراح صدر و انتعاش روح

واشتعال نار محبّة‌الّه در ای يارانم فيوضات مستّمرهٌ ملکوت

سّزه شامل و عنايت حضرت ربّ الجبروت سزه کالم اولسون

والّسلام ع ع

هوالّه ای بندگان الهی قريب غروبست ومن از کثرت کار خسته

ص ٢٦٦

و بی راحت و گرفتار باوجود اين بذکر شما مشغولم وبياد شما مانند

دريا پرموج وبيقرار ملاحظه نمائيد که محبّت ياران چگونه عبدالبها را

بهيجان اورده که در چنين وقتی وچنين حالتی بنگارش نامه پرداخته

مقصود اينست که ياران الهی بايد مظاهر فيض رحمانی باشند وسبب

فرح و شادمانی اين بندهٌ فانی فرح وسرور من دراينست که به بينم وبشنوم

واحساس نمايم که دوستان الحمدللّه درانسامان شمعهای روشنند

وگلهای گلزار وگلشن رائحهٌ روح وريحان منتشر است ونکهت شکوفه

و ازهار بهجت بخش قلوب اهل افاق بصفات رحمانيّه متخلّقند وبالاخلاق

روحانيّه متّصف جوهر راستی هستند وواسطهٌ صلح واشتی جز رضای

حّق ارزوئی ندارند وبغير از جانشانی کامرانی مخواهند خود رافدای

جمال ابهی نموده اند وبتقديس وتنزيه شهرهٌ افاق گشتة اند جميع ملل

و امم در روش وسلوک و صفات ياران حيرانند وکل بر پاکی وازادگی و

خضوع و خشوع ان نفوس شهادت ميدهند ای ياران رحمانی اين عبد

بها بی نهايت شمار را دوست دارد ولی اروزيش چنانست که روز بروز

در مراتب کمال ترّقی نمائيد هردم بهتر شويد وهر نفس شيرين تر گرديد

تا هريک بهر جمعلی درائيد مانند شمع بر افروزيد اينست سبيل روحانيان

ص ٢٦٧

و اينست روش رحماينان اگر انسامان بان موّفق گشدد روز بروز

بيشتر ترقّی نمايد والاّ عاقبت خسران مبين است وحسرت در نفس باز

پسين از خدا خواهم که ايات توحيد گرديد ونشانهای الطاف ربّ مجيد

با جميع طوائف عالم بنهايت مهربانی سلوک نمائيد هرچه جفا بينيد بوفا

برخيزيد هرچه خطا مشاهده کنيد بادمن ستر بپوشيد تا توانيد

در فکر ان باشيد که سبب نورانيّت عالم انسانی شويد والاّ دريای خاک

عنقريب موجی زند و جميع در زی ان موج غرق و نابود مگر احبّای الهی

انان که ناظر بافق بقايند ومطالع مهر و وفا ابديند و سرمدی ربانيّند

وايزدی و عليکم الّتحيّة والّثناٌ ع ع

تبريز

جناب اقا ميرزا هوالّه حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه الابهی ملاحظه نمايند

ای بندهٌ صادق جمال مبارک همواره محّررات اندوست حقيقی سبب مسّراتست

مکتوبيکه مرقوم نموده بوديد قرائت شد وبرتفاصيل اطّلاع حاصل

گرديد الحمدللّه انصفات رو بانتعاش است واحبّای الهی رو بتّری

از کتاب منهاج الّشياطين مرقوم نموده بوديد اين کتاب بسيار خوبست

زيرا از عبارات و اشارات و عنوان و حکاياتش بغض وعدوان

ص ٢٦٨

و جهل وطغيان واضح وعيانست هرنفسی که اندک انصافی داشته

باشد بمحض نظربان کتاب واقف گردد که منشاٌ صرف بغضا و

جهل است عبارات قبيحه اش عداوت صريح است و فی الحقيقه

جميع فرق عالم را رد کرده ماعدای طريقهٌ بالاسری انرا نيز

از قرائن کلماتش معلوم است اعتنائی ندارد اين شخص از کثرت

بقليس اين کتابرا دام تلبيس نمود که بلکه عطيه ئی گيرد ومنفعتی برد

چنانکه در ظهر کتابش صريح مرقوم نموده است ولی مانند ابليس

ماٌيوس ونوميد شد بجميع صفحات عالم فرستاد حتّی بارض

مقّدس واز اينگونه تاٌليفات بسيار خواهيد ديد اينها ضّری

بامر نرساند انچه ضّر امر است حرکتی مخالف رضای مبارک و عدم

اراستگی بفضائل وخصائل اهل حقيقت ياران الهی اگر مرکز سنوحات

رحمانيّه گردند بشعاع ساطع اين ظلماترا محو و نابود کنند گواه

عاشق صادق در استين باشد اين شخص نصف کتابش مفترياتست

و بسيار از کلماترا تغيير وتبديل داده فسوف يری نفسه فی خسران

مبين شما دراذربايجان بحکمت تام شهرت دهيد که اين شخص انچه

نوشته است مقصدش صرف افترا بوده اگر حقيقت اين امر را بخواهيد

ص ٢٦٩

کتب ورسائل استدلاليّه موجود ملاحظه نمائيد که هيچ اثری از اين مفتريات

دران مذکور ويا نفسی مقتدر بر جواب هست چون از بيان وبرهان

عاجزند لهذا باين مفتريات پردازند که شايد بدين سبب نار موقده را

خواموش کنند يريدون ان نطفئوا نورالّه بافواههم وياٌبی الّه الاّ

ان يتّم نوره ولو کره الکافرون در ايّام حضرت رسول روحی له الفداٌ

نيز ازاين قبيل اشيا بسيار انشا وانشاد نمودندمثلا الفيل ماالفيل

و ما ادراک ماالفيل له خرطوم طويل واين را در محافل و مجالس ميخواندند

و قراٌ ميگفتند ولی ايا اين نزاع و جدال سبب اضمحلال امرالّة

شد لا والّه بلکه سبب قوّت امر گرديد پس مطمئن باشيد که امر

عنقريب اوج گيرد وبيک موج اين خس و خاشاکها را بوادی هلاک

اندازد شما درفکر تبليغ باشيد ديگر انکه احبّای الهی بايد نفوس مهمّه را

که اظهار حمايت مينمايند مخفی و مستور بدارند هر نفسی که داند بديگری

ابدا ابراز ندارد مثلا شايد امروز يکی از بزرگان با انجناب ملاقات

نمود و جستجوئی کرد شما ابدا بديگری ابراز نداريد و همچنين اگر

کسی از شخص ديگرياز احباب سئوالی کرد که دليلی بر انصاف بود بايد

اورامکتوم بدارد زيرا نفس شهرت سبب فرار او گردد چرا ميترسد

ص ٢٧٠

که درمعرض امتحان وافتتان افتد فاعلم الکتابة بصريح الاشاره

مقصود اينست که ياران الهی را چنين تعليم نمائيد و اگر چنانچه

ممکن بشود که احبّا کل يکديگر را مستور بدارند وذکری ننمايند

اين ديگر بهتر خيلی مدار ترويج است وازاين گذشته فوائد و منافع ديگر حاصل

گردد ع ع

هو

رّب وّفق هولآٌ المنفقين علی کّل خير فی الملک و الملکوت بما انفقوا

اموالهم فی تاٌسيس اّول مشرق الاذکار فی قطب الّديار و بذلوا

ما اعطيتهم فی بناٌ بيتک المعمور بسعی مشکور ولهم الجزآٌ الموفور

يا موٌيّد کّل عبد شکور رّب وعدت عبادک فی کّل حسنة عشرة

امثالها فّقدر لهولاٌ اضعاف امثالها العشرة واجعل البرکة

تحيط بهم من کّل الجهات يا ربّ الايات انّک انت المعطی العزيز

ص ٢٧١

الوّهاب وانّک انت الکريم الّرحيم وقدسبقت منک الکلمات فی حّق

کّل من قام علی نصرة امرک من اهل الارض والّسموات يا رّب الخيرات

و قابل الحسنات والمّبرات ع ع

هوالّه

ای بندهٌ حق انچه مرقوم نمودی معلوم گرديد دليلف جليل بر تّذکر

و تنّبه درامر حضرت رحمن و رحيم بود از خدا خواهم که انا فانا در مراتب

عشق ومحبّت الهّيه وانجذابات وجدانيّه و سنوحات رحمانيّه ترّقی

نمائی ويار و اغيار را غم خوار ومهربان باشی درانجيل مذکور

که شخصی حضرت مسيح را ای استاد نيکوکار خطاب نمود حضرت فرمودند

که چرا مرا نيکوکار خطاب نمودی نيکوکاريکی است وان خداوند است

لهذا عبدالبهاٌ تا تواند ديدهٌ خطاپوش خواهد وستر نمايد زيرا

بيش از کّل خود را گنه کار بيند وعاجز وقاصر درعبوديت پروردگار

لهذا چون بقصور خويش مشغول بخطيئات ديگران نپردازد و همواره

طلب عفو وغفران نمايد واستدعای فضل واحسان اگر چنانچه

از نفسی قصوری حاصل ومن بمهربانی با اورفتار نمايم اين نه از غفلت است

ص ٢٧٢

بلکه چون بقصور خود معترفم وبحال خود ملتفت تعّرض بديگری ننمايم

درانجيل مذکور است که ضعيفهٌ زانيهٌ بحضور حضرت مسيح حاضر شد

و اقرار کرد حاضرين گفتند چرا حکم برجم نميفرمائی فرمودند هرکس

مستحّق حّد شرعی نيست يعنی گناهی ننموده است برخيزد واين زانيه را

رجم نمايد جميع چون نظر بخويش نمودند گنه کاريافتند لهذا هريک

بطرفی فرار نمودند حال اينمقام است که بايد همواره منظور نظرباشد

والاّ کار مشکل است در قران ميفرمايد ولو کنت فّظا غليظ

القلب لانفضّوا من حولک ولی نفوس بايد که منصف باشند باوجود

اعتساف اگر مظهر الطاف گردند سبب تنّبه و تّذکر گردد وامّا قصور

من در حق اشخاص ديگر که مهر پرورند وثابت ومستقيم من همواره

بعجز وتقصير مّقر ومعترفم والّبته ياران الهی نيز معاف ميدارند

واز ايشان هروقت نامه رسيد بقدر امکان جوابی ارسال شد

وعلی الخصوص نامه نگاری دخلی بان محبّت صافيهٌ روحانيّهٌ رحمانيّه

ندارد و چه بسيار نفوسی هستند که در ايّام مبارک مورد الطاف

شدند والواح مفّصل شئی داشتند لکن دراين يوم چنان لغزيدند

که وصايای الهّهيه را نشنيدند واز انچه درالواح خود نازل چشم پوشيدند

ص ٢٧٣

و نفوسی اليوم قائم برخدمت امرند وثابت ونابت وحال انکه

درايّام مبارک بخطابی مخاطب نگشتند ذلک من فضل الّه يوٌتيه

من يشاٌ والّه ذوفضل عظيم اصل امر وحقيقت قربيّت ثبوت بر دين الّه است

و خدمت امرالّه وعبوديّت درگاه احدّيت اين لازم و عليک التحيّة

والّثناٌ ع ع

هوالّه

ای بندهٌ صادق جمال ابهی مکتوب انجناب واصل ومضمون واضح

گشت از فضل حق اميد جديد است که بتاٌييد شديد موّفق گردی

ولسان بمحامد و نعوت ربّ قديم بگشائی ايات هدی ترتيل نمائی

و از ايات تقی برافرازی ولوله درافاق ندازی روح مجّسم گردی

و نور مصّور شوی شمع ساطع گردی ونجم بازغ شوی از مواهب

جمال ابهی اميدوارباش زيرا خاک را تابناک فرمايد وسنگ را

گوهر خوشرنگ فرمايد خرف را لوٌلوٌ لئلا کند وسنگ سياه را

الماس گران بهاٌ فرمايد در خصوص ايهٌ(٢٦) از اصحاح

تاسع دانيال سئوال نموده بوديد که هرچند ايهٌ (٢٤) معنيش

ظاهر شد امّا ايهٌ (٢٦) هنوز حقيقتش مجهول ای يار مهربان

ص ٢٧٤

بدانکه چهار امر نامهٌ از ملوک در تجديد وبنای اورشليم صادر

اّول امر کورش است که در (٣٦ ص ) قبل ميلاد صادر شد

(کتاب عزرا فصل اول ) امرنامهٌ ثانی از داريوش است که در

تاريخ (٥١٩) قبل از ميلاد واقع (عزرا فصل ششم ) امر

ثالث از ارتحشستا در سنهٌ سابع از حکومتش (٤٥٧) قبل

از ميلاد (نهميا فصل ٢ و مراد دانيال امر ثالث است حضرت

مسيح سی و سه سال زندگی چون اين عدد سی وسه بر عدد (٤٥٧)

بيفزائيم (٤٩٠) ميشود اين هفتاد هفته است تمام

وايضا در ايهٌ (٢٥) نيز هفت هفته و شصت و دو هفته

بيان ميفرمايد وبعد هفته اخير است که تمام سبعين است

که در وسط ان ذبيجه بشهادت حضرت مسيح منتهی شد و تفصيلش

اينست که دوتاريخ بيان ميفرمايند بکتاريخ بدايتش صدور امر از

ارتحشستا برای عزرا ببنای اورشليم ونهايتش صعود حضرت

مسيح وان هفتاد هفته است وتاريخ ثانی بدايتش از اتمام واکمال

بنای اورشليم است تا صعود مسيح وشصت ودو هفته است

زيرا تجديد بنای اورشليم هفت هفته امتداد يافته که هرروزی

ص ٢٧٥

يکسالست يعنی در هفته هفتم تمام شد ودر تاريخ اتمام بنای بيت

تا صعود مسيح شصت ودو هفته ودر هفته شصت و سيّم که

متّصل بانست ودر عقب ان صعود مسيح است اين هفت هفته

بنای تجديد اورشليم است پس چون بدايت تاريخ را صدور

امر از ارتحشستا نمای هفتار هفته ميشود وچون بدايت تاريخ را

از اتمام و انتهای بنای اورشليم گيری شصت و دو هفته ميشود

و درهفتهٌ شصت و سه در وسط ان ذبيحه بشهادت حضرت منتهی شد

ای بندهٌ الهی بر مشقّات و بلايای تو مطلّعم اينرا حکمتی است وبعد

خود شما مطّلع خواهيد شد حال بايد که نهايت صبر وتحّمل را مجری

داريد اين مشقّات و زحمات زائل گردد ووقت خوش پيش ايد واين

بلايا ومصائب از قصور شما نيست ولی از حکمهای بالغهٌ است درخصوص

مسئله اکتشافات روحيّه نموده بوديد روح انسان قوّهٌ محيطه

بر حقائق اشياست جميع انچه مشاهده ميکنی از صنايع واثار وکشفيّات

وقتی درحيّز غيب بوده وان را از حيّز غيب بعالم شهود اورده مثلا

قوّهٌ بخاريه فتوغراف فنگراف تلغراف مسائل رياضّيه جميع اينها

وقتی سّر مکنون و رمز مصون بوده روح انسانی کشف اين اسرار

ص ٢٧٦

پنهان نموده واز غيب بشهود اورده پس معلوم شد روح انسانی قّوهٌ

محيطه است وتصرف درحقائق اشاٌ دارد وکشف اسرار مکنون در حيّز

ناسوت ميکند اّما روح الهی کشف حقائق الهّيه واسرار کونيّه در حيّز

ناسوت مينمايد اميدوارم که موّفق قروح الهی گردی تا کاشف اسرار

لاهوت شوی وواقف اسرار ناسوت سئوال از ايهٌ(٣٠)

در فصل (١٤) از کتاب يوحّنا نموده بوديد که حضرت مسيح فرموده

ديگر با شما بسيار صحبت نخواهم نمود چه که مالک اين دنيار ميايد وهيچ

چيز در من ندارد مالک دنيا جمال مبارک وهيچ چيز در من ندارد معنيش

اينست که بعد از من کّل از من مستفيضند امّا اومستقل است وازمن

فيض نگيرد يعنی مستغنی از فيض من است واّما سئوال از کشف ارواح

بعداز خلع اجسام نموده بوديد البّته ان عالم عالم کشف وشهود است

زيرا حجاب از ميان برخيزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق

و همرتبه را مينمايد ومثالش انسان وقتيکه در عالم رحم بود حجاب

در بصر داشت و جميع اشياٌ مستور چون از عالم رحم توّلد شد باين

جهان اينعالم بالّنسبه بعالم رحم عالم کشف و شهود است که مشاهدهٌ

جميع اشياٌ را ببصر ظاهر مينمايد همچنين چون از اينعالم بعالم ديگر

ص ٢٧٧

رحلت کرد انچه دراينعالم مستور بود دران عالم مکشوف گردد و

دران عالم بنظر بصيرت جميع اشيا را ادراک و مشاهده خواهد نمود

اقران وامثال ومافوق خود ومادون خويشرا مشاهده خواهد کرد

واّما تساوی ارواح در عالم اعلی مقصود انست که ارواح موٌمنين در وقت

ظهور در عالم متساويند وکّل طيّب وطاهر اّما دراينعالم امتياز

پيدا خواهند کر بعضی مقام اعلی يابند وبعضی حّد اوسط جويند

و اّما در بدايت مرتبت مانند اين تساوی در مبدٌ وجود است واين

امتياز بعدا زصعود درخصوص ساعير مرقوم نموده بوديد ساعير

محّلی است درجهت ناصره در جليل واقع وامّا در خصوص بيان

ايّوب که در ايهٌ (٢٥) و (٢٧) در فصف (١٩) يمفرمايد اّما

من دانستم که ولّی من زنده است وعافبت بر زمين قيام خواهد نمود

و در اينجا مراد اينست که من مخذول نخواهم ماند وولی و ظهير دارم وناصر

و معين من عاقبت ظاهر خواهد گشت وحال باوجود انکه جسم

ضعيف گشته وکرم افتاده بعد از اين شفا خواهم يافت وباين چشم

خود يعنی بصيرت خويش اوراخواهم ديد اين بيان بعداز انست که اورا

ملامت نمودند وخود او نيز از صدمهٌ بلايای خويش ذکر نموده و چون

ص ٢٧٨

بجسدش از شّدت مرض کرم افتاده بود خواست بفرمايد که من از جميع

امراض شفا خواهم يافت ودرهمين جسد بچشم خود ولی خود را ديد

و امّا زنيکه به بيابان خوهد رفت در مکاشفات يوحّنا در اصحاح ثانی عشر

مذکور وعلامتی عظيم دراسمان ظاهر شد زنيکه افتابرا دربردارد و ماة زير

پاهايش مرد از اين زن شريعة الّه است زيرا باصطلاح کتب مقّدسه کنايه

از شريعة‌الّه است که دراينجا تعبير بزن شده است ودر کتب شمس وقمر بقسميکه

سلطنت ترک وفرس در ظل شريعة الّه هستند شمس علامت دولت فرس است

و قمر که هلال باشد علامت دولت ترک و دوازده اکليل دوازده امامند

که مانند حواريّين تائيد دين الّه نمودند ولد موعود جمال معبود است که

از شريعة الّه تولّد يافته بعد ميفرمايد که انزن فرار به بريّه کرد که يعنی

شريعة‌الّه

از فلسطين بصحرای حجاز انتقال نمود ودرانجا هزار ودويست و شصت سال

اقامت کرد يعنی تايوم ظهور ولد موعو واينمعلوم است که در کتاب مقّدس

هر روز عبارت از يکسالست وعليک التحيّة والّثناٌ ع ع

هوالّه

ص ٢٧٩

اشارتس وعبارت کنايه است وامارت لهذا صفحات قلوب

صحائف منشور است ودران حقائق احساسات روحانيّه مرقوم

پس بان الواح اگر نظر فرمائی بيان بليغی وکلام فصيحی ومعانی

بديعی مشاهده نمائی وانت الکتاب المبين الّذی باحرفه يظهر

المضم اگر چه کائنات جميع الواح وصحائف الهيّه است که اسرار

ربوبيّت دران مرقوم ولی لوح محفوظ ورّق منشور قلوب

ياران است اين بيانی ديگر وتبيانی ديگر است حقائق معانی

دران رقوم ابديست تغيير وتبّدل نيابد ومحو واثبات قبول

نکند مگر انکه حقيقت وجود هويّت روحانيّه مفقود شود باوجود

اين صحائف روحانيّه عجيب است که جان ودل باز ارزوی نقوش

اوراق نمايد تا جوهر محبّت در جميع مراتب وجود واضح واشکار

گردد از لطاف واعطاف حضرت بيچون اميدوارم که دران

صفحات بخدمتي نمايان موّفق گردي كه سبب اشراق انوار توفيق

شوی ومتشّبث بذيل ردآٌ ربّ مجيد ترتيل ايات تجريد کنی

و تهليل وتکبير از قلوب برانگيزی ربّ ورجائی ومعتمدی و

ملاذی اسئلک التائيد لهذاالعبدالوحيد وارجوک التوفيق

ص ٢٨٠

لهذاالّرقيق حتّی يسقی الّنفوس رحيق العرفان فی الکاس الانيق انّک

انت المعطی الکريم الوّهاب واّنک انت الّموفق الموٌيّدالعزيزالمّنان ع ع

قد فرع من کتابته الحقير حيدرعلی اسکوئی فی ١٣٢٣ هجری

ص ٢٨١

تبريز جناب اقا ميرزا حيدرعلی اسکوئی عليه بهاٌالّه

ای ثابت بر پيمان مکتوبيکه قضيهٌ

سراج الملک وفراشباشی در ان مذکور بود رسيد

و مضمون مفهوم شد اين ايّام صفحات ايران درهيجان دربين حکومت

و ملّت مشکلات حاصل ولی رفع خواهد شد حال بايد احبّای الهی قدری حکمت ملاحظه

داشته باشند تا سبب جزع وفزع و جدال ناس نگردد الحمدللّه قدرت محيطه نافذ است

وعنقريب

انچه نهايت اروزی شما دراينجهان است حاصل گردد دعا کنيد که رفيق شما قدربداند

وبه آنچه

واجبهٌ شکرانيّت است قيام نمايد احبّای الهی بايد اوقات را غنيمت شمرند وبنشر

نفحات

و ترويج تعاليم الهّيه پردازند تانفوس تربيت شوند ودرجميع مراتب ترقّيات

رحمانيّه نمايند

بازار فضل وکمال رواج گيرد وکوکب فضل و دانائی بدرخشد ايران مرکز علم وعرفان

گردد

وايرانيان جلوه عالم انسان شوند واين جز بتربيت الهی ممکن نه وبغيراز موهبت

رحمانی حصول

نپذيرد جميع دوستانرا از قبل عبدالبهاٌ تحيّت مشتاقانه برسان و بگو اين ياران

الهی وقت سودائی

و شيدائيست وهنگام عشق بازی و جانفشانی شمس حقيقت از عالم پاک و جهان

پنهان چنان اشراقی فرموده که خاور وباختر درخشنده و روشن گرديده

بايد چشمها را باز نمود تا مشاهده نمايد وگوشها را قوّهٌ

سامعه داد تا ندای تقی بشنود وعليک

البهاٌالابهی

ع ع